

آیا کتاب مقدس معتبر است؟

نوشته: روبرت. آل. سوسی

Robert L. Saucy

برگردان: ج. معافی پور

مطالعه بنیادی در کتاب مقدس، منبع و هدف آن و
اینکه واقعاً چگونه می‌دانیم که کلام خداست

آیا کتاب مقدس معتبر است؟

نوشته: روبرت. آل. سوسی

برگردان: ج. معافی پور

مطالعه بنیادی در کتاب مقدس، منبع و هدف آن و

اینکه واقعاً چگونه می‌دانیم که کلام خداست

روبرا آل. سوسی، استاد الهیات سیستماتیک در Talbot The ological Seminay،

می باشد.

او در کالج جورج فوکس دروست و کالج وست مونت (A.B.) و دانشکده الهیات

دالاس (Th.M.Th.P) به تدریس الهیات اشتغال دارد.

فهرست مطالب

- ۱- مکاشفهٔ خدا..... ۱
- ۲- مکاشفهٔ خاص..... ۱۷
- ۳- منحصر به فرد بودن کتاب مقدس..... ۳۳
- ۴- الهام کتاب مقدس..... ۵۱
- ۵- شهادت کاتبان کتاب مقدس..... ۶۵
- ۶- دیدگاه مسیح راجع به کتاب مقدس..... ۷۹
- ۷- کتاب مقدس الهامی و بدون خطا است..... ۹۴
- ۸- بررسی مشکلات در کتاب مقدس..... ۱۰۷
- ۹- کانون رسالت کتاب مقدس..... ۱۲۳
- ۱۰- روح القدس و کلمه..... ۱۳۷
- ۱۱- قدرت کلام خدا..... ۱۵۲
- ۱۲- استفاده از کتاب مقدس..... ۱۶۷

مقدمه

اینک نشانه‌هایی از اقدامات بشارتی، در اطراف خود مشاهده می‌کنیم. شخصیت‌های برجسته‌ای چه از دنیای سیاست، ورزش و هنر، اخیراً به مسیحیت گرویده‌اند. گزارش‌های سازمان‌های انتشاراتی حاکی از فروش بالای کتاب‌هایی در حوزه بشارت می‌باشند. هیئت‌های بشارتی مرتباً اخبار خبرگزاری‌ها و مطبوعات را، در این زمینه دنبال می‌کنند. اینک عامه مردم مفهوم «تولد تازه» را کشف کرده‌اند.

این تحول ناگهانی در سکولاریسم هم دارای دو جنبه است، یعنی هم خوشحال کننده است و هم تأسفبار. جنبه شادی‌بخش آن، فرصتی است برای میلیون‌ها نفر آمریکائی که با انجیل عیسی مسیح، آشنا می‌شوند. به مدت نیم قرن است که مسیحیت کتاب مقدس مورد تمسخر مبلغان فرهنگ آمریکائی - فیلم‌ها، روزنامه‌ها، داستان‌ها و تلویزیون، قرار گرفته است. عامه مردم آنقدر سرگرم کار خود بوده‌اند که وقت برای گوش سپردن به انجیل نداشته‌اند. ولی امروز عده‌ای دارند به انجیل گوش می‌دهند.

و اما جنبه تأسفبار این تحول نشانه‌های ضعیفی از آئین تازه مولود شده است: آئینی متمرکز بر تجربه و پوشیده در راز و رمز.

مسیحیت کتاب مقدس دارای یک عنصر تجربی است، اما وابسته به فرضیه و جسم است. اینست که آنچه که ما می‌اندیشیم و تجربه می‌کنیم و بدان تعلق داریم. بدین سبب است که این کتاب و سایر نشریات در این زمینه، منتشر می‌شوند.

این هشت کتاب برای مطالعه فردی و جمعی و با هدف شهادت به حقیقت، طراحی شده‌اند. ما به عنوان مبشرین، صرفاً نباید به جامعه آمریکائیان بشارت دهیم، بلکه باید به هر جا که می‌رویم به کلام خدا، بشارت دهیم.

بروس ال. شلی

مکاشفه خدا

هر چند که عده‌ای باور ندارند، اما انسان موجودی مذهبی است. در دل و فکر او سؤالاتی مطرح است که اطرافیانش نمی‌توانند پاسخ دهند. من از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ هدف از زندگی من بر روی این زمین چیست؟ چه دلیلی برای زندگی و تاریخ وجود دارد؟ این سؤالات بدون یک مکاشفه مقتدرانه، بی‌پاسخ می‌مانند. دو شرط است که لزوم یک مکاشفه مقتدرانه را ایجاب می‌کند. شرط اول اینست که محدودیت انسان او را از دستیابی به پاسخ این سؤالات بی‌پایان، باز می‌دارد. انسان برای شناخت منشاء خودش باید به آغاز آفرینش برگردد، در غیر اینصورت بدیهی است که نمی‌تواند به خلقت خود، شهادت دهد. علاوه بر آن انسان برای شناخت مفهوم و هدف زندگی باید بتواند به تمامی تاریخ احاطه داشته باشد. اما هر انسانی جزئی بسیار کوچک از جریان زمان است. ما مانند راه‌پیمایان در یک رژه نمایشی طولانی هستیم. ما شاید بتوانیم آنچه را که در دور و بر خود می‌بینیم، درک کنیم، اما جز آنکه کسی طرحی از این راه طولانی را به ما نشان ندهد، مفهوم کلی و مقصد آن را نخواهیم فهمید. مورد دومی که مکاشفه را الزامی می‌نماید، عقل ناقص انسان است. شعور انسان نه تنها محدود است، بلکه در اثر گناه، ذاتاً محدودتر شده است. در حالی که

تمام انسان‌ها این فرضیه کتاب مقدس را باور ندارند، متفکران تمامی قرون به این نتیجه رسیده‌اند که حتی در زندگی خودشان، محدودیت‌ها و موانعی برای درک درست واقعیت‌ها، وجود داشته است. شکسپیر گفته است، «اینک شهر یاران که مانند ناقوس‌ها، آوازه‌شان در جهان می‌پیچید، از صدا افتاده‌اند!»

کتاب مقدس می‌گوید که انسان در اثر گناه از خدا جدا شده و «در عقل خود تاریک» و «در خیالات خود، باطل گردیده است». (افسیسیان ۱۸:۴ و رومیان ۱:۲۱). روانشناسان انسان را حیوان عقلانی، تعریف کرده‌اند.

با چنین تعریفی می‌گویند عقل ما با اراده ما هماهنگ است. ما نمی‌توانیم فارغ از عقل و اراده خود عمل و زندگی کنیم. عقل ما به طور اجتناب‌ناپذیری کارهای ما را توجیه می‌کند. بدین ترتیب انسانی که اراده‌اش حقیقت را پیروی نمی‌کند، حقیقت را منحرف می‌سازد. فیثاغورث فیلسوف یونانی و ریاضی‌دان قرن ششم پیش از میلاد، به روشنی این مشکل را در انسان مشاهده نمود، و گفت: «شناخت وظایف آسان نیست، جز آنکه انسان، وظیفه خود را از خدا و یا از شخصی که از خدا آموخته است، بیاموزد و یا شناخت لازم را از وظایفش از طریق ابزاری خدائی، کسب کند.»

عقل چون یک آینه است، عقل می‌تواند در آنجا که نور مکاشفه خدائی را، منعکس سازد، پاسخ مشکلات زندگی را، به درستی بدهد.

امکان مکاشفه خدا

گفتیم برای یافتن پاسخ به سؤالات مطرح شده فوق، نیاز به یک مکاشفه روحانی داریم. آیا چنین مکاشفه‌ای امکان‌پذیر است؟ دلیل ما برای انتظار چنین مکاشفه‌ای، در ذات انسان و خدا نهفته است. انسان برعکس تمام حیوانات صرفاً

قانع به بودن در این جهان نیست. طبیعت انسان جویای کاملیت و علاقه‌مند به چیزهای بیشتری است. انسان از نظر جسمانی بخشی از طبیعت است، ولی از بعد روحانی فراتر از طبیعت و جویای چیزهایی است که طبیعت نمی‌تواند برایش مهیا سازد. منطق قوانین خواستن و تدارک یافتن در قلمروی حکم‌فرما است که این نیازها، پاسخ داده شوند. قطعاً هر کسی در انتظار خالق است تا واقعیت‌ها را بنا به نیاز هر انسانی، پی‌ریزی نماید. حتی تکامل طبیعی نیز سازگاری هر چیز را با محیطش ایجاب می‌کند. بعضی امور در پیرامون هر مخلوقی موجب بقای آن موجود می‌باشند، و اگر نباشند، خواهد مرد. ابهامات همیشگی فکر انسان در مورد امور مافوق‌الطبیعی - حتی در اصل سیر تکامل - مستلزم قلمروی مافوق طبیعت است تا پاسخگوی انسان باشد. در غیر اینصورت توانایی انسان برای طرح چنین سؤالاتی، می‌بایست مدت‌ها پیش، از بین رفته بود. در واقع این اصل تکاملی نافی سیر تکامل طبیعی است که انسان را ساخته‌ای اتفاقی در طبیعت، می‌داند. چنین تعریفی پاسخی به سؤالات انسان در امور ماورای طبیعت و موجودیت او، نمی‌دهد. بنابراین می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم انتظار یک مکاشفه برای پاسخ به نیازهای طبیعت انسان، منطقی است.

اما باتوجه به ماهیت خدا، متوجه می‌شویم به همین ترتیب انتظار داشتن از او تا خود را بر انسان مکشوف سازد، نیز موردی منطقی است. هر موجود هوشمندی علاقه‌مند به ارتباط با دیگران و شناساندن خود به دیگران است. بنابراین منطقی است که فرض نمود که شخص خدا هم مایل به شناساندن خود باشد. چقدر عجیب است وقتی در کتاب مقدس می‌خوانیم که انسان شبیه خدا آفریده شده و خواهان ارتباط با خداست. قطعاً خدای مهربان به نیازهای مخلوقات

خودش، بخصوص نیازی که در نهاد انسان، کاشته است، واکنش نشان می‌دهد. اگر ما باور داشته باشیم، آنچه را که انتظارش را داریم، مکاشفه‌ای از خدا است، با توجه به ماهیت انسان و خدا، آیا چنین مکاشفه‌ای امکان‌پذیر است؟ آیا خدایی که خارج از این جهان است وجودی نامحدود و ابدی است، می‌تواند با انسان که وجودی محدود و فانی است، ارتباط برقرار کند؟

عده‌ای معتقدند که ما فقط می‌توانیم وجودی را بشناسیم که هم ذات ما باشد، و بنابراین نمی‌توانیم خدایی را که کاملاً با ما متفاوت است، بشناسیم. ما باید تصدیق کنیم خدائی که کتاب مقدس معرفی نموده است، موجودی بی‌همتا است. اشعیاى نبی خدا را اینگونه توصیف نموده است، «پس مرا به که تشبیه می‌کنید تا با وی مساوی باشم؟» (۲۵:۴۰) اما چنین خدایی با تمام تفاوت‌های بی‌نهایتش، به صورت خدائی مکشوف شده است که انسان را به شباهت خود آفریده. (پیدایش ۲۶:۱)

این شباهت خدائی شامل ظرفیت انسان در ارتباط شخصی با خدا است. قطعاً اولین استفاده از این هدیه، ارتباط با خالق است. اعتلای عظمت خدا و سپس محدودکردن قدرت او در آفرینشِ موجودی که بتواند با او ارتباط برقرار نماید، کاملاً بی‌مورد است. کسی که به ما چشم داده است تا ببینیم، گوش داده است تا بشنویم و شعور داده است تا بفهمیم، قطعاً می‌تواند با چنین ابزارهایی خود را بر ما مکشوف سازد.

ابزارهایی برای مکاشفه خدا

چونکه خدا، خدای تمامی کائنات و حافظ مخلوقات خود می‌باشد، تنها طبیعت است که گواهی بر هستی او است، چون خدا در همه چیز دیده می‌شود. بنابراین

کتاب مقدس مکاشفه خدا را از راههای مختلف نشان داده است، و معمولاً از دو طریق مهم برای نشان دادن مکاشفه خدا استفاده نموده است:

(۱) مکاشفه عام و (۲) مکاشفه خاص

منظور از مکاشفه عام مکاشفه‌ای است که همگان همیشه آن را مشاهده می‌کنند. از سوسی دیگر مکاشفه خاص، مکاشفه‌ای است که خدا در زمانهای خاص به افراد خاصی داده است. این طبقه‌بندی گاهی اوقات در عبارات مکاشفه «طبیعی» و «فراطبیعی» توصیف شده است و مفروض بر اینست که مکاشفه عام از طریق پدیده‌های طبیعی و مکاشفه خاص از طریق مداخله طبیعت، صورت می‌گیرند. تفاوت بیشتر این دو مکاشفه در اهداف هر یک از آنها دیده می‌شود. برکهوف (Berkhof) الهیات‌دان، در این مورد می‌گوید:

مکاشفه عام ریشه در خلقت دارد که خرد انسان را مخاطب قرار داده است تا خلقت او و خدا را بشناسند و از مشارکت او بهره‌مند شوند. مکاشفه خاص ریشه در طرح بخشایش خدا دارد و انسان را گناهکار مخاطب قرار داده، گناهکارانی که تنها می‌توانند از طریق ایمان، علیرغم بار گناهی که بر خود دارند، پذیرفته و بخشوده شوند و در خدمت تحقق اهدافی باشند که خدا آنها را برای آن اهداف، خلق نموده است. (لوئیس برکهوف - الهیات

سینماتیک (Grand Rapid: WM. B.Eerdmans-1941. P.37)

مکاشفه عام

(۱) انواع مکاشفه عام - آنچنان که قبلاً گفتیم، خدا خود را از طریق تمام آفریده‌های خود مکتشف می‌سازد. این مکاشفه در دسترس همگان قرار دارد و

می‌توان از دو طریق عمده، یعنی ذات کائنات و ذات انسان بدان دست یافت. لانگ فلو (Long Fellow) نوشته است، «طبیعت مکاشفه خدا است و هنر مکاشفه انسان». حتی گرچه اعمال انسان بیانگر توانائی‌ها و قدرت اوست، بلکه ویژگی‌های خدا را نیز نشان می‌دهد. سراینده مزامیر می‌سراید: «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.» (۱:۱۹). جلال خدا اشاره به ذات واقعی خدا است که تجلی یافته است. اینست نمایش صفات و ویژگی‌های او. پولس در رساله‌اش به رومیان نوشته است که ویژگی‌های خدا از طریق طبیعت مکتشف شده است. و در رابطه با کسانی که مکاشفه خاصی دریافت نکرده‌اند می‌نویسد:

چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد. زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. (رومیان ۱:۱۹-۲۱)

بدین ترتیب خدا در خلقتش «قدرت سرمدی» و «الوهیتش» را، آشکار ساخته است. این ذات اشاره به شایستگی‌هایی است که او را به عنوان خدا و قابل پرستش نشان می‌دهد. هر چند که خدا آنچنان که بعضی از ادیان می‌گویند، بخشی از طبیعت نیست، و هر چند که او ناپیدا است و نمی‌توان با چشم طبیعی او را دید، اما با این وجود در اعمال دستش آنچنان آشکار است که هیچ‌کس نمی‌تواند وجود او را منکر شود.

ریچارد وارمبراند خطیب و نویسنده، داستان زوجی روسی را تعریف می‌کند که هر دو مجسمه‌ساز می‌باشند، و در تمام زندگی به آنها آموخته‌اند که خدائی وجود ندارد:

زمانی ما روی ساختن مجسمه استالین کار می‌کردیم. در حین کار همسر من پرسید: «شوهرم، اگر داستان این مجسمه را با چهار انگشت طراحی کنیم و شست نداشته باشد، چه خواهد شد؟ در این صورت هیچ کاری با این دست خود نمی‌تواند انجام دهد، نه می‌تواند چکش بردارد و نه کتابی و نه قطعه‌ای نان. زندگی بدون این انگشت کوچک بسیار مشکل است. اما حالا می‌خواهیم بپرسیم چه کسی شست را ساخته است؟ ما هر دو در مکتب مارکسیسم تربیت یافته‌ایم و می‌دانیم که آسمان و زمین قائم به خودشان هستند و توسط خدا آفریده نشده‌اند. اما اگر خدا آسمان و زمین را خلق نکرده باشد و فقط شست انسان را آفریده باشد برای این آفرینش کوچک، قابل ستایش است.

ما ادیسون و بل و استفنسون را به خاطر اختراع لامپ و تلفن و راه آهن و چیزهای دیگر می‌ستائیم. اما چرا نباید کسی را که فقط یک شست را خلق کرده است، ستایش نکنیم؟ اگر ادیسون در انگشتان خود شست نداشت، هیچ چیزی را نمی‌توانست اختراع کند. بنابراین به نظر من باید خدائی که شست را در انگشت انسان آفریده است، ستایش کنیم.»

شوهرش با عصبانیت به او می‌گوید «مزخرف نگو! تو یاد گرفته‌ای که خدائی وجود ندارد، و ما نمی‌دانیم آیا میکروفن در این اطاق نصب شده است یا نه، ممکن است دچار دردسر شویم. یک بار دیگر به فکر خود رجوع کن تا بدانی که خدائی وجود ندارد، نه در آسمان و نه در زمین!»

زن پاسخ داد: «اگر در آسمان خدائی قادر مطلق وجود دارد که نیاکان ما به او ایمان داشته‌اند، به همان اندازه طبیعی است که ما دارای شست هستیم. یک خدای قادر مطلق همه کاری می‌تواند انجام دهد، و بدین ترتیب می‌تواند شست را هم خلق کند. اما اگر در آسمان «هیچ‌کس» وجود ندارد، من به نوبه خودم از ته قلب آن «هیچ‌کس» را که شست ما را آفریده است، می‌ستایم.»

(Richard Warmbrand Tortured for Christ. London: Hodder and Stoughton, 1967, p. 23)

نه تنها وجود طبیعت اطراف ما، بلکه مراحل و روند طبیعی زندگی، گواه به هستی خدا است. خداوند:

«با وجودی که خود را بی‌شهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دل‌های ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت» (اعمال رسولان ۱۴:۱۷).

ما معمولاً بلایا و مصیبت‌ها را از ناحیه خدا تصور می‌کنیم، اما رسول مسیح می‌گوید که منافع طبیعی روند طبیعت که ما غالباً آنها را قانون طبیعت می‌نامیم، نشانه مستقیمی از خداست. برای نمونه عیسی دست خدا را می‌بیند که در تغذیه پرندگان آسمان و سوسن‌های چمن در کار است (متی ۶:۲۶-۳۰). وقتی ما نگاه خود را از جهان اطراف مستقیماً به خود معطوف سازیم، باز هم نشانه‌ای از خدا می‌یابیم. این نشانه برآمده از شخصیت کلی انسان و به طور خاص طبیعت معنوی انسان است. پولس در هنگام گفتگو با فیلسوفان آتنی که «یک خدای ناشناخته» را می‌ستودند، راجع به ستایش تمامی بت‌های ساخته انسان و با اشاره به طبیعت انسان می‌گوید:

«زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم» (اعمال ۱۷: ۲۸-۲۹).

به کلامی دیگر می‌گوید اگر ما مخلوقات خدا هستیم، هر چقدر هم بزرگ باشیم، او از ما بزرگتر است، و این یعنی که او موجودی زنده است. قرن‌ها قبل از پولس اشعیای نبی، درمقابل کسانی که فکر می‌کردند که می‌توانند راه خود را فارغ از خدا پیش بگیرند، چنین استدلال نمود:

«ای زیر و زیرکنندگان هرچیز! آیا کوزه‌گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع دربارۀ صانع خود گوید مرا نساخته و یا تصویر دربارۀ مصوّرش گوید که فهم ندارد؟» (اشعیای ۲۹: ۱۶)

در ماورای توانائی‌ها و فضایل انسان نشانه‌ای از خالق بزرگتر، یعنی خدا، نهفته است.

بالاترین مکاشفه خدا در کانال طبیعی، در وجدان یا طبیعت معنوی انسان، یافت می‌شود. ما در این کانال نه تنها خدا را به عنوان یک خالق قدرتمند می‌بینیم، بلکه او را به صورت قانونگذار معنوی و داور مشاهده می‌کنیم. ماهیت تاریخ انسان، حس راست و دروغ را در انسان، مکشوف می‌سازد. پولس رسول فرمود:

«زیرا هرگاه اَمّت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، چونکه از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان یا یکدیگر یا مَزْمَت می‌کنند یا عذر می‌آورند» (رومیان ۲: ۱۴-۱۵).

سپس پولس رسول فرمود که ما از این شناخت امور خوب و بد، برای داوری

دیگران استفاده می‌کنیم، ولی متأسفانه چنین شناختی به ما کمک نمی‌کند که کار درست انجام دهیم. و نتیجه می‌گیرد:

«لهذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری» (رومیان ۲:۱).

این حس «باید و شاید»، پرفسور ایمانوئل کانت را بر آن داشت که حتی با نفی اقتدار کتاب مقدس، خدا را باور کند. به همین ترتیب سی. اس لوتیس، استاد ادبیات انگلیسی و احتمالاً مشهورترین مدافع مسیحیت در دوران اخیر نیز شهادت داد که نشانه‌های قوانین معنوی خارج از انسان، او را از گرایش به سوسی الحاد، باز داشته است.

برخی از دانشمندان علوم اجتماعی می‌گویند، رعایت اصول معنوی در وجدان انسان‌ها، فرآوردهٔ جامعه است، در حالی که واقعیت اینست که ممکن است ما پاره‌ای از اصول رفتاری پذیرفته شده را از والدین خود، یا دیگران آموخته باشیم، چنین آموخته‌هایی حاصل فراگیری از معلم و تحصیل علم نمی‌باشند. گذشته از آن، در حالی که تفاوت‌های قابل توجهی در کدهای معنوی جامعه وجود دارند، اما مشابهت‌های قابل توجهی نیز در سطوح بنیادی وجود دارند. به هر حال آزمون واقعی از حس معنوی، این نیست که ما در عمل دیگران را بستائیم. مکاشفه واقعی از امور خوب و بد آنچه هست که برای خود می‌ستائیم. یک دزد ممکن است مورد احترام اطرافیان خود باشد، در حالی که مال دیگران را می‌دزدد، ولی آنگاه که مال او را می‌دزدند، دزدی را تقبیح می‌کند. به همین ترتیب کسی که مرتکب قتل می‌شود ممکن است در میان اطرافیان خود، محترم شمرده شود، ولی آیا کسی

هست که احساس کند کشتن دوستی نزدیک و یا خودش، عملی شایسته است؟
 علیرغم این استدلال متداول، حس خوبی و بدی و حس ناخوشایندی که در
 هنگام نقض بعضی از استانداردها به ما دست می‌دهد، شهادتی از معنویات خدا در
 نهاد تمامی انسان‌ها است. روبرت براونینگ می‌نویسد: «مرا مجاب سازید - باید در
 جایی، کسی باشد که آماده انجام تعهد خود باشد، اما اگر تعهدی هست، باید
 پذیرفته شود، ولی کیست که بپذیرد؟»

۲- بازتاب مکاشفه عام

پس مشاهده کردیم خدا از طریق مکاشفه عام، خود را به عنوان خدا، مکشوف
 می‌سازد. او قدرت خلاقه خود و آن شاخصه‌های بنیادی که او را خدا می‌سازند،
 شاخصه‌هایی که تمام انسان‌ها باید درمقابل آنها سر تعظیم فرود آورند و مطیع
 آن باشند، مکشوف ساخته است. علاوه بر آن او به همه انسان‌ها نشان می‌دهد که
 خدائی معنوی و عادل است و روزی براساس معیار خودش جهان را داوری
 خواهد نمود.

نیت خدا از مکشوف ساختن خودش به تمام انسان‌ها، از این راه‌ها، اینست که
 انسان‌ها اعمال او را درک و او را بجویند. پولس رسول برای عطف توجه فلاسفه
 آتن به خدای واقعی، به خلقت خدا (اعمال ۱۷:۲۴)، قائم به ذات بودن خدا (۱۷:۲۵) و
 حاکمیت او بر تاریخ (آیه ۲۶) اشاره نمود.

پولس به این کارهای خدا اشاره نمود، باشد که انسان‌ها «خدا را طلب کنند که
 شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست» (آیه ۲۷).
 در هر حال منظور مکاشفه عام توسط گناه مخدوش شده است. در آنجا که
 پولس رسول به شناخت انسان از خدا، اشاره نمود (رومیان ۱: ۱۸-۲۳)، در ضمن

به کسانی اشاره نمود که «راستی را در ناراستی، بازمی‌دارند» (آیه ۱۸).

«زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر کردند، بلکه

در خیالات خود باطل گردیده، دل بی فهم ایشان تاریک گشت» (آیه ۲۱).

براساس اظهارات پولس رسول، انسان می‌خواهد فلسفه خود و افکار انسانی

خود را جانشین صدای خدا نماید:

«ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت نمودند مخلوق را به عوض

خالقی که تا ابدالابد متبارک است» (رومیان ۱:۲۵).

به هر حال مشکل در اساس، روش فکری نیست، بلکه اراده است. حتی از آن

زمان که گناه در اثر وسوسه همانند خداشدن، وارد جهان شد. (پیدایش ۳:۵).

انسان از تسلیم‌شدن به تنها خدای واقعی، سرباز زده است. او به جای اینکه متکی

به خدا باشد، متکی به خودش است. براساس این بنیاد نادرست، انسان جویای

فلسفه قانع‌کننده‌ای برای زندگی است. اما او هیچگاه به حقیقت دست نمی‌یابد،

چونکه توجه او به ابزارهای مکاشفه عام معطوف است نه به شناخت خدا و

شناخت تمام امور از دیدگاه خدا. خدا می‌فرماید چنین افرادی «ادعای حکمت

[می‌کنند] ولی احمق [می‌گردند]» (رومیان، ۱:۲۲).

علیرغم قصور انسان در شنیدن صدای خدا و مشاهده دستان او در مکاشفه

عام، چنین مکاشفه‌ای، فایده‌ای دیگر دارد. چونکه تمام انسان‌ها در واقع خدا را از

طریق مکاشفه عام شناخته‌اند، دیگر پیش خدا عذری ندارند (رومیان ۱:۲۰). آنها

می‌بایست خدا را می‌دیدند، ولی ندیدند، چونکه نخواستند ببینند. این وضعیت، یعنی

نداشتن عذر و بهانه، حتی بیشتر از این حقیقت که انسان دیگران را با برداشت

حسی خود از خوبی و بدی، داوری می‌کند، آشکار شده است. اگر خدا توجه آنها را معطوف به آنچه که برای متهم نمودن دیگران بر زبان می‌آورند، می‌نمود، متوجه می‌شدند که در واقع باید خود را به خاطر قصور در زیستن بر مبنای آنچه که حقیقت، می‌پندارند محاکمه می‌نمودند. در حالی که مکاشفه عام مشکل گناه را حل نمی‌کند، اما به لزوم نجات اشاره می‌کند.

علاوه بر اینکه هیچ انسانی دیگر عذری پیش خدا ندارد، مکاشفه عام در بقای فرهنگ و جوامع انسانی، دخیل است و سایر ادیان نیز اصول آن را در جوامع خود به کار می‌برند. ایده‌های راست و دروغ، انصاف و بی‌انصافی، ضامن بقای نظم در میان مردم و پی‌گیری منبع این مکاشفه می‌باشند. کوتاه اینکه مکاشفه عام ما را کمک می‌کند تا میزان گرایش خود را به سوسی گناه و اغتشاش آفرینی و فساد، بیازمائیم، و در نهایت طبیعت انسان را متمایل به حفظ نظم و تمدن می‌نماید.

و در آخر، مکاشفه عام در امر بشارت اثر خاصی دارد. پولس رسول می‌دانست که همه انسان‌ها از وجود خدا آگاه می‌باشند و نشانه آن تبدیل خدای واقعی به خدایان ناشناخته بود (اعمال ۱۷:۲۳).

بنابراین پولس مردم را با استفاده از مکاشفه عام، با خدا آشنا می‌نمود، همانطوری که با فلاسفه یونانی صحبت نمود و اشاره نمود که شناخت خدای واقعی در عیسی مسیح امکان‌پذیر است:

«پس خدا از زمان‌های جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند. زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید» (اعمال ۱۷: ۳۰ ، ۳۱).

لزوم مکاشفه عام

در حالی که خدا خود را از طریق کائنات و ذات انسان مکشوف ساخته است. اما چنین مکاشفه‌ای در برگیرنده آنچه که خدا از انسان می‌خواهد تا راجع به خودش و اراده‌اش برای انسان بداند، نمی‌باشد. خدا انسان را برای خودش آفرید. او انسان را آفرید تا با خالق خود مشارکت داشته باشد. آدم و حوا در میان تمام زیبایی‌های باغ عدن، می‌توانستند تمام شاهکارهای آفرینش خدا را ببینند، ولی برای شناخت شخص خدا نیاز به گفتگوی مستقیم با او داشتند. بنابراین خدا از ابتدا، نه تنها خود را از طریق خلقتش، بلکه مستقیماً از طریق کلامش، مکشوف نمود.

انسان از طریق کلام خدا، اراده او را برای زندگی خود فرامی‌گیرد. آدم با عطف توجه به آفرینش و وجدان خود و بدون یک رهنمود خاص از خدا، هرگز نمی‌توانست باغ عدن را اداره کند (پیدایش ۲: ۱۵) و یا اهداف دیگر خدا را برای حکومت بر زمین، تحقق بخشد (پیدایش ۱: ۲۶-۲۸).

خدا در ضمن برای آزمودن میزان اطاعت آدم؛ نظر خود را در مورد درخت شناخت نیک و بد، به او گفت (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷).

بدین ترتیب، مکاشفه عام از طریق طبیعت، از همان آغاز، تنها زمینه‌ای بوده است برای ارتباط زبانی خدا با انسان.

چونکه گناه وارد جهان شده است، بزرگترین نیاز انسان، یافتن راهی برای رهایی است، در اینجا است که کاری از مکاشفه عام ساخته نیست. طبیعت، وجدان و تاریخ می‌گویند که انسان به این نتیجه رسیده است که خدائی وجود دارد و جهان را براساس قانونی معنوی، تشکیل داده است که هیچ‌کس نمی‌تواند به طور منظم

براساس آن قانون معنوی زندگی کند. اما نه در طبیعت و نه در ذات انسان راهی برای حل این معضل پیدا نمی‌شود.

تاریخ ادیان نشان می‌دهد وقتی که انسان مکاشفه خاصی از خدا دریافت نکند، درک واقعی از گناه به دست نمی‌آورد. ادیان برای پاسخ به این سؤال شکل گرفته‌اند، اما بدون مکاشفه خاص که از طریق مسیح آمده است، انسان مذهبی و جویای حقیقت، در همان مرحله مکاشفه عام متوقف و به حقیقت دست نمی‌یابد، در نتیجه برای جبران کوتاهی خود، راههای مخصوصی ایجاد می‌کند.

به ناچار ادیانی که براساس مکاشفه عام، به وجود آمده‌اند، عمل‌گرا می‌باشند. نجات واقعی در آنها نیست، بلکه تعهد آفرین می‌باشند. بدون مکاشفه خاص مبنی بر آمرزش توسط مسیح، هیچگاه از سنگینی بار گناه آسوده نخواهیم شد. سراینده مزامیر در این مورد می‌سراید، «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند» (۱:۱۹) و می‌افزاید: «شریعت خدا کامل است و جان را برمی‌گرداند» (۷:۱۹)

مکاشفه خاص از آغاز آفرینش، نه تنها به حقایقی اشاره نموده است که در مکاشفه خدا در خلقت وجود ندارد، بلکه سخن از تمایل انسان به نفی آنچه که از مکاشفه عام بر او آشکار شده است، می‌گوید. تا انسان از طریق ارتباط شخصی با عیسی مسیح به سوسی خدا بازنگردد، نمی‌تواند جهان اطراف خود را از دیدگاه خدا مشاهده کند. تنها کار روشنگر خدا می‌تواند چشمان او را نسبت به واقعیت گناه بگشاید. مزامور سراکسی است که شخصاً جلال خدا را در آسمان می‌بیند (۱:۱۹). فضانوردان بی‌خدا هم آن آسمان را از دیدگاه خود دیدند و به نتیجه‌ای متفاوت با سراینده مزامیر رسیدند. جان کالوین الهیات‌دان و مصلح فرانسوسی در «کتاب طبیعت» لزوم مکاشفه خاص را برای انسان به درستی تشریح کرده و

می‌نویسد:

همانطوری که کسی با ضعف بینایی نمی‌تواند زیباترین نوشته را جز خطوطی درهم برهم مشاهده کند و به‌ندرت می‌تواند دو کلمه از آن را بخواند، اما می‌تواند با کمک عینک تمام خطوط را بخواند، کتاب مقدس نیز به منزلهٔ یک عینک است که اطلاعات ناقص و مغشوش از خدا را در فکر ما روشن می‌کند.

*(Calvin Institutes of the Christian Religion, Philadelphia, The West
Minester Press, 1960, 1, vi, 1)*

مکاشفه خاص، مکمل مکاشفه عام است، و به اتفاق هم انسان را با خدایی آشنا می‌کنند که مبنا و اساس تمام زندگی است. خداوند کلام خود را در شرایطی خاص در ارتباطی خاص برای نیاز افراد، به زبان می‌آورد. اما اگر کائنات با تمام مراحل طبیعی خود، خلقت خدا و تحت حاکمیت خدا، انگاشته نشوند، چنین ارتباطی بی‌معنی است.

۲

مکاشفه خاص

شناخت انسان از خدا موكول به مكاشفه سخاوتمندانه خدا از خویش می‌باشد. تا خدا خود را نشان ندهد، انسان برای همیشه در تاریکی باقی می‌ماند. از یکسو خدا خود را از طریق اعمال دستان خود مکشوف ساخته است. علاوه بر آن کتاب مقدس اعلام می‌دارد که خدا خود را به طریقی روشن‌تر و خصوصی‌تر در طول تاریخ به مخلوقش، آشکار نموده است. ماهیت و ابزارهای این مکاشفه، مخالفت‌ها و بحث‌های زیادی را برانگیخته است.

برخی از الهیات‌دانان می‌گویند که خدا خود را از طریق اعمال عظیمش در تاریخ نشان داده است، نه در کلامش. دیگران نیز به مکاشفه شخصی خدا در مسیح اشاره می‌کنند، نه در اعمال او، نظر به اینکه کتاب مقدس مسیح را کلمه خدا نامیده است (یوحنا ۱:۱)، این افراد می‌گویند که کلمات کتاب مقدس نمی‌توانند، کلام خدا باشند. آنها می‌گویند مسیح بس فراتر از کلمات محض نوشته شده به دست انسان است. این تعلیمات متضاد در کلیسای امروز، می‌طلبد که توجه خود را به آنچه که کتاب مقدس راجع به مکاشفه خاص خدا گفته است، معطوف نماییم.

روش‌های متفاوت مکاشفه

کاتب رساله عبرانیان به درستی روند اصلی مکاشفه خاص خدا را در این کلمات بیان نموده است:

«خدا که در زمان سَلَف به اقسام متعدّد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و به وسیله او عالم‌ها را آفرید» (عبرانیان ۲-۱:۱)

این سخنان به ما می‌گویند که مکاشفه خاص در مواقع خاصی از تاریخ به روش‌های مختلف و در نهایت در آمدن پسر خدا صورت پذیرفته است. اینک ما به آخرین و مهم‌ترین این روش‌های مکاشفه می‌پردازیم.

۱- تجلی خدا به صورت انسان - کلمه «تجلی» (Theophany) از دو عبارت یونانی (Theos) یعنی «خدا» و (Phaino) یعنی «آشکارشدن» مشتق شده است. بنابراین تئوفانی به معنی ظهور خدا است. این روش مکاشفه در کتاب مقدس، برجسته‌ترین نوع مکاشفه است.

خدا، در مرئی نمودن خودش، شکل‌های مختلفی به خود گرفته است. در یک موقعیت، آنجا که ابراهیم به آن سه مردی که به درگاه خیمه‌اش رسیدند و به آنها خوش‌آمد گفت و آنها را پذیرائی نمود، خدا خود را مرئی نمود. دو نفر از آن سه نفر فرشته بودند، اما نفر سوم خودِ خداوند بود (پیدایش ۲۲:۱۸؛ ۲۴ و ۱۹ و همچنین مراجعه کنید به مردی که با یعقوب کشتی می‌گرفت در پیدایش ۲۴:۳۲ و ۳۰). در موقعیت دیگر خدا در میان بوتۀ افروخته از آتشی که نمی‌سوخت، با موسی سخن گفت. کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا بارها به افراد خاصی ظاهر

شده است (ر.ک پیدایش ۱۲:۷؛ ۱۷:۱، ۲۶:۲).

به هر حال خدا اکثراً به صورت «فرشته خداوند» ظاهر شده است.

آیات زیادی این مورد را روشن می‌سازند که این فرشته، موجودی والاتر از فرشتگان معمولی است. او به یعقوب گفت که خدا است (پیدایش ۳۱:۱۱-۱۳)، و در فرصت‌های دیگری هم به روشنی خود را خدا نامیده است (پیدایش ۱۶:۱۳؛ داوران ۱۳:۲۱-۲۲). از آنجا که عهد جدید به ما می‌گوید که پسر، خدا را ظاهر کرده است (یوحنا ۱:۱۸)، و این فرشته خاص پس از آمدن عیسی هرگز ظاهر نشده است، بسیاری از شاگردان مکتب کتاب مقدس بر این عقیده‌اند که آن فرشته کسی نبوده است جز خود پسر، قبل از اینکه در بیت‌لحم در کسوت و طبیعت انسانی، ظاهر شود.

از یک نظر آمدن مسیح در جسم انسانی نیز نوعی تجلی بود، اما متفاوت با سایر تجلی‌ها. در بقیه تجلی‌ها، خدا به شکلی متفاوت ظاهر شده است، ولی در تولد عیسی، خدای پسر طبیعت ناب انسان را به خود گرفت.

۲- خواب‌ها و رؤیاها - هر چند که خوابها نقش عمده‌ای در مکاشفه ندارند، اما در فرصت‌های خاصی، مخصوصاً در کتاب‌های مکاشفه و دانیال، کلام خدا را منتقل کرده‌اند که نمونه مشهور آن را می‌توان خواب یعقوب که از پلکانی که از آسمان به زمین آمده بود، بالا می‌رفت (پیدایش ۲۸:۱۲-۱۶) و خواب‌های یوسف در رابطه با سروری خودش بر برادرانش (پیدایش ۳۷:۵-۷ و ۹) و خواب سلیمان (اول پادشاهان ۳:۵) و یوسف شوهر، مریم (متی ۱:۲۰؛ ۲:۱۳ و ۱۹)، می‌باشند که در این خواب‌ها مکاشفه‌ای از خدا به خواب بینندگان رسیده است.

دیدن خواب‌ها و رؤیاها محدود به مردم خدا نیست. فرعون و نبوکدنصر نیز

خواب‌هایی در رابطه با وقایع مهمی دیده‌اند که بر آینده و دوره‌ی تاریخ اثرگذار بوده‌اند (پیدایش ۱:۴۱؛ دانیال ۳:۲).

به هر حال در هر دو صورت تعبیر خواب‌ها توسط کسانی صورت می‌گرفته‌اند که مردم خدا بوده‌اند.

مورد دیگری که بسیار نزدیک به خواب است، اما نقش مهم‌تری در مکاشفه دارد، رؤیاها است. نوشته‌های انبیا سرشار از گزارشات رؤیایی از سوسی خداست. در حالی که این رؤیاها گاه به صورت تصویری و گاه به صورت کلامی، گزارش شده‌اند. حزقیال به روشنی معبد اورشلیم را در رؤیا دید (حزقیال ۳:۸)، در حالی که عاموس نبی در رابطه با اسرائیل، سخن گفت (عاموس ۱:۱). در واقع گاهی اوقات کسانی که «پیشگویان» نامیده می‌شدند حقایق را که خواه به صورت تصویری و کلامی بر آنها مکشوف می‌شد، به طریقی که ما به درستی نمی‌دانیم، اعلام می‌نمودند. شاید صرفاً به صورت نمادی خدائی در ذهن برگیرنده که درک لازم را هم به آنها داده شده بود.

۳- مکالمه مستقیم - اکثراً در کتاب مقدس می‌خوانیم که خدا مستقیماً با انسان صحبت کرده است، شهادت انبیا حاکی از اینست که «خدا گفت»، «کلام خداوند بر من آمد» و «بنابراین خداوند چنین گفت». ما به طور کامل مفهوم این نوع گفتگو را نمی‌دانیم. به نظر می‌رسد که چنین مکالماتی، متفاوت بوده‌اند. در بعضی حالات، صدای خدا شنیده شده است، از جمله زمانی که پولس صدائی از آسمان می‌شنود (اعمال ۹:۴) و احتمالاً سموئیل (کتاب اول سموئیل ۱). در سایر موارد مکالمه‌ای درونی، مانند مواقعی که در دعا با خدا هستیم، مانند وقتی که روح القدس با پطرس صحبت کرد و گفت «سه مرد تو را می‌طلبند (اعمال ۱۰:۱۹). و یا سفارشش به

کلیسا برای فرستادن برناباس و شاول (اعمال ۱۳:۲). این مکاشفه مانند مکاشفه‌ای است که پولس از مسیح در صحرای عربستان، دریافت کرد (غلاطیان ۱:۱۱-۱۷). اما روش منحصر به فردی از مکالمه مستقیم خدا را در گفتگو با موسی می‌بینیم. در سفر خروج ۱۱:۳۳ می‌خوانیم، «خداوند با موسی روبرو سخن گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید.» وقتی که مریم و هارون اقتدار موسی را زیر سؤال بردند، خدا جایگاه منحصر به فرد موسی را تأیید نمود. خدا خود را از طریق خواب‌ها و رؤیاهای آن دوران مکتشف نمود، اما در مورد موسی، رودرو با او صحبت نمود (اعداد ۶:۸).

۴- فرشتگان - هر از چند گاه نیز می‌خوانیم که خدا برای انتقال مکاشفه‌اش از فرشتگان استفاده نموده است. این فرشتگان برای رسانیدن مکاشفه خدا، مخصوصاً هرگاه خدا کار تازه‌ای انجام می‌داد، ظاهر می‌شدند. برای مثال شریعت با وساطت فرشتگان به موسی داده شد (غلاطیان ۳:۱۹ و اعمال ۷:۵۳).

فرشتگان در ضمن خبر خوش تولد نجات دهنده را به شبانانی که در حوالی بیت‌لحم بودند، اعلام نمودند (لوقا ۲:۱۰ و ۱۳). یکی از جالب‌ترین نمونه‌های مکاشفه توسط یک فرشته در رابطه با دانیال است. خدا دو بار دعای دانیال را برای اسرائیل با فرستادن پیامی توسط فرشته، پاسخ داد. یکی از آن فرشتگان جبرئیل بود (دانیال ۹:۲۰ - ۲۱؛ ۱۰:۱۰-۲۱). در حالی که وجود فرشتگان اعجاب انسان را برمی‌انگیزد، اما روشن است که آنها پیام آورند، نه گوینده کلام. پطرس رسول می‌گوید که حتی فرشتگان نیز مشتاقند که به اخبار انجیل «نظر کنند» (اول پطرس ۱:۱۲)

۵- اعجازها - در زمانی که خدا مستقیماً کلام خود را به انسان می‌رسانید،

غالباً توسط اعجازها، نشانه‌ای از حضور خود را نشان می‌داد. منظور ما از معجزات، اشاره به کاری است کاملاً متفاوت با وقایع معمولی. قاعداً خدا کائنات را براساس آنچه که ما قوانین طبیعی، می‌نامیم، اداره می‌کند. معجزه زمانی اتفاق می‌افتد که خدا اراده کند به طریقی شگفت‌انگیز برای مکاشفه خویش استفاده کند.

بیان کتاب مقدس از معجزات، حاکی از الهامی بودن آنها است. پطرس با اشاره به معجزات عیسی، آنها را «قوات و عجایب و آیات» نامید (اعمال ۲: ۲۲). این عبارات اشاره به سه نوع کار متفاوت نمی‌باشند، بلکه اشاره به یک کاراند، از سه دیدگاه. کلمه اول قوآت اشاره به عملی است که نتیجه نشان دادن قدرت است. کلمه یونانی آن dunamis است که ما کلمه Dynamite را از آن استخراج کرده‌ایم. از این دیدگاه پاره‌ای از این امور بنا بر ماهیت عجیبشان، عجایب نامیده شده‌اند. کلمه «آیات» مستقیماً اشاره به هدف آنها به منظور بیان وقایع مکاشفه‌ای است. آیات در کتاب مقدس به منزله عقربه‌ای است که توجه ما را به موردی معطوف می‌نماید.

براساس نبوت‌ها، مسیحا خواهد آمد و معجزاتی به نشانه مسیح‌بودنش، خواهد نمود. به این دلیل یهودیان مرتباً از عیسی می‌پرسیدند، «به ما چه علامتی می‌نمائی؟» (یوحنا ۲: ۱۸؛ متی ۱۲: ۳۸ و ۱۶: ۱). اعجاز شفای مرد مفلوج (مرقس فصل دوم) بیانگر این سه جنبه اعجاز است. قدرت پویائی در شفای مرد مفلوجی که به ناگهان از بستر خود برخاست، صورت گرفت (آیه ۱۲). اثر این کار عجیب این بود که، «همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: مثل این امر، هرگز ندیده بودیم» (آیه ۱۲). اما عیسی به زبان خود اثر نهائی اعجاز را بیان فرمود: «لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» (آیه ۱۰).

چنین قدرتی طبیعتاً به خدا تعلق دارد. بنابراین اعجازها مکاشفه‌ای از الوهیت خداوند ما بودند.

معجزات شامل مکاشفه از دو طریق مهم می‌باشند. طریق اول اینکه، آنها اشاره به حقیقتی دارند مبنی بر اینکه مکاشفه‌ای روی داده است. آنها توجه ما را به این حقیقت معطوف می‌دارند که دست خدا در کار است. دوم اینکه معجزات پاره‌ای از ماهیت قدرت خدا را و هدف از اعمال معجزات را، آشکار می‌سازند.

هر چند که در بعضی از وقایع، مشاهده قدرت خدا بر طبیعت، آنچنان که در واقعه تبدیل آب به شراب، می‌خوانیم (یوحنا فصل ۲)، کم‌رنگ‌تر از سایر موارد است - چون بیشتر نشانه‌ها حاکی از قدرت خدا و غلبه بر گناه و اثرات آن است - شفای بیماران و مفلوجان و بازگرداندن بینائی به کوران، همگی اشاره به پیروزی خدا بر گناه است. زنده شدن ایلعازر و دیگران توسط عیسی بیانگر این حقیقت است که قدرت نهائی گناه و مرگ که دشمن انسان می‌باشند، با قدرت خدا، مغلوب شده است.

در حالی که معجزات نوعی مکاشفه می‌باشند، اهمیت کامل آنها را می‌توان تنها از طریق کلام خدا، درک نمود، بدین ترتیب معجزات نشانه‌هایی از رساننده کلام، تلقی می‌شوند. پولس رسول نوشته است که معجزات شهادتی از ماهیت مسیح، بر مردم است. معجزات ارزش ماهیت و کلام او را مبنی بر اعلام اراده خدا، تأیید می‌نمایند. پولس رسول نیز اشاره نموده است معجزاتی که خدا توسط مسیح انجام داد نشانه‌ای از اینست که او «رسول» واقعی است (دوم قرنتیان ۱۲:۱۲).

معجزات اعتبارنامه و مبین اینست که کلام عیسی دارای ارزش و اعتبار کلام خداست.

۶ - عیسی مسیح - نویسنده رساله به عبرانیان، می‌نویسد: «در این ایام آخر [خدا] به ما به وساطت پسر خود متکلم شد» (عبرانیان ۱:۲). در این سخن مکاشفه خدا به اوج خود می‌رسد. «اقسام متعدد» سخنان خدا که قبلاً از «طریق‌های مختلف» آشکار شد، تنها بخش‌هایی از اشاره به آمدن کسی بودند، «یعنی سرّ مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است» (کولسیان ۲:۳). ما در رابطه با آمدن مسیح اطلاعات تازه‌ای از خدا دریافت کرده‌ایم مبنی بر اینکه او خود را به طریقی متفاوت مکشوف ساخته است. مسیح خودش مکاشفه خداست. مسیح خدا در جسم است، یعنی خدا در کسوت انسانی است. شناخت هر چه بیشتر یک نفر، یک مورد است و ملاقات شخصی با او، چیز دیگری که هیچگاه قابل مقایسه با یکدیگر نمی‌باشند.

جهان در عیسی مسیح با خود خدا روبرو شد. یوحنا می‌نویسد، «خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر یگانه [او]، همان او را ظاهر کرد» (یوحنا ۱:۱۸). این آیه را نباید اینطور تفسیر کرد که عیسی در میان معلمان گذشته صرفاً یک معلم بزرگ حقایق خدایی بود. او خدا را آنگونه تعریف کرد که او را دیده است، حتی آنطوری که به فیلیپس فرمود، «ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟» (یوحنا ۱۴:۹). او می‌توانست چنین بگوید، زیرا «که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است»، یعنی خدا با تمامی کاملییش در اوست (کولسیان ۲:۹).

مکاشفه خدا در مسیح از طریق تعلیماتی بود که به دیگران می‌داد. مردم او را به عنوان معلمی می‌شناختند که خدا برایشان فرستاده است (یوحنا ۳:۲). او کلام خدا را آنچنان توضیح می‌داد که هیچ‌کس تاکنون توضیح نداده بود. اما علاوه بر تفسیر کلام خدا، خدا در شخصیت و اعمال عیسی، با مردم سخن گفت. این سخن

در مصلوب شدن عیسی و رستاخیز عیسی به اوج خود رسید. خدا محبت بیکران خود را در قربانی پسر یگانه‌اش و همچنین تقدس و عدالت بیکران خود را در تدارک قربانی برای گناه، نشان داد. پیام آمرزش کامل شد و وعده حیات جاودانی با برخاستن پسر خدا از مردگان، تأیید گردید.

عیسی صرفاً اوج مکاشفه نیست، او کانون مکاشفه است. کتاب مقدس به او شهادت داده است (یوحنا ۵: ۳۹)، چونکه انبیای قبل از او و رسولان پس از او از روح القدس که روح مسیح است، الهام گرفتند (اول پطرس ۱: ۱۱؛ مکاشفه ۱۹: ۱۰).

۷- الهام - یک نوع دیگر و آخرین نوع مکاشفه در نگارش کتاب مقدس اتفاق افتاده است. بیشتر بخش‌های کتاب مقدس حاوی مکاشفاتی به اشکال مختلف که اخیراً بدانها اشاره کردیم، می‌باشند. در کتاب مقدس خوابها و رؤیاهای، گزارش شده‌اند، کلام مستقیم خدا خطاب به انبیا نوشته شده‌اند. به هر حال نگارش کتاب مقدس به نوبه خود نوع افزوده‌ای از مکاشفه است. این نوع مکاشفه را «الهام» نامیده‌اند. ماهیت این مکاشفه وقتی آشکار می‌شود که آن را با سایر انواع مکاشفه‌ها مقایسه کنیم. وقتی خدا مستقیماً با انسان سخن گفت، شنوندگان از اعتبار کلام او آگاه بودند. وقتی که خواب و رؤیایی روی می‌داد، بینندگان در اساس دریافت‌کنندگان انفعالی پیام خدا بودند. وقتی که خدا ده فرمان را با انگشتان خود بر روی الواح سنگی نوشت، موسی کاری نتوانست انجام دهد، جز آنکه الواح را پیش مردم بیاورد.

از سوسی دیگر برعکس کسانی که کاملاً از قدرت مکاشفه‌ای که خدا به آنها داده بود، آگاه بودند، افرادی نظیر پولس رسول، بدون داشتن چنان آگاهی‌های، سخن گفتند و رسالات خود را نوشتند. برای نمونه در نوشته‌های پولس جمله‌هایی

نظیر «کلامی که خداوند به من داد» و «خداوند می‌گوید»، یافت نمی‌شود. بلکه روح خدا در ضمیر او کار کرد و او را کاشف حقیقت نمود. از نوشته‌های پولس آشکار است که از فکر و احساس خودش برای بیان حقیقت خدا، استفاده نمود. با این وجود روح خدا آنچنان او را کنترل می‌کرد که آنچه که می‌نوشت دقیقاً مواردی بودند که خدا می‌خواست بر زبان آورد. شاید بگوئیم که در این نوع مکاشفه خدا و انسان، با هم هم‌زبان شده‌اند، و این نزدیک به همان ارتباطی است که بین خدا و مسیح بود. این نوع مکاشفه کاملاً طبیعی است که نخست در عهد جدید، آنگاه که روح خدا در دل انسان، ساکن شد، اتفاق بیفتد. باتوجه به نوع مکاشفه در عهد جدید و در نظر گرفتن برتری آن نسبت به سایر مکاشفات، مشاهده می‌کنیم که نوعی پیشرفت بنیادی در انواع مکاشفات در تاریخ مکاشفه، الهام صورت گرفته است. تمام روش‌های مکاشفه غیر از مکاشفه منحصر به فرد مسیح را می‌توان به سه شکل بنیادی خلاصه نمود: تجلی خدا، ارتباط مستقیم با نبوت و الهام در حالی که این سه نوع مکاشفه در تمام اعصار از عهد موسی تا مسیح انجام پذیرفته‌اند، نخست پدیده ظهور، سپس نبوت و در آخر الهام. باتوجه به ماهیت این اشکال مکاشفه، متوجه پیشرفتی از مکاشفات جزئی بیرونی تا مکاشفات درونی به منظور ارتباطی صمیمانه‌تر می‌شویم. این مورد به روشنی بیانگر ارتباط کامل خدا با انسان است. انسان در باغ عدن در اثر ارتکاب گناه، از خدا جدا شد. ولی خدا انسان را در مسیح و آمرزش صلیب؛ نزد خود آورد و یک روز به طور کامل در میان انسان ساکن خواهد شد: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد شد» (مکاشفه ۳:۲۱). علیرغم این تفاوت‌ها در انواع مکاشفه، کتاب مقدس تفاوتی از نظر ارزش الهامی، بین آنها قائل نمی‌باشد.

اعمال و گفتار

از بحث مربوط به انواع مختلف مکاشفه خاص خدا، چنین برمی آید که او هم از اعمال و هم از گفتار برای مکاشفه خود استفاده می نماید. در واقع تمام روش های مذکور را می توان در زیر این دو عنوان طبقه بندی نمود. امروز بسیاری از الهیات دانان، منکر این هستند که خدا در گفتار با انسان ارتباط برقرار می کند، بلکه آنها بیشتر به اعمال قدرتمند خدا در تاریخ اشاره می کنند، ولی منکر هر کلامی از خدا، از جمله کتاب مقدس می باشند و آن را کلام خدا نمی دانند. براساس این دیدگاه خدا عمل کرده است و سپس با روح خود چشمان اشخاص خاص را گشوده است تا چیزهایی در مورد ماهیت و اراده خدا، در اعمال او، دریابند. اما گشودن چشمان در واقع مکاشفه ای مستقیم از حقیقت از سوسی خدا به انسان، نبود.

در ای مورد می توانیم به عنوان نمونه به مصلوب شدن عیسی مسیح، توجه کنیم. برای یهودیانی که شاهد مصلوب شدن جنایتکاران بسیاری در بیرون از دیوارهای اورشلیم بودند، مصلوب شدن عیسی هم، چون یکی از آنها بود. اما خدا فکر برگزیدگان خاصی را روشن کرد تا مشاهده کنند مصلوب شدن مسیح، اقدامی در جهت نجات انسان است. به هر حال سخن این مفسرین در رابطه با مصلوب شدن مسیح را نباید کلام خدا محسوب نمود. آنها سخنان لغزش پذیر انسان می باشند. یکی از دیدگاه های موافق در این زمینه چنین است:

«چیزی به نام حقیقت مکشوف وجود ندارد. حقایق مکاشفه ای وجود دارند که

نتایج تصور درست از مکاشفه می باشند، ولی مستقیماً آشکار نشده اند.»

انکار اینکه مطالب کتاب مقدس توسط خدا الهام نشده است، و تأیید اینکه در

تجربه و تحلیل نهایی موجب روشن شدن فکر انسان و داوری و سنجش آن سخنان توسط اساتید ناقد می‌شود، قاعداً باید بازتاب حقیقت در کارهای خدا باشد. در پاسخ به این ایده، کتاب مقدس بارها و بارها به این حقیقت تأکید نموده است که خدا سخن گفته است. (عبرانیان ۱:۱). انبیا اعلام نموده‌اند که کلام خدا را دریافت کرده‌اند و غالباً پیام خود را با این جمله شروع کرده‌اند که «خداوند، می‌فرماید.» اگر بیان این جمله برآمده از روشن شدن فکرشان در تفسیر می‌بود، واقعیت نداشت. پولس رسول مخصوصاً اعلام نموده است که آنچه که گفته است «کلام خدا است» که از او می‌شنوید، نه «کلام انسان» (اول تسالونیکیان ۲:۱۳).

گذشته از آن وجود یک ایمان واقعی به سبک ابراهیم، ایمان به «کلام» خدا است. کتاب مقدس بارها نوشته است که ایمان ابراهیم، عدالت او محسوب شد (رومیان ۴:۳؛ غلاطیان ۳:۲؛ یعقوب ۲:۲۳؛ پیدایش ۱۵:۶).

ابراهیم به اتفاق چند نفر دیگر در زمره قهرمانان ایمان قرار گرفته‌اند، زیرا «وعدۀ خدا را پذیرفتند» و به آن ایمان آوردند (عبرانیان ۱۱:۳۳-۳۹).

و اما در آخر، در رابطه با سخنان پسر خدا چه می‌توانیم بگوئیم؟ او تائید نمود که تعلیماتش از خودش نیست، بلکه ریشه در آسمان و خدای پدر دارد (رک یوحنا ۷:۱۶، ۸:۲۸). «آنچه من می‌گویم، چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می‌کنم» (یوحنا ۱۲:۵۰). اگر سخنان عیسی مکاشفه خدا نباشند، درک چنان اظهاراتی، واقعاً مشکل خواهد شد.

وقتی ما به ادعای کتاب مقدس مبنی بر اینکه خدا حقیقت را از طریق «کلام» اعلام می‌دارد، بیندیشیم، به این نتیجه می‌رسیم که راه دیگری وجود ندارد که ما بتوانیم مفهوم اعمال و اراده خدا را برای خودمان درک کنیم. شهادت‌های بسیاری

در خروج از مصر و اسارت اسرائیل در بابل و مرگ مسیح و قبر خالی او وجود دارند که جز با تفسیر واقعی توسط خدا آشکار نمی‌شوند، بلکه تنها داوری خود را انجام می‌دهیم و هرگز به طور قطع آن شهادت را، درک نمی‌کنیم.

کتاب مقدس می‌گوید که خدا مفهوم اعمال خود را بر ما آشکار ساخته است. بعضی اوقات چنین مکاشفه‌ای از طریق پیشگویی، قبل از وقوع، می‌باشند، از جمله آمدن روح القدس در روز پنطیکاست، که مسیح قبل از صعودش به آسمان به آن اشاره کرده است (اعمال ۱:۵). بعضی اوقات در قالب زمان حال، مانند آن باری که فرشتگان خبر تولد عیسی را به شبانان دادند (لوقا ۲:۸ و ۹). درمواقع دیگر تفسیر، بعد از وقوع می‌آید. پیام رسولان چیزی کمتر از تفسیر کامل وقایع بزرگ صلیب و رستاخیز، نجات‌دهنده نمی‌باشد.

سپس باید به اهمیت کلام در ارتباطات اشاره کنیم، در حالی که بیشتر مردم کوری را بر کوری ترجیح می‌دهند، ولی در واقع شخص کور کمتر از شخص کر از نظر عاطفی معذب است. علت آن، اهمیت استفاده از کلام در ارتباطات است. برنارد رم می‌نویسد:

یک ارتباط گرم در زندگی حاصل گفتگو است، و انسان کر از این نظر به شدت محروم است. دنیای بی صدا بسیار مصیبت‌بارتر از دنیای تاریک است. برنامه‌های رادیویی سرگرم‌کننده‌اند، ولی برنامه‌های تلویزیونی، بدون صدا کاملاً نامفهوم می‌باشند.

در زندگی نیز مانند نمایش‌نامه‌ها، این کلمات است که مفهوم را منتقل می‌کنند، کلمات است که عنصر ارتباط می‌باشند، و کلمات است که مقدمه یک ارتباط گرم دوستانه می‌باشند.

(B. Ramm, *Special Revelation and The Word of God.*) (Grand Rapids: WM. Eerdmans, 1971), p. 77.

براساس سخنان خداوند، جوهر زندگی ابدی ما شناخت خدا است. (یوحنا ۳:۱۷). کلمه یونانی برای شناخت، بیانگر ارتباطی شخصی و تجربی است. اگر خدا با کلام خود، با ما ارتباط پیدا نکرده بود، نه تنها از بهترین وسیله برای ارتباط با مخلوقش غفلت می نمود، بلکه ارتباط شخصی ما با او به شدت محدود می شد.

سخنان شخصی و مکتوب

الهیات دان شهیر سویسی کارل بارث گفته است «معادل بودن کلمه خدا با پسر خدا، هر فرضیه دیگری را در رابطه با کلام خدا به طور ریشه ای غیرممکن می سازد.» او در این نوشته یک ایراد متداول دیگر را به مکاشفه لفظی از خدا، وارد می سازد و می گوید دیدار عملی از انسان مهم تر از گفتار است، و این دیدگاه می رساند که خدا خود را شخصاً در مسیح، مکشوف ساخته است. مسیح کلمه خدا است (یوحنا ۱:۱). بنابراین گفتن اینکه که کلمات کتاب مقدس، سخنان خدا می باشند غیرممکن است. در واقع کسانی که معتقدند که کلمات کتاب مقدس، سخنان خدا است، ارتباط مبهمی با خود کلام دارند. روشن تر اینکه آنها کتاب مقدس را به جای کلمه، یا پسر خدا می ستایند.

ما باید تصدیق کنیم که برخی از افراد روی مکتوبات کتاب مقدس بدون متابعت از کلمه زنده که کتاب مقدس از او سخن می گوید، تمرکز می نمایند. این بود مشکل بسیاری از یهودیان که عیسی را طرد نمودند. آنها کتاب مقدس را آموخته و ایمان داشتند که کتاب مقدس راه نجات را نشان می دهد، اما عیسی فرمود.

«کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛
و آنها است که به من شهادت می‌دهد. و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات
بیابید» (یوحنا ۵: ۳۹-۴۰).

این خطای فاحش امروز هم توسط کسانی که به اصطلاح «ایمانداران به کتاب
مقدس» نامیده می‌شوند، و کسانی که همه چیز را درباره حقیقت می‌دانند، ولی
ارتباط زنده‌ای با مسیح که حقیقت محض است، ندارند، انجام می‌پذیرد. عیسی
فرمود: «کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاده، احترام نکرده
است (یوحنا ۵: ۲۳).

اما اگر این جدایی اشتباه است، بنابراین جدایی مخالف آن که غالباً امروز
پیشنهاد می‌شود، اشتباه است. براساس مندرجات کتاب مقدس هیچ جدائی واقعی
بین کلام مکتوب و کلام شخصی وجود ندارد. ما در صحبت کردن با دیگران، از
طریق کلمات است که می‌توانیم آنها را بشناسیم. شما از طریق کلمات است که
می‌توانید افکار و احساسات درونی طرف مقابل را درک کنید. در واقع این کلمات
است که می‌توانند پلی ارتباطی بین گوینده و شنونده ایجاد کنند. بنابراین خدای
زنده که در شخص پسرش، عیسی مسیح، به این جهان آمد، دل و فکر خود را
توسط زبان یا کلمات - کلام خدا - بر انسان مکتشف ساخت براساس بیانات
پطرس رسول، در نهایت این روح مسیح بود که کاتب کلمات در عهد عتیق بود (اول
پطرس ۱: ۱۱).

همین روح بود که خداوند، وعده داد می‌آید و تعلیمات او را با الهام بخشیدن
به کاتبان عهد جدید، ادامه می‌دهد (یوحنا ۱۶: ۱۲-۱۵).
کوتاه اینکه کلمات کتاب مقدس، سخنان مسیح است. بی‌حرمت ساختن کلمات

مکتوب به معنی هتک حرمت از نویسنده آن است. چونکه کتاب مقدس سخنان مسیح است و دارای همان شخصیت الوهی است. این کلمات زنده (عبرانیان ۴: ۱۲)، واقعی (مزامیر ۸: ۱۹؛ ۴۲: ۱۹؛ یوحنا ۱۷: ۱۷) و ابدی است (مزامیر ۱۱۹: ۸۹).

منحصر به فرد بودن کتاب مقدس

کتاب مقدس، شامل عهد عتیق و عهد جدید، مدعی است که مکاشفهٔ خاص خدا می‌باشد. اما آیا ادعایش درست است؟

بسیاری از ادیان هم بر این باورند که کتاب مقدسشان، مکاشفهٔ خدا است. به عنوان مثال، مسلمانان معتقدند که قرآن، الهام خدا است. آنها می‌گویند که جبرئیل فرشته مقرب، بر محمد ظاهر شد. به همین ترتیب مورمون‌ها نیز می‌گویند که ژوزف اسمیت مکاشفه مستقیم از خدا یافته است و کتاب مورمون‌ها را نوشته است. سایر ادیان نیز کتاب مقدس مخصوص به خود را دارند که مدعی هستند مکاشفهٔ خدا می‌باشند.

در میان تمام این ادعاهای مکاشفه، امیدواریم بتوانیم مکاشفه واقعی خدا را بیابیم.

اگر ما قرار است صدای خدا را بشنویم، کلام او تجلی منحصر به فرد اوست. اگر ما کتاب مقدس را با سایر کتاب‌های مدعی مکاشفه بودن مقایسه کنیم. متوجه می‌شویم کتاب مقدس دقیقاً نشانه‌های یک کتاب ماوراءالطبیعی را در خود دارد.

تعلیمات کتاب مقدس

وقتی ما با تعلیمات کانونی کتاب مقدس روبرو می‌شویم، متوجه می‌شویم که هیچ انسان و یا هیچ گروهی نمی‌توانسته‌اند، آن را بنویسند. نه تنها طرح و عظمت کتاب مقدس، فراتر از توانائی‌های انسان است، بلکه بیانگر حقیقتی فراتر از فکر انسان است.

تمامی پیام‌های کتاب مقدس به طریق شایسته‌ای بیانات خدا را از طریق اشعیا نبی، روشن ساخته است:

«افکار من افکار شما نیست، و طریق‌های شما، طریق‌های من نی ... زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است، همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما، بلندتر می‌باشد» (اشعیا ۵۵: ۸ - ۹).

۱- مفهوم خدا: کتاب مقدس از آغاز تا پایانش روی خدا تمرکز نموده است. دورنمای خدا در کتاب مقدس، در این آیه آمده است، «ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است، زیرا هر چه در آسمان و زمین است، از آن تو می‌باشد. و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی» (اول تواریخ ۱۱: ۲۹). خداوند، خدای قدر قدرتی است که بر کائنات حکم می‌راند، و همه چیز را برای جلال خود به پایان می‌رساند. در کنار این تصویر مقتدرانه از خدا، او، مقدس، رحیم و رؤوف است، «خداوند برای همگان نیکو است و رحمت‌های او بر همه اعمال وی است» (مزامیر ۹: ۱۴۵). خدا در اقتدار، تقدس و عدالتش، واز ناحیه محبت بیکرانیش طرحی برای انسان گناهکار در دست دارد. ماهیت خدا آنچنان مرموز است که هیچ انسانی به طور کامل نمی‌تواند او را درک کند. تاریخ انسان نشان داده است که انسان‌ها به خدایان بسیاری (چند خدایی) و یا یک خدا

(یکتاپرستی) اعتقاد داشته‌اند. اما کتاب مقدس به تنهایی خدائی منحصر به فرد را معرفی می‌کند که در عین حال در سه شخصیت متجلی شده است - پدر، پسر و روح القدس. این اقنوم سه‌گانه از خدا، آنچنانکه عده‌ای می‌گویند، متناقض با عقل انسان نیست. سه خدا وجود ندارد، بلکه یک وجود خدائی وجود دارد که از ازل در سه حالت یا شخص متجلی شده است. در حالی که چنین ایده‌ای متناقض با عقل انسان نیست، ولی ساخته انسان نیست، بلکه مکاشفه‌ای از خدا است.

۲- مفهوم مسیح: به همین ترتیب، هیچ انسانی مثل مسیح در هیچ مکاشفه دیگری، وجود ندارد. او زاده یک دختر باکره، در اوج حقارت است. با این وجود پسر ازلی و ابدی خدا است. خالق تمام مخلوقات است، با این وجود بر روی صلیب رفت تا به دست انسان کشته شود. جی. ان. دی محقق توانا در مقایسه ادیان با یکدیگر، جایگاه منحصر به فرد مسیح را در میان تمام ادیان انسانی، بدین طریق بیان نموده است:

سایر ادیان ممکن است و در واقع معتقد به یک خدا و یا خدایانی باشند که یک یا چندین بار در قالب انسان و یا سایر جلوه‌های خدائی از فردی به فردی، متجلی شده است. اما فقط مسیحیت این شهادت را دارد که ادعا کند، وجودی هست که در همه جا حاضر است، دانای مطلق است، و بر تمام هستی برتری دارد و وساطتی منحصر به فرد در میان مخلوقاتش دارد، نه فقط از طریق ظهور در انسان، بلکه عملاً با گرفتن جسم، نه با زیستن و تعلیم دادن، بلکه عملاً با مردن، مردنی چون جانیان، برای انسان و برای نجات ما، و با مهر نهادن بر حقیقت و کفایت وساطت‌ش، توسط برخاستنش از مردگان.

(J.N.D Anderson, Christianity and Comparative Religion, Downers Grove, ILL, Inter Varsity Press, 1970, P.51).

نه تنها مسیح و ماهیت مسیح، ریشه در خدا دارد، بلکه زندگی او بی‌نظیر است. او به صورت یک انسان معمولی و در شرایط انسانی بر روی زمین زندگی کرد، اما در عین حال مدعی شد که گناه نکرده است (یوحنا ۸:۴۶). او هیچگاه نیازی به عذرخواهی و تقاضای بخشش برای کارهایی که انجام داده بود، نداشت. سایر رهبران دینی مدعی می‌باشند، راه زندگی را آنچنان که خود یافته‌اند، تعلیم می‌دهند. اما مسیح ادعا کرد که راه حیات است (یوحنا ۱۴:۶). هیچ‌یک از بانیان تاریخی ادیان، مدعی نبوده‌اند که تنها خدا می‌باشند. معاصران عیسی شهادت داده‌اند که او مانند هیچ انسان دیگری سخن نمی‌گفت (یوحنا ۷:۴۶). او با اقتدار سخن می‌گفت و هیچگاه از دیگران برای سخن گفتن اجازه و مشورت نمی‌طلبید. با این وجود در کمال خود، هیچگاه مغرور نشد و یا تقدس نمائی نکرد و خود را از دیگران جدا ندانست. کاتبان انجیل اگر مکاشفه خاصی از خدا دریافت نمی‌کردند، چگونه می‌توانستند چنین تصویری از مسیح، ترسیم نمایند؟ طرح چنین تصویری از مسیح توسط نویسندگان انجیل، گواه بر اینست که آن را الهام گرفته‌اند.

کافیست که انسان با خواندن اساطیر دینی قوم‌های گوناگون، پی به گرایش طبیعی انسان برای پیراستن حقیقت با تصورات خیالی، ببرد. حتی نوشته‌های غیر کتاب مقدسی در رابطه با عیسی، از پسر بچگی و کودکی و تحصیلات مدرسه‌ای او، تسلط او به الفبا و شگفتی پدر و مادر و هم‌بازی‌هاش از معجزات او، سخن گفته‌اند.

براساس این اناجیل جعلی، زمانی که عیسی ۱۵ ساله بوده است در روز سَبَت دوازده گنجشک از گل می‌سازد، وقتی یوسف پدرش از او دلیل چنین کاری را در

روز مقدس می‌پرسد، عیسی دستانش را برهم می‌کوبد و گنجشک‌های گلی، جیک‌جیک‌کنان، پرواز می‌کنند! هدف این نویسندگان از نوشتن چنین جعلیاتی، نه سرگرم کردن خوانندگان، بلکه تجلیل خدا و بزرگ‌نمایی مسیح و نشان دادن معجزات او حتی در دوران کودکی است.

تعریف کتاب مقدس از انسان

وقتی به تصویر انسان از دیدگاه کتاب مقدس نگاه کنیم، به ناچار می‌پرسیم، چه کسی چنین تصویری از انسان در کتاب مقدس، کشیده است؟ گرایش انسان تعالی خودش است بیشتر از آنچه که باید باشد و یا تخریب خودش است بیش از آنچه که باید باشد. استاد هلندی آراسموس، زمانی گفت، «انسان، انسان است، خواه خدا و خواه گرگ.»

از سوسی دیگر، فیلسوفان و الهیات‌دانان اکثراً، انسان را در حد خدائی ارتقاء داده‌اند. هراکلیتوس فیلسوف یونان باستان، گفته است، «خدایان، انسان‌های فانی و انسان‌ها خدایان فانی می‌باشند.» مدت‌ها بعد فیلسوف آلمانی جورج هگل از «الوهیت بی‌قید و شرط» تمامی انسان‌ها و الهیات‌دانان. از شراره‌های خدائی در انسان سخن گفته‌اند که نیاز به فروخته شدن دارند. تحت نفوذ اخیر تکامل طبیعی، فیلسوفان انسان را حیوانات نجیب، توصیف کرده‌اند. براساس دیدگاه بی. اف. اسکینر، روانشناس، انسان چیزی بیشتر از یک اندام پیچیده که اعمالش تحت کنترل محیط خودش قرار دارد نیست که بیشتر شبیه، سگی است که آموخته است به اعمال خاصی، واکنش نشان دهد.

عظمت انسان، آزادی انسان و خلاقیت انسان و توانایی انسان، مافوق بر تمامی جهان، توسط روان خودش مورد تأیید قرار گرفته و در عین حال به عنوان

موجودی زمینی، محدود به محیط طبیعی است، و این مورد انسان را در مورد هویت خود، سرگردان کرده است. تنها کتاب مقدس است که ذات واقعی انسان را نشان می‌دهد. بزرگترین سؤال هر انسان اینست که: من کی هستم؟ از کجا آمده‌ام؟ هدف از این زندگی چیست؟ کتاب مقدس به تمام این سؤالات پاسخ داده است. انسان موجودی است که از خاک زمین آفریده شده است (پیدایش ۲:۷)، ولی در ضمن به شباهت خدا، شکل گرفته است. او متعلق به این جهان است و بنابراین باید در این خانه زمینی، کار کند تا امور خود را بگذراند. اما در ضمن خلق شده است که با خدا در ارتباط باشد، بنابراین نمی‌تواند تنها به طبیعت متکی باشد. مشکل هویت انسان تنها از سرشت او نیست، بلکه مشکل او گناه است. اگر انسان شبیه خدا است، چرا چون خدا عمل نمی‌کند؟ کتاب مقدس پاسخ این سؤال را طوری داده است که انتظارش را از کاتبان انسانی، نداریم. براساس کتاب مقدس عظمت انسان به خاطر گناه مخدوش شده است، گناهی که انسان نسبت به آن مسئول است. مطمئناً انسان قصور خود را در انجام آنچه که باید انجام دهد، تشخیص می‌دهد. بدون یک مکاشفه خدایی انسان این کوتاهی‌ها را به علت ناآگاهی یا باتوجه به فرضیه تکامل نشانه‌ای از خوی حیوانی، تعریف می‌کند. چنین تعبیرهایی یک جانبه‌نگری و شانه خالی کردن از مسئولیت است، نه اعلام عصیان ارادی در برابر خدا. بدین ترتیب گناه تبدیل به فرآورده دردناک اصل تکامل شده است.

به هر حال کتاب مقدس اعلام می‌دارد که انسان، گناهکاری مسئول است، چنین دیدگاهی مؤید عظمت آزادی عمل انسان و انحراف از رفتار انسانی است. بله! انسان شکوهمند است، اما ساقط شده است. اینست شرایط انسان، آنطوری که

کتاب مقدس صراحتاً بدان اشاره نموده است.

حتی قهرمانان ایمان هم که مرتکب گناهان بزرگ نشده‌اند، نمی‌توانند منکر ضعف خود باشند. مردان بزرگ ایمان نیز در رابطه با نجات خدا، گناهکاران محسوب شده‌اند. بنابراین تصویر کتاب مقدس از انسان، فراسوسی تصور اوست.

مفهوم نجات در کتاب مقدس

وقتی ما به مفهوم نجات در کتاب مقدس دقت کنیم، متوجه نشانه‌ای منحصر به فرد منبع خدائی می‌شویم. ابزارهای گوناگون نجات در ادیان جهانی یافت می‌شوند، اما با یک تفاوت بنیادی: یا کسب نجات از طریق اعمال است و یا کسب فیض خدا. اکثر ادیان جهانی معتقد به کسب نجات از طریق اعمال می‌باشند، آنچنان که در داستان زیر و در رابطه با یک شخص هندی مشاهده می‌کنیم:

پس از عبور از رودخانه وارد مسیری سنگلاخی شدیم که با دیوارهای گلی کوتاه و بوته‌های خاردار، محصور شده بود، هوا داشت گرم می‌شد. بعد از مدتی کوتاه به مرد جوانی رسیدیم که طاق باز روی زمین خوابیده بود و ظاهراً به نوعی نرمش مشغول بود. او بلند شد و تا آنجا که می‌توانست دست چپ خود را دراز کرد و از یک توده کوچک سنگ، سنگی برداشت، و به سمت دیگری غلطید و سنگ را در دست راست قرار داد، آنگاه دست راست خود را تا آنجا که می‌توانست به سمت راست کشید و آن سنگ را به توده‌ای مشابه از سنگ که در سمت راستش قرار داشت، قرار می‌داد. دکتر گوونیدام به من گفت که این مرد جوان مادام که مشغول چنین کاری برای کسب شایستگی است، نمی‌تواند صحبت کند. در این اقدام نجات‌بخش! می‌بایست ۱۰۸ عدد ریگ از توده سنگی که در سمت چپ قرار داشت، برداشته و به سمت راست منتقل کند و هر بار باید بدنش را به سوئی

کشیده و دستش را تا آنجا که می‌تواند، دراز کند تا ریگی بردارد و به همین ترتیب در سمت دیگرش قرار دهد. بعد از اینکه ریگ‌ها در سمت راست جمع شدند، آنگاه او همین کار را دویاره از راست به چپ انجام می‌دهد. این نذر و کار نجات‌بخش و شایستگی‌آفرین، چه مدت ادامه دارد؟ یک هفته - شاید همه ماهها! پس از گذشتن از آن صحنه، نذرکنندگان، به یک بیوه‌زن مسن رسیدیم. دکتر گونیدام شنیدیم به ما گفت که آن زن احتمالاً برای کسب شایستگی برای همسرش در دنیای دیگر، نذر کرده است. چند هفته بعد او را چند کیلومتر دورتر از محل اولیه که دیده بودیم، مشاهده کردیم که مشغول آن کار است. چنین به نظر می‌رسید که او هر هفته جای خود را بیست متر تغییر می‌دهد و به کار خسته‌کننده جابه‌جا کردن ریگ‌ها، ادامه می‌دهد.

(K. Klostermair, Hindu and Christian in Verindabam, London: SCM Press, 1969, P.20 ff)

اکثر ادیان غیرمسیحی خواه از طریق روش کسب عدالت هندوئیسم، خواه با نظم هشت جانبه بودائیسم یعنی «راه میانه» و خواه با روزه و نماز مسلمانی، در طلب نجات از طریق اعمال می‌باشند. تمایل طبیعی انسان برای کسب نجات در این عقیده متداول، مشاهده می‌شود که می‌توان با اهتمام به انجام اعمال نیکو، وارد بهشت شد. به هر حال، بعضی از ادیان، خدایان نجات‌بخش خود را دارند که به ایمانداران خودشان نجات را عرضه می‌دارند. آئین گسترده بودائیسم با آن همه پیروانش در ژاپن براساس داستان زندگی شخصی به نام آمیتا است، که چنان شایستگی‌هایی را اندوخته بود که عهد بست کسانی را که صمیمانه به او متوکل

باشند و با خود مرتباً عبارت «درود بر آمیتا بودا» را به صورت ورد تکرار کنند و سرود زیر را بخوانند، در بهشت، درباره آنها خلق می‌کند.

ما ایمان داریم به عهد آمیتا

که ما را به جاودانگی می‌رساند

به خاطر او و به خاطر فیض عظیمش

نور باشکوه همیشه از آن تو باد

(H.D. Lewis and R.L. Slater, World Religions, London: C.A. Watts, 1969, P. 78.)

مفهوم خدایان نجات‌بخش بسیار در مصر باستان و بین‌النهرین مرسوم بوده است. اما باید توجه داشته باشیم حتی با وجود ایمانی سترگ به خدائی که نجات می‌بخشید، باز هم کسب لطف و نجات او مستلزم، انجام یک سری اعمال بوده است. علاوه بر آن آنها هیچ مفهومی از نجات در رابطه با حقیقت بدیهی گناه انسان، نداشتند. چقدر نجات عرضه شده در کتاب مقدس متفاوت است! تمایل طبیعی انسان برای کسب شایستگی در آموزه کتاب مقدس جایی ندارد، تمام شایستگی و جلال از آن خداست. در این ادیان حقیقت تاریخی گناه کاملاً مغفول مانده است. نجات حاصل محبت بیکران و تقدس بی‌کران خداست. خدای نجات، برعکس خدایان افسانه‌ای نجات‌بخش در ادیان جهان، ریشه در واقعه تاریخی مرگ و رستاخیز عیسی مسیح دارد. چنین نجاتی در واقع فراسوسی فکر و اختراع انسان است. پولس رسول که فریسی‌ای سرسخت و معتقد به کسب نجات از طریق اعمال

بود، با شهادت تمام، بُعد مافوق طبیعی نجات خدا را، در این عبارات بیان کرد:

«زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید. زهی عمق

دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غورسی است احکام او و فوق از

کاوش است طریق‌های وی!» (رومیان ۳۲:۱۱ و ۳۳)

نشانه‌های نبوتی

اینک منحصر به فرد بودن کتاب مقدس، هر چه بیشتر با نشانه‌های ماوراءالطبیعی نبوت‌های آشکار می‌شود. انسان‌ها، خواه در گذشته و خواه امروز همیشه طالب درک وقایع آینده بوده‌اند. فالگیران، ستاره‌شناسان، مدیوم‌ها (واسطه اظهار ارواح)، طالع‌بینان و پیشگویان، از آنچه را که در آینده اتفاق می‌افتاد پیشگویی می‌کردند. ولی هیچ‌یک از اقدامات آنها قابل مقایسه با نبوت‌های (پیشگویی‌های) کتاب مقدس، نمی‌باشند. خدای کتاب مقدس توسط اشعای نبی، خدایان دروغین را به چالش کشید و آینده را اعلام فرمود، «آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایید ... و چیزهایی که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدایانید» (اشعیا ۴۱:۲۲ و ۲۳). خدا اعلام می‌دارد، آنچه را که خدایان دروغین نمی‌توانند انجام دهند، انجام می‌دهد: «چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمود، بغته به عمل آوردم و واقع شد» (اشعیا ۴۸:۳).

قطعاً افرادی هستند که خارج از کتاب مقدس می‌توانند پیشگویی‌های اعجاب‌انگیزی مافوق ذهن انسان محض بنمایند. ولی هیچکدام قابل مقایسه با انبیای کتاب مقدس نمی‌باشند. بعضی از این افراد وقایع خاصی را پیشگویی

کرده‌اند، که در آینده نزدیکی، اتفاق افتاده‌اند. اما کدام پیشگو، یا پیشگویانی، مانند انبیای کتاب مقدس وقایعی فراوانی را در رابطه با قوم‌ها، انسان‌ها، شهرها و افراد، پیشگویی کرده‌اند که حتی به صدها و هزاران سال بعد، موکول شده است؟

کدام یک از انبیاء به جز انبیای کتاب مقدس پیشگوئی‌هایی نموده‌اند که همه آنها در تاریخ اتفاق افتاده‌اند؟ کتاب مقدس این شهادت را دارد تا برچسب «دروغین» را به انبیایی که پیشگویی‌هایشان تحقق نیافته است، الصاق نماید (تثنیه ۱۸: ۲۰-۲۲). تنها کتاب مقدس براساس چنین معیاری قرار دارد. نمونه بارز آن موارد نبوتی در کتاب مقدس، نبوت‌ها در مورد قوم اسرائیل است. چند مورد از این پیشگویی‌ها، صدها سال قبل از وقوع، بیان شده‌اند، از جمله اسارت در سرزمین دیگر (مصر) به مدت ۴۰۰ سال (پیدایش ۱۵: ۱۳-۱۶)، پادشاهان یهودا (پیدایش ۴۹: ۱۰)، جدائی قوم از هم (اعداد ۹: ۲۳)، پراکندگی و خفت و رنج در اثر بی‌ایمانی (تثنیه ۲۸: ۶۴ - ۶۷ - لوقا ۲۱: ۲۰، ۲۴)، حفاظت و بقای نهائی (عاموس ۹: ۹-۱۵؛ رومیان ۱۱: ۲۵-۲۹).

این نبوت آخر، هنوز کاملاً تحقق نیافته است ولی واقعه کاملاً منحصر به فرد تاریخی سال ۱۹۴۸، نمونه‌ای بود از جمع شدن قوم اسرائیل پس از قرن‌ها تبعید، که اشاره‌ای است به تحقق کامل تمام نبوت‌ها. حتی بیش از نبوت‌هایی در مورد اسرائیل، نبوت‌هایی در مورد مسیح وجود دارند که بخش‌های قابل توجهی از الهامات خدا می‌باشند. پیشگویی‌هایی در رابطه با مکان تولد او (میکا ۵: ۲)، قرعه انداختن سربازان برای ردای او در پای صلیب (مزامیر ۲۲: ۱۴-۱۸؛ متی ۲۷: ۳۵) و وقایعی از زندگی او که صدها سال پیش از آن پیشگوئی شده بود. بعضی از اساتید به این نتیجه رسیده‌اند که مجموعاً ۳۳۳ پیشگوئی در مورد مسیح، تحقق یافته‌اند. تحقق چنین نبوت‌هایی در مورد شخصی خاص تقریباً ۱ در ۸۳ میلیارد،

احتمال دارد.

پیشگوئی‌هایی چنین اعجاب‌انگیز به روشنی صرفاً محصول ابداع و اختراع انسان نمی‌باشند. خدایی که آینده را می‌داند و مسیر تاریخ را تعیین می‌کند، تنها منبع نهائی چنین قدرتی است.

نه تنها انبیای کتاب مقدس در شهادت خود نسبت به تحقق پیشگویی‌ها، پایدارند، اما منظور آنها کاملاً متفاوت با غیبگوئی انسان است. کنجکاوی و میل به قدرت، منبع اصلی طالع‌بینی است.

اما خدا به منظور مکاشفه خود و اراده‌اش از آینده قوم‌ها و ملت‌ها، پرده برمی‌دارد. پیشگوئی‌های کتاب مقدس به این جهت نیست به مردم را کمک کند تا برای آن وقایع تاریخ بگذارند، بلکه به جهت شناخت خدا و طرح او برای تاریخ است، باشد که زندگی خود را با اهداف او هماهنگ نمایند. بدین ترتیب پیشگوئی‌ها نشانه‌ای از منحصر به فرد بودن کتاب مقدس می‌باشند.

اتحاد در کتاب مقدس

جاشوامک دوول خطیب مشهور مسیحی، داستان مواجهه خود را با شخصی که کتاب‌های بزرگ را در رابطه با دنیای غرب، به او معرفی می‌کند، تعریف می‌کند. این سری کتاب‌ها شامل نوشته‌هایی از متفکران برجسته است که تمدن غرب را شکل داده‌اند، که از فیلسوفان بزرگ باستانی یونان شروع و ادامه می‌یابد تا قرن اخیر. جاشوا با اشاره به این کتاب‌ها، آن شخص را به چالش فرامی‌خواند و از او می‌خواهد فقط ده نفر از این نویسندگان را نام ببرد که از یک سبک زندگی، در یک دوره زمانی، در یک مکان و دارای یک زبان بوده‌اند. شخص مخاطب لحظه‌ای مکث می‌کند و بعد در جواب می‌گوید، «نه، تمام آن نویسندگان از این دیدگاه‌ها با هم

فرق داشته‌اند.» وقتی ما واقعیت بدیهی این تنوع در افکار انسانی را با یکدستی کتاب مقدس، مقایسه می‌کنیم به نشانه‌ای مبنی بر مافوق طبیعی بودن این کتاب، می‌رسیم. کتاب مقدس نیز، آنچنان که به ده نویسنده فوق با اختلافات زمانی و مکانی و زبانی‌شان اشاره کردیم، ترکیبی از نوشته‌های چهل نفر از تمامی طبقات انسان‌ها، از جمله پادشاهان، شهبانان، شاعران، فیلسوفان، خطیبان، قانون‌گذاران، ماهی‌گیران، روحانیون و انبیا، می‌باشد. این افراد کتاب مقدس را در یک دورهٔ زمانی ۱۵۰۰ ساله، نوشته‌اند.

آنها در فرهنگ‌های مختلف می‌زیسته‌اند، و به سبک‌های مختلف ادبی، می‌نوشته‌اند. اما پیام کتاب مقدس نمایش پرشکوهی است که تمام بخش‌هایش با یکدیگر متناسب می‌باشند.

از «بهشت گم شده» پیدایش تا «بهشت بازیافته» مکاشفه، کتاب مقدس گویای نیت بزرگ خدا برای انسان است که از طریق پسرش تحقق خواهد یافت. عیسی شخصاً اعلام نمود که کتاب مقدس به او شهادت می‌دهد (یوحنا ۵: ۳۹). این شخص عیسی مسیح و کارهای اوست که عهد عتیق را به عنوان امید جهان به عهد جدید به عنوان تحقق امید، به هم پیوسته است.

کتاب مقدس را می‌شود با بدن انسان مقایسه کرد که هر اندام آن، تمام اندام‌های دیگر را تعریف می‌کند. بنابراین سبک‌های نگارش مختلف رسالات در کتاب مقدس به منزلهٔ اندام‌های مختلف این بدن می‌باشند. چنین شاهکاری که زندگی نسل‌ها را دربرگرفته است، می‌تواند فقط نوشته یک نفر باشد و او روح خداست که همیشه همان است که بوده است. سراینده مزامیر می‌سراید، «جملهٔ کلام تو راستی است و تمامی داوری عدالت تو تا ابدالابد است» (مزامیر

(۱۶۰:۱۱۹).

کتاب مقدس از بین نخواهد رفت

تنها یک اثر استثنائی در حدود ۲۵ سال دوام می‌یابد، اما کتابی که قرن‌ها مردم آن را می‌خوانند، واقعاً کتابی غیرطبیعی است، کتاب‌هایی که مردم بیشتر از هزار سال آن را بخوانند واقعاً نادراند. اما با این وجود، کتاب مقدس با این شاخصه‌ها، مشهورترین کتاب موجود در جهان است. رمز بقای این کتاب اشاره‌ای به موردی خاص راجع به آن می‌باشد. در مقایسه این کتاب با تمام تلاش‌هایی که در تاریخ در جهت تخریب آن صورت گرفته است. ویژگی انحصاری آن، مشخص می‌شود. در آغاز حیات مسیحیت، امپراتوران روم تلاش کردند تا از دست کتاب مقدس خلاص شوند، چون به این نتیجه رسیده بودند که کلیسا براساس آن تشکیل شده است. در سال ۳۰۳ میلادی دیوکلتیان فرمانی ملوکانه صادر کرد مبنی بر اینکه تمامی کتاب مقدس‌های موجود سوزانیده شوند. او بسیاری از مسیحیان را کشت و کتاب مقدس‌های بسیاری را سوزانید، با این خیال که آئین مسیحیت دیگر به پایان رسیده است، و جشن پیروزی را با ضرب سکه‌ای با این نوشته که «مسیحیت پایان یافت و پرستش خدایان، احیا شد»، بر پا نمود. و چه تصور خطائی بود، چرا که ده سال بعد کنستانتین امپراتور روم، ایمان آورد و مسیحی شد و اوسیویوس را مأمور کرد که ۵۰ جلد کتاب مقدس را به خرج دولت کپی نماید.

در این روزگار هم کتاب مقدس تحت حمله محیلانه روشنفکران شکاک و فیلسوفان ملحد قرار گرفته است، اما تلاش آنها نیز مانند تلاش آن امپراتور رومی بیهوده بوده است. ولتایر انسان‌گرای مشهور فرانسوسی چنین لاف زد که «تا

پنجاه سال دیگر، جهان خبری از کتاب مقدس نخواهد شنید!»

اما در همان وقتی که او چنین گزافه‌گویی نمود، بریتیشن میوزیوم دست‌نویسی به زبان یونانی از عهد جدید را از حکومت روسیه به مبلغ پانصد هزار دلار خریداری کرد، در حالی که اولین چاپ کتاب ولتایر، هر نسخه‌اش به مبلغ هشت سنت فروخته شد. پنجاه سال پس از وفات ولتایر، کتاب مقدس توسط انجمن کتاب مقدس جنوا، و در خانه‌ای که ولتایر در آنجا سکونت داشت، چاپ شد. توماس پین نویسنده مشهور «عصر خرد» پیش‌بینی نمود که به زودی دیگر کتاب مقدسی چاپ نخواهد شد: «من فکر می‌کنم که دیگر پنج جلد کتاب مقدس در آمریکا، یافت نخواهد شد.» در حالی که امروز بسیاری از امریکائی‌ها بیشتر از پنج جلد کتاب مقدس با ترجمه‌های مختلف در اختیار دارند.

هاگیونوس، کتاب مقدس و مسیحیت را به صورت تصویری از یک سندان کشید که سه آهنگر بر آن پتک می‌کوبیدند و زیر تصویرش نوشت.

هر چه بیشتر بکوبند و هر چه بیشتر فریاد زنند

بیشتر و بیشتر پتک‌هایشان فرسوده می‌شود.

راز بقای کلام خدا، امروز مکشوف شده است:

زیرا که «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. لکن کلمه خدا تا ابدآباد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است (اول پطرس ۱: ۲۴-۲۵).

قدرت نفوذ کتاب مقدس

کتاب مقدس مدعی است که کلام خدا و «زنده و مقتدر» است (عبرانیان ۴: ۱۲). کتاب مقدس ابزاری است که خدا از آن برای تحول ریشه‌ای زندگی انسان و تولد

تازه، در قالب «کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است»، (اول پطرس ۱:۲۳)، استفاده می‌کند. کتاب مقدس «کلام حیات» (فیلیپان ۲:۱۶) است. پیام کتاب مقدس از انجیل اینست که انجیل «قدرت خدا است، برای نجات هر کس که ایمان آورد» (رومیان ۱:۱۶). وعده‌های حقیقی کتاب مقدس ما را از اسارت رها می‌سازد (رومیان ۸:۳۱-۳۲).

نگاهی به قدرت نفوذ کتاب مقدس در طول تاریخ، این ادعاها را اثبات می‌نماید. هیچ کتاب دیگری در مقایسه با کتاب مقدس چنین قدرت نفوذی، نداشته است. کتاب‌های بزرگ نوشته انسان به ما می‌آموزند که تا بدانیم چگونه در این جهان زندگی کنیم، ولی هیچ‌یک از آنها انسان را متبدل نمی‌سازند. بسیاری معتقد به این تراژدی بزرگ می‌باشند که علیرغم به اصطلاح انفجار علمی در قرن گذشته، توانایی ما نسبت به گذشته در محبت نمودن به همدیگر و ایجاد صلح در میان انسان‌ها، کاهش یافته است. رژه بی‌پایان جنگ‌ها و انقلاب‌ها، حاکی از اینست که گسترش مغزها دل‌های انسان‌ها را عوض نمی‌کند.

نوشته‌های نافذ از سایر ادیان هرگز موجب اعتلا و تحول در زندگی انسان‌ها نشده‌اند. بیشترین نقش آنها حاکی از قوانین زندگی می‌باشند، اما قدرت نفوذ ندارند. در بسیاری از موارد آنها فقط پذیرش نوعی فلسفه رواقی از مشکلات کنونی می‌باشند.

نفوذ کتاب مقدس بر جوامع انسانی در قوانین بنیادی بزرگ‌ترین و متمدن‌ترین جوامع، اصلاحات اجتماعی و اعاده مقام زن، لغو برده‌داری و سایر تحولات دیده می‌شود که منتهی به تحولی منحصر به فرد در جوامع بشری شده است. مردان برجسته‌ای که برخی حتی ایماندار نبوده‌اند و اطلاعات کاملی از کتاب

مقدس نداشته‌اند، جایگاه منحصر به فرد کتاب مقدس را در قدرت نفوذش در زندگی انسان، تأیید کرده‌اند. عمانوئیل کانت فیلسوف شهیر نوشته است، «وجود کتاب مقدس برای مردم بزرگ‌ترین منفعت برای انسان است که تاکنون تجربه شده است.»

هوراس گریلی می‌نویسد، «غیرممکن است که فکر انسان و جامعه‌ای را که کتاب مقدس را می‌خوانند، برده نمود. اصول کتاب مقدس زمینه آزادی انسان است.» دنیای معاصر ما گواه صداقت بیانات گریلی است، هر جا که کتاب مقدس اجازه نفوذ داشته باشد و مردم صادقانه به آن ایمان داشته باشند، بزرگ‌ترین آزادی است. نفوذ کتاب مقدس به طور گسترده در جامعه، بهترین نشانه است در توانایی‌اش برای متحول نمودن زندگی تک‌تک انسان‌ها. آگوستین رهبر مسیحی قرن پنجم به مدت ۳۱ سال برای یافتن حقیقت تلاش کرد تا از عذاب ادیان و فلسفه‌های زندگی، رهائی یافت. او یک روز در باغی در شهر میلان صدای بچه همسایه خود را شنید که داد می‌کشید، «بگیرش و بخوانش، بگیرش و بخوانش!» او طومار کتاب مقدس خود را گشود و از فصل اول شروع به خواندن نمود تا به رومیان ۱۳:۱۳-۱۴ رسید، و این آیات بودند که بر زندگی او چنگ انداختند. پس از آن جریانی از نور جانش را سرشار کرد و تمام شک‌هایش برطرف شد، کتاب را بست.

او پس از رسولان تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین رهبران مسیحی، کلیسا شد. لوتر هم بدین ترتیب، پس از اینکه خداوند چشمانش را به حقیقت این آیه از کلامش گشود که: «عادل به ایمان زیست می‌کند» (حقوق)، اصلاحات عظیم خود را آغاز نمود. مردمان بی‌شماری از تمام طبقات در زندگی و شهادت خود، اثبات

نموده‌اند که مطالعه و تأمل روی کلام خدا، آنچنان اثرات متحول‌کننده‌ای بر زندگی آنها به جا نهاده است، که هیچ نوشته دیگری قبلاً چنان اثراتی بر آنها نگذاشته است.

منحصر به فرد بودن کتاب مقدس به شایستگی توسط سر مونیرو ویلیامز پروفیسور ادبیات سانسکریت که مدت ۴۲ سال کتب مقدسه شرقی را مطالعه نمود، تأیید شده است. او شهادت داده است که در ابتدا تحت نفوذ بارقه‌هایی از حقیقت به طور پراکنده در این نوشته‌ها قرار داشت، و به این نتیجه رسید که این حقایق به درجات کمتری مشابهت‌هایی با کتاب مقدس و مسیحیت دارند. به هر حال پس از مطالعات بیشتر فکرش کاملاً عوض شده به این نتیجه رسد که ایده اصلی به طور ریشه‌ای با دیگر ایده‌ها تفاوت دارد. این تحول با بارقه‌ای از حقیقت در فکر او آغاز شد و از تاریکی مطلق رهائی یافت و گفت: «تمام آن ایده‌ها را در سمت چپ میز مطالعه و کتاب مقدس را با فاصله زیاد در سمت راست میز مطالعه خود، قرار دهید. فاصله زیادی بین آنچه که از مطالعه کتب شرقی آموخته‌اید و کتاب مقدس وجود دارد خلیجی پهناور در بین به اصطلاح کتب شرقی، که انسان را مأیوسانه به خود رها می‌نمایند، با کتاب مقدس وجود دارد.»

۴

الهام کتاب مقدس

کتاب مقدس مدعی است که مانند سایر کتاب‌ها نیست. کتاب مقدس الهام خدا به انسان است. علاوه بر آن کتاب مقدس این ادعا را با نشان دادن پاره‌ای از ویژگی‌های غیرمعمولی تضمین نموده است، حاکی از اینکه چیزی بیشتر از کتاب‌هایی است که انسان‌ها نوشته‌اند. کتاب مقدس، هم در محتوا و هم در نفوذ، بی‌نظیر است.

برای نگاهی دقیق به کتاب مقدس لازم است که حقیقت و ماهیت آن را دریابیم. آیا کتاب مقدس کلام خداست؟ و یا نوشته انسان است با دیدگاهی خاصی دینی؟ آیا بخشی از کتاب مقدس کلام خداست و بخش دیگری سخن انسان است برای یافتن پاسخ این سؤالات؟ لازم است که به فرضیه‌ای به نام الهام بپردازیم.

مفهوم الهام

عبارت «الهام» که در کتاب مقدس آمده است، برآمده از رساله دوم پولس رسول به تیموتاوس است که می‌فرماید «تمامی کتب (منظور رسالات عهد عتیق و عهد جدید است - م) الهام خداست.» متأسفانه معنی این عبارت انگلیسی "inspiration" به درستی مفهوم یونانی آن را نمی‌رساند. در واقع به نوعی گمراه

کننده است. عبارت inspire از عبارت لاتینی inspiro مشتق شده است که به معنی «دمیدن در» می‌باشد، و اطلاق این معنی به کتاب مقدس این فرض را می‌رساند که خدا به نوعی نفس خود را در کاتبان انسانی دمیده است و آنها را با نوعی ارزش پویا پر ساخته است. ولی به هر حال این چیزی نیست که پولس رسول تعلیم می‌دهد. عبارت یونانی که پولس از آن استفاده نموده است Theopneustos می‌باشد که شامل دو کلمه theos به معنی «خدا» و pneustos که به معنی «تنفس و دم» می‌باشد. منظور از این فعل، نفس کشیدن یا دم برآوردن است، نه الهام و «دمیدن در» بنابراین theopneustos به معنی «دمیده شده توسط خدا است» پولس رسول با استفاده از این عبارت نمی‌گوید که کتاب مقدس به انسان دمیده شده، بلکه محصول دم زدن خدا است. این دو معنی می‌رساند که کتاب مقدس نوشته‌هایی برآمده از دمیدن خدا است. از این آیه در عهد جدید که صراحتاً به کتاب مقدس اشاره می‌کند، عبارت الهامی، قابل اطلاق به تمام نوشته‌های کتاب مقدس و بسط نفوذ خدائی بر نویسندگان بشری می‌باشد، باشد که تمامی کتاب مقدس به عنوان محصول دم زدن خدا، درک شود.

پاره‌ای از دیدگاه‌های گوناگون

از آنجا که قرن هیجدهم میلادی، قرن روشنگری نامیده شد، انسان با الهام کتاب مقدس، دچار چالش شده است. یکی از ویژگی‌های این دوره زیر سؤال بردن تمام اقتدارهای سنتی، از جمله کتاب مقدس بود. بر این بنیان بود که فلسفه انسان‌گرایی در گونه‌های مختلف خود، منجر به این شد که فکر انسان، منبع نهائی تمام مفاهیم است. الکساندر پوپ شاعر انگلیسی، نتیجه چنین افکاری را در کتابش به نام «سنجش انسان» چنین بیان کرده است:

نخست اینکه خدا فراتر است و انسان فروتر.

جز آنچه که می‌دانیم، چه می‌توانیم بگوئیم؟

انسان موجودی زمینی است.

پس چگونه می‌تواند تعقل کند، و از چه منبعی؟

هر چند که عقیده‌های بی‌شماری در جهان، در مورد خدا مطرح است.

جز آنکه خود، او را بگوئیم راهی نیست.

فرضیه داروینیسیم از تکامل طبیعی که در قرن ۱۹ مطرح شد، نیز اثرات بزرگی بر دیدگاه انسان نسبت به کتاب مقدس، بجا نهاد. فرضیه تکامل در اندیشه بسیاری از انسان‌ها، کتاب مقدس را در حد یک کتاب کاملاً انسانی، کاهش داده است. فرضیه تکامل موجب تضعیف قدرت کتاب مقدس در رابطه با آفرینش، حتی در ذهن کسانی که مفاهیمی از خدا را در ذهن خود دارند، گردیده است. قطعاً فرضیه آفرینش آدم و حوا، بدون توجه به بازبینی مجدد، به سختی قابل پذیرش است.

فرضیه تکامل در ضمن برای تشریح رشد دینی انسان، از جمله در کتاب مقدس مورد استفاده قرار گرفت. برخی گفته‌اند که دین اسرائیل از چندگانه پرستی و بت‌پرستی، رفته رفته به یگانه‌پرستی و سرانجام به یکتاپرستی (پرستش یک خدا)، در دوران انبیای قرن هشتم پیش از میلاد، منتهی شده است. بدیهی است که عده‌ای گفته‌اند که این مسیر تکاملی شامل بازسازی کلی کتاب مقدس بوده است. برای نمونه، موسی آنچنان که از نظر سنتی می‌گویند قطعاً نمی‌توانسته است که نویسنده پنج کتاب اول در قالب «یگانه خدائی» باشد (مکاشفه ۱:۱). نکته سوم و

مهم دیگر که در رابطه با فرضیه الهام بر بسیاری از انسان‌ها تأثیر نهاد، شروع نقد تاریخی بود. اساتید قرن نوزدهم و بیستم با توجه به فلسفه‌های انسان‌گرایی و تکامل، فلسفه‌ای تاریخی را ایجاد کردند مبنی بر اینکه همه چیز از جمله کتاب مقدس در جریان تاریخ قرار دارند. فرض بر اینست که همه چیز مشروط به اوضاع تاریخی است که در آن مسیر قرار دارند. این فلسفه در اطلاق به کتاب مقدس بدین معنی است که درک مکاشفه خدا در تمام زمان‌ها و برای تمام انسان‌ها غیرممکن است.

گذشته از آن نقد تاریخی مدعی بود که کتاب مقدس می‌بایست چون هر کتاب دیگری تلقی شود. روشی که مورخان برای بررسی مفاد تاریخی به کار گرفتند، «اصل تناسب» نامیده می‌شود. فقط هر آنچه که مطابق است با تجربیات انسان، می‌تواند تاریخی تلقی شود.

چنین مورخان الزاماً امور مافوق‌الطبیعی را رد نمی‌کنند، بلکه هرگونه تلاش ما را برای تبدیل واقعیت، نفی می‌کنند. خدا و وساطت خدایی او در تاریخ انسان، خارج از قلمرو تاریخ مانده است. گرایش چنین برخورداردی با معجزات کتاب مقدس حداکثر این است که وقایعی طبیعی می‌باشند. برای نمونه می‌گویند عیسی بر سطح شنی نزدیک ساحل قدم زده و اعجازی انجام نداده است. سایر معجزات نیز غالباً به نظر آنان انسانی تلقی می‌شوند.

چنین دیدگاهی طبیعتاً بحث‌های زیادی را در مورد الهام، مطرح می‌سازد. این موضوع از نظر کلیسا، بسیار مورد مهمی است. این مورد نه تنها تبدیل به مجادله‌ای در بین لیبرال‌ها و مبشران محافظه‌کار گردیده، اما در سال‌های اخیر ابهام در ماهیت کتاب مقدس، تبدیل به بحث گسترده‌ای در میان مبشران شده

است. از آنجا که این موضوع مستقیماً در ارتباط با اقتدار کتاب مقدس و ایمان مسیحیان است، آن را به درستی کانون الهات نامیده‌اند. قبل از اینکه به کتاب مقدس برگردیم، لازم است به چندین تئوری از الهام که پیشنهاد شده‌اند، رجوع کنیم.

۱- کتاب مقدس نوشته مردانی است که دارنده نوعی اشراق غیرطبیعی بوده‌اند. بعضی اوقات این دیدگاه از الهام در رابطه با کسانی که توانائی‌های طبیعی خاص دارند، مثل هنرمندان، شاعران، موسیقی‌دانان، به کار می‌رود. برخی دیگر الهام را محدود به بعضی از ایمانداران می‌نمایند که نسبت به سایر ایمانداران دارای توانائی‌های بیشتر روحانی می‌باشند.

به هر حال در هر دو حالت، الهام به عنوان کار منحصر به فرد خدا، تصور می‌شود. یک فاکتور روشنگر در رابطه با دیدگاه دوم یافت می‌شود. نوشته‌های نویسندگان و انسان‌گرای معاصر اسحاق واتس و چارلز وسلی، باتوجه به پاره‌ای از سرودهای روحانی‌شان در ستایش خدا که در کانون عبرانی قرار دارند، آنچنانکه گوئی در زمان داود و سلیمان زیسته‌اند. مخصوصاً باتوجه به سرود پرشکوه جرج ماتسون، «آه، ای عشق، ره‌ایم مکن»، این نویسنده می‌گوید: «این است نوعی الهام از سروده‌های سراینده مزمور. بین ذهن‌ها تفاوتی نیست و اگر تفاوتی موجود باشد، در درجه‌بندی آنها است.»

چنین استدلالی عظمت سرودها و نوشته‌های مسیحی و یا موعظه‌هایی غیر از آنچه که نویسندگان کتاب مقدس نوشته‌اند و حاکی از بیان صمیمانه حقیقت کتاب مقدس می‌باشند، ندیده می‌گیرند. به کلامی دیگر این دیدگاه، کار منحصر به فرد الهام و رسالت متعاقب روح‌القدس را در روشنگری نوشته‌های الهامی برای

ایمانداران، مبهم می‌سازد.

۲- فقط بخشی از کتاب مقدس الهامی است. این فرضیه گاهی اوقات اشاره به درجات مختلف الهام دارد. عقیده بر این است که خدا تنها کاتبان را در پاره‌ای از مندرجات کتاب مقدس در استفاده از خرد معمولی و انسانی خودشان، هدایت کرده است و در سایر بخش‌ها مستقیماً به آنها الهام بخشیده است. به هر حال این دیدگاه از الهام به نویسندگان انسانی به آن اندازه حمایت می‌کند که در بیان فرضیه نجات خطا نکرده‌اند. این دیدگاه را معمولاً لغزش ناپذیری در «موارد ایمانی و عملی» یا به کلام دیگر مواردی مثل ارتباط ما با خدا و سلوک ما در پیشگاه او، چه در دنیا و چه در کلیسا، می‌نامند. دیگر اینکه موارد تاریخی و علمی در کتاب مقدس، الهامی نیستند، بنابراین، نویسندگان این بخش‌ها از کتاب مقدس ممکن است مانند سایر نویسندگان مرتکب خطا شوند.

بدین ترتیب به ما می‌گویند که کاتبان کتاب مقدس درک نامفهومی مربوط به دوره قبل از علوم جدید، از کائنات به ما می‌دهند. سخن گفتن از «ارکان» زمین و عالم اموات و تصوراتی اینچنینی و زمین مسطح، بهشتی در بالا و جهنم و دریاچه‌ای از آتش در زیرش، کاملاً با علوم جدید ناسازگار است. آنچه را که روزی تسخیر ارواح می‌نامند، امروز بر ما آشکار شده است که یک نوع بیماری روانی است.

به هر حال در فرضیه الهام محدود، چندین مشکل وجود دارد. اول اینکه کتاب مقدس صراحتاً اعلام می‌دارد، «تمامی کتب از الهام خداست» (دوم تیموتاس ۱۶:۳).

در هیچ کجای کتاب مقدس محدودیتی در الهامی بودن موارد «ایمان و عمل»

وجود ندارد. دوم اینکه هیچ‌کس نتوانسته است به روشنی به ما نشان دهد که مرز بین ایمان و بی‌ایمانی را مشخص کنیم.

برای نمونه داستان قیامت مردگان موردی تاریخی یا ایمانی است؟ اگر چندین مشکل تاریخی در هماهنگی بیانیه نویسندگان چهار انجیل در این زمینه وجود دارد، آیا می‌توانیم به همین سادگی بگوئیم نویسندگان در تاریخ مرتکب اشتباه شده‌اند و در عین حال به نحوی حقیقت قیامت مردگان را تحت یک الهام لغزش‌ناپذیر خدا، حفظ کرده‌اند؟ چنین تفکیکی به نظر غیرممکن است. اگر وقایع تاریخی واقعیت ندارند، چگونه می‌توانیم فرضیه قیامت مردگان را به عنوان حقیقی در ایمان حفظ کنیم، جز آنکه براساس دیگری غیر از مندرجات کتاب مقدس، قضاوت کرده باشیم؟

یکی از برتری‌های ایمان کتاب مقدسی بر سایر ادیان باستانی، در این حقیقت نهفته است که بیشتر از آنکه از افسانه ریشه گرفته باشد، از تاریخ ریشه گرفته است. محروم کردن تاریخ از الهام به دلیل پاره‌ای از مشکلات حل نشده، موجب تضعیف حقیقت می‌شود. چرا باید خدا به طریقی ماوراءالطبیعی بر تفسیر دینی نویسندگان کتاب مقدس از اعمال نجات‌بخش تاریخی، نافذ باشد تا منظور خود را بدون لغزش و خطا برسانند، و در عین حال بخش تاریخی نوشته‌ها را مشمول خطای انسانی شود؟

۳- کتاب مقدس الهامی است، نه کلام خدا. براساس این دیدگاه خدا به طریقی ماوراءالطبیعی ایده‌های نویسندگان کتاب مقدس را الهام نموده است، سپس آنها ایده‌های خود را در عبارات خود نوشته‌اند. بنابراین کتاب مقدس الهام شفاهی خدا نیست.

این فرضیه حداقل دارای دو مشکل مهم است. اول اینکه متضاد است با تعلیمات کتاب مقدس در مورد الهام. آنچنان که بعداً خواهیم دید، نویسندگان کتاب مقدس بارها و بارها اعلام کرده‌اند که بیانگر سخنان خدا می‌باشند. براساس فرموده پولس رسول، کتاب مقدس «الهامی» است و از طریق الهام نوشته شده است (دوم تیموتاوس ۳:۱۶). دوم اینکه از دیدگاه منطقی، تفکیک افکار از کلمات، مشکل است. ما به عنوان انسان زبانی می‌اندیشیم. ویلبر مارشال اوربان در کتابش «زبان و واقعیت (Select Bibliographic, Reprint, 1939) می‌نویسد، «تمامی مفاهیم، در نهایت زبانی می‌باشند.»

تجارب ما، این واقعیت را نشان می‌دهند. ما می‌توانیم مفاهیم را از طریق نمادهایی مثل خنده، برسانیم، اما به محض اینکه به مفهوم خنده می‌اندیشیم، عملی را در مفهوم کلمات مکتوب تصور می‌کنیم. بنابراین الهام تفکرات بدون اینکه مشمول کلمات نباشند، تا آن را بیان کنند، مقدور نمی‌باشد.

۴- کتاب مقدس الهامی است، چونکه، تبدیل به کلام خدا شده است. گاهی اوقات این دیدگاه در عبارت «کتاب مقدس حاوی سخنان خدا است»، بیان می‌شود. در هر دو تعریف، کتاب مقدس مستقیماً کلام خدا، تلقی نمی‌شود. شاید تعریف روشن‌تری از این فرضیه، نتوانیم پیدا کنیم، جز آنکه به سخنان کارل بارث در این مورد، بیندیشیم:

الهام شفاهی به معنی لغزش ناپذیری عبارات کتاب مقدس در قالب زبانی، تاریخی و الهیاتی و گفتار انسان، نمی‌باشد. این یعنی که کلام نارسا و معیوب انسانی توسط خدا به کار رفته است، و می‌بایست علیرغم جایز الخطا بودن انسان، پذیرفته و مسموع شود.

(*Church Dogmatics Edinburgh, T. & T. Chark, 1956, 1/2, 533*).

آنچه که معتقدان به چنین دیدگاهی متداول، باور دارند، اینست که خدا نویسندگان کتاب مقدس را تحت نفوذ خود می‌گیرد تا شاهدان خاص کارهای عظیمش، بخصوص مکاشفه او در مسیح، در این جهان باشند.

این نفوذ خدایی آنها را بر آن می‌دارد تا راجع به این وقایع و مواجهه شخصی خودشان با خدا، از طریق این وقایع آنچنان قلم‌فرسایی کنند که خدا بتواند از سخنان آنها برای انتقال پیامش و سخن گفتن با کسانی که آن نوشته‌ها را می‌خوانند، استفاده کند. این نویسندگان افکار خود را براساس زبان روزگاری که در آن زیست کرده‌اند، در قالب کلمات نوشته‌اند.

براساس تفکرات عده‌ای از اساتید مدرن، انبیا و رسولان از داستان‌های افسانه‌ای و معجزات برای رسانیدن حقایق روحانی استفاده نموده‌اند. اکثر آن مواردی که ظاهراً گزارشات تاریخی می‌باشند، می‌بایست از حالت افسانه‌ای خارج شده و به لباس حقیقت ملبس شوند تا حقایق روحانی را به درستی منتقل نمایند. چون چنین کاری غیرممکن است، براساس چنین دیدگاهی متعادل نمودن، هر یک از اظهارات عملی کتاب مقدس با سخنان خدا، مشکل است زیرا ما نمی‌دانیم، خدا چه می‌گوید.

بنابراین وقتی تئودر انگلدر می‌گوید آنهایی که طرفدار این نظریه از کتاب مقدس می‌باشند، «منکر معجزه توسط خدا و دریافت کتابی الهامی و بدون خطا از سوسی خدا به بشر می‌باشند، اما معتقدند که خدا هر روز معجزات بزرگی در جهت تقویت انسان انجام می‌دهد تا بتواند سخنان لغزش پذیر خود را در سخنان لغزش‌ناپذیر خدا، مشاهده کند» (Christian Dogmatics Concordia, 1960)، اشاره به

بُعد جالبی از این فرضیه می‌نماید.

بدیهی است که چنین تفسیری از الهام، پشتوانه کتاب مقدسی ندارد و کلام خدا را تبدیل به موردی وابسته به طرز تفکر فردی می‌نماید که افراد مختلف می‌توانند آن را با تفاوت بشنوند و نمی‌توانند دقیقاً بدانند دیدگاه چه کسی درست است.

۵- کتاب مقدس توسط خدا به کاتبان دیکته شده است. هر چند که این دیدگاه در تاریخ کلیسا مورد پذیرش تعداد اندکی بوده است، اما به طور کلی مورد پذیرش تمام کسانی است که معتقد به الهام شفاهی کتاب مقدس می‌باشند. حداقل این نظریه در حد یک اتهام است، مبنی بر اینکه خدا می‌بایست برای نوشتن کتاب مقدس از چند منشی استفاده نماید تا سخنان او را دیکته کنند.

نوشته‌های مبشران پیشگام در این زمینه به هر حال بارها و بارها چنین فرضیه‌ای را انکار کرده‌اند. وقتی عده‌ای از اصلاح‌گران قرون ۱۶ و ۱۷ از کتاب مقدس سخن می‌گفتند آن را «دیکته شده توسط روح القدس» می‌نامیدند و از عبارت دیکته شده به صورت تمثیلی برای بیان این حقیقت که نویسندگان انسانی آنچه را که خدا می‌خواست می‌نوشتند، استفاده می‌کردند. آنها به هیچ‌وجه منکر این حقیقت نبودند که دست انسان نیز در نگارش کتاب مقدس، در کار است.

بعضی موارد نظیر «ده فرمان» که خدا مستقیماً آنها را بر الواح سنگی نوشت، از ناحیه خدا آمده‌اند. اما در تجزیه و تحلیل نهائی نوشته‌های کتاب مقدس به روشنی نشان‌دهنده تفاوت در سبک و شخصیت فردی نویسندگان آنها می‌باشند. خدا در کار الهام‌بخش خود، انسانی را که خلق کرده بود، به کناری نهاد، بلکه افراد متفاوتی را که برای خدمت به خودش آماده نموده بود برگزید و از طریق کارهای جایز‌الخطای آنها، آنچه را که می‌خواست، بیان نمود. امروز نیز چنین به

نظر می‌رسد که خدا از ایمانداران به طریق مشابه به عنوان کانال‌هایی برای انجام نیاتش، استفاده می‌کند. تنها فرق موجود در اینست که در الهام بخشیدن، نفوذ او آنچنان است که حقیقت تام را تضمین می‌کند.

۶- کتاب مقدس تماماً کلام الهامی خدا و در عین حال، سخنان نویسندگان انسانی است. الهام تأثیرپذیری فکر کاتب کتاب مقدس است، باشد که سخن او صرفاً انسانی نباشد، بلکه خدائی باشد. الهام حاکم بر مبشرین و کاتبان در طول تاریخ کلیسا بوده است.

برآورد فرضیه الهام

حال می‌خواهیم بدانیم کدام‌یک از این دیدگاه‌ها در رابطه با الهام، درست است. برای این کار دو روش پیشنهاد می‌شود که تقریباً و در نهایت منجر به دو نتیجه‌گیری متضاد می‌شوند. روش اول اینست که تمام داده‌های کتاب مقدس را بیازماییم تا ببینیم در واقع تماماً بدون خطا می‌باشند یا نه. تنها با این آزمون است که می‌توانیم بدانیم که کتاب مقدس واقعاً الهامی است و میزان الهامی بودن آن را تشخیص دهیم تا متوجه شویم بخشی از آن الهامی است و یا تمام آن الهامی است.

روش دیگر مرور و مطالعه بخش‌های مربوط به الهام در کتاب مقدس است، براساس این روش، ما باید دقیقاً تمام بخش‌های مربوط به الهام را، تفسیر کنیم.

برآورد چنین تفسیری الزاماً برآورده ما از فرضیه الهام است.

تفاوت این دو روش را می‌توان با توجه به امثال خاصی در کتاب مقدس، روشن نمود. عیسی در رابطه با دانه خردل، آن را ریزترین دانه‌ها نامیده است. (متی ۱۳:۳۲). ولی علم گیاه‌شناسی از دانه‌هایی کوچکتر از دانه خردل، خبر

می‌دهد.

روش اول در کنار آمدن با این آیه از کتاب مقدس که ظاهراً از نظر علمی درست نمی‌باشد، اینست که هر قسمت از کتاب مقدس که الهامی است، باید دارای چنان ماهیتی باشد که شامل پاره‌ای از «خطاها» باشد، از جمله به همین آیه. بیانیه رسول مبنی بر اینکه، «تمامی کتب از الهام خداست»، باید به روشی محدود تفسیر شود که جایی برای چنین خطاهائی در آن باشد. به کلامی دیگر چنین تفسیری مؤید اینست که تعلیمات کتاب مقدس از الهام باید آنچنان تفسیر شود که هماهنگ با برآوردی باشد که از آزمودن آن، به دست آورده‌ایم. اگر ما اشتباهی تاریخی و یا علمی و یا بیانیه‌ای از یک نویسنده بیابیم که نمی‌توانیم آن را با بیانات دیگر نویسندگان هماهنگ کنیم، در اینجا است که باید الهام را در هماهنگی با این «خطاها» تعریف کنیم.

مشکل بزرگ چنین برخوردی اینست که بررسی‌ها و دانش انسان است که معیاری از حقیقت را برای تعیین اینکه کدام بیانیه از کتاب مقدس درست و یا خطا است، ساخته است. تاریخ تحقیقات در کتاب مقدس نشان می‌دهد که این مشکلات ریشه در سطوحی مثل باستان‌شناسی و زبان و دست نوشته‌ها دارند. حکم نهائی را امروز صادرکردن، در حالی که ممکن است فردا با دریافت اطلاعات تازه‌ای، موضوع روشن شود، گستاخانه است. روش دوم هم که بر آن است تا مفهوم الهام را مستقیماً از خود کتاب مقدس به دست آورد، با چنین مشکلاتی مثل دانه خردل مواجه است اما چنین روشی نخست به بررسی آنچه که کتاب مقدس راجع به خودش گفته است، می‌پردازد، سپس می‌خواهد مشکلاتی نظیر دانه خردل را، با تعلیمات کتاب مقدس از خودش، هماهنگ سازد.

مطالعه دقیق از تعلیمات کتاب مقدس نشان می‌دهد که هم مسیح و هم کاتبان کتاب مقدس، الهامی بودن کلیه کتاب مقدس را تعلیم داده‌اند، درحالی که چنین روشی به دنبال تعریفی از این مشکل است که هماهنگ با چنان تعلیماتی باشند. اگر مشکلی پیدا می‌شود که راه حل مناسبی ندارد، توجیه مناسبی برای تبدیل تعلیمات صریح کتاب مقدس نمی‌باشد. شناخت محدودیت‌های ما به عنوان انسان نیز باید مد نظر قرار گیرد. روشی که ما در برخورد با سایر فرایض کتاب مقدس در پیش می‌گیریم، می‌تواند ما را کمک کند تا بدانیم کدام یک از روش‌های فوق درست است. کلیسای بشارتی همیشه الوهیت کامل و بی‌گناهی مسیح براساس آیاتی مثل یوحنا ۱:۱، تأکید کرده است. اما فرض کنید ما می‌خواهیم با بررسی تعلیمات کتاب مسیح درباره مقدس به این نتیجه برسیم که آیا او خدا بود، یا نبود. عیسی در لوقا ۱۹:۱۸ به آن مرد جوان ثروتمند گفت، «از بهر چه مرا نیکو می‌گوئی، و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست، جز یکی که خدا باشد.» چنین سخنانی را می‌شود به سادگی چنین تفسیر نمود که عیسی خود را کسی کمتر از خدا معرفی نموده و حتی او را گناهکار هم می‌سازد. در موقعیت دیگری عیسی به عدم آگاهی خود از روز بازگشتش اعتراف نموده است، و گفته است که «تنها پدر آن روز را می‌داند» (مرقس ۱۳:۳۲). ولی چون یکی از صفات خدا دانائی مطلق اوست، می‌توان خیلی ساده از این آیه نتیجه گرفت که عیسی، خدا نیست. اما کلیسا از چنین آیاتی برای تقلیل الوهیت مسیح، استفاده نکرده است. اساتید ایماندار چنان تفاسیری از این قبیل آیات ارائه داده‌اند که هماهنگ با تعلیمات صریح و روشن الوهیت و بی‌گناهی مسیح می‌باشند.

روش متداول درک تعلیمات کتاب مقدس در رابطه با یک فرضیه پیشنهادی

همیشه با بررسی بیانات صریح در رابطه با آن فرضیه شروع می‌شود، و در رابطه با فرضیه الهام هم باید چنین برخوردی صورت بگیرد. در فصول آینده به بررسی آنچه که کتاب مقدس راجع به الهام تعلیم داده است، خواهیم پرداخت.

۵

شهادت کاتبان کتاب مقدس

وقتی ما کتاب مقدس را برای الهامی بودنش می‌کاویم، انتقاداتی مطرح می‌شوند، نظیر استفاده از یک حلقه استدلال‌ها غیرمنصفانه.

ما ممکن است به دو طریق واکنش نشان دهیم، اول اینکه اگر به کسی اجازه ندهیم تا حرف خودش را بزند و بلافاصله او را متهم به دروغ‌گوئی نکنیم، به همین ترتیب به کتاب مقدس اجازه نخواهیم داد، تا از خودش سخن بگوید. عیسی در دفاع از خود مقابل فریسیان فرمود، «هر چند من بر خود شهادت می‌دهم، شهادت من راست است» (یوحنا ۸: ۱۴) ارزش کتاب مقدس با دلایل ظاهری و باطنی، تأیید شده است. بنابراین ادعای کتاب مقدس در مورد خودش شایسته توجه است.

دوم اینکه مسیحیان ایماندار می‌دانند که کتاب مقدس اساس تمامی فرایض بزرگ ایمان نظیر الوهیت مسیح و نجات از طریق مرگ و رستاخیز او می‌باشد.

اگر ما کتاب مقدس را به عنوان راهنمای خود به سوسی حقایق فوق بدانیم،

چرا نتوانیم تعلیمات آن را در مورد ذات خودمان بپذیریم؟

در این بخش می‌خواهیم نگاهی داشته باشیم به بعضی از مهم‌ترین نشانه‌های

خارجی مبنی بر حقانیت کتاب مقدس در تعلیمات مسیح. در بخش بعد هم به

بررسی دیدگاه عیسی نسبت به کتاب مقدس و استفاده او از کتاب مقدس و متابعت او از کتاب مقدس خواهیم پرداخت.

دو بخش قدیمی

بررسی فرضیه الهام، ما را به دو بخش کلیدی از کتاب مقدس ارجاع می‌دهد. دوم تیموتاوس ۳: ۱۶-۱۷ و دوم پطرس ۱: ۲۰-۲۱. این دو بخش در ارتباط است با فرضیه الهام و نگارش کتاب مقدس و نفوذ خاص کتاب مقدس بر کسانی که آن را نوشته‌اند.

۱- دوم تیموتاوس ۳: ۱۶-۱۷ - در این بخش پولس رسول، تیموتاوس پسر جوان خود را تشویق به ایمان و عمل بدانچه که آموخته است، می‌نماید. این بخش شامل اشاره به «کتب مقدسه» ای است که تیموتاوس آنها را از مادر بزرگ خداپرست خود از کودکی آموخته است. سپس پولس موردی را بر آن می‌افزاید که شاید مهم‌ترین بیانیه در تمامی کتاب مقدس در مورد الهامی بودن آن باشد:

«تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود»

(تیموتاوس ۳: ۱۶-۱۷).

این آیات در ترجمه انگلیسی با این عبارت شروع می‌شوند: «تمامی کتب از الهام خداست.» از آنجا که در برخی از ترجمه‌ها به جای "All" (همه) از عبارت "Eery" (هر کدام) استفاده شده است، این فکر را به خواننده القاء می‌کند که ممکن است بعضی از رسالات الهامی نباشند که خوشبختانه در ترجمه‌های جدید، این مهم رعایت و از "All" استفاده شده است.

برای درک اینکه پولس رسول چه می‌گوید، نخست باید معنی کلمه

"Scripture" را بدانیم. این کلمه یونانی به معنی «نوشته» و «مکتوب» می‌باشد. ولی یهودیان از دیدگاه خاصی برای اشاره به مکتوبات مقدس خود، از این عبارت استفاده می‌نمودند. بنابراین اشاره پولس در اینجا به رسالات عهد عتیق است که مدت‌ها پیش از او به عنوان کانون و مکتوبات مقدس پذیرفته شده بودند.

وقتی پولس این سخن را می‌گفت، هنوز عهد جدید تکمیل نشده بود. هنوز جمع‌آوری نهائی از نوشته‌های معتبر مسیحی، صورت نگرفته بود.

به هر حال برای اطلاق سخنان پولس به رسالات عهد جدید مسیح، دلایلی منطقی وجود دارند. عبارت «مقدس» توسط کلیسای اولیه به نوشته‌های مقدس که همراه با عهد عتیق پذیرفته شده بودند، اطلاق گردید. بنابراین بیانیه پولس رسول بیانیه‌ای کلی در مورد ماهیت کتاب مقدس است. وقتی که عهد جدید به نوشته‌های مقدس کلیسا افزوده شد، تحت چنین بیانیه‌ای قرار گرفت.

نشانه‌هایی در دست است که در عهد جدید (منظور دوران رسولان است. م)، بعضی از نوشته‌های مسیحی وجود داشته‌اند که «مقدس» نامیده می‌شدند. پطرس رسول هم نوشته‌های پولس را با «سایر رسالات» مقایسه نموده و آنها را مقدس می‌نامد (دوم پطرس ۳:۱۶). نویسندگان عهد جدید به روشنی نوشته‌های خود را از نظر الهامی کاملاً مساوی با نوشته‌های عهد عتیق تلقی نموده‌اند. پطرس به خوانندگانش این مهم را یادآوری نمود:

«تا به خاطر آرید کلماتی که انبیای مقدس، پیش گفته‌اند و حکم خداوند و نجات

دهنده را که به رسولان شما داده شد» (دوم پطرس ۳:۲).

بنابراین بیانات پولس در مورد الهام ممکن است به طور منطقی به تمامی کتاب مقدس اطلاق شود. با نگاهی دقیق‌تر به این بیانیه، متوجه تأکیدی‌ای مهم می‌شویم.

اول اینکه کتاب مقدس الهامی است. بدیهی است که خدا می‌بایست کاری نفوذی در این کاتبان داشته باشد ولی پولس در اینجا آن را به نوشته، کلمه و جمله، تعبیر نموده است.

دوم اینکه ادعا شده است که این نوشته‌ها «الهامی» و یا آنچنان که مشاهده کردیم به معنی «دمیده شده توسط» خدا، می‌باشند. بنابراین کتاب مقدس به ما می‌گوید که حاصل تنفس خدا است.

ایدهٔ تنفس خدا برای کسانی که با عهد عتیق آشنا بودند، بسیار آشنا بود. این کلمه به روشنی از اعمال خلاقه خدا توسط روح القدس، سخن می‌گوید. سراینده مزامیر می‌گوید، «به کلام خدا آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها، به نفخهٔ دهان او» (مزامیر ۶:۳۳). انسان، آنگاه که خدا «در بینی او روح حیات دمید»، تبدیل به موجودی زنده شد (پیدایش ۷:۲). همین ایده را در رساله ایوب ۴:۳۳ دوباره می‌یابیم، «روح خدا مرا آفریده، و نفخهٔ قادر مطلق مرا زنده ساخته است. هر چند که کتاب مقدس شامل نوشته‌های انسان است، اما پولس رسول در ماورای تمام آیات آن، نفخهٔ (نفس) خدا را، ملحوظ می‌دارد. اینست روح قدوس خلاق و کسی که مصنف نهائی کلمات مکتوب کتاب مقدس، می‌باشد. پولس رسول فرمود تمام یا «هر کدام» از کتب مقدسه نفخهٔ خدا است، نه فقط بخشی از آن. در هیچ کجای کتاب مقدس هیچگونه نذری از تفاوت بین بخش‌هایی از کتاب مقدس که در رابطه با انسان یا نجات می‌باشند، یا بخش‌هایی که بیشتر به موارد دنیایی اشاره نموده‌اند، به میان نیامده است. معترضان به الهامی بودن کلی کتاب مقدس غالباً اشاره می‌کنند به آیه ۱۵، آنجا که پولس رسول به تیموتائوس می‌گوید که نوشته‌های مقدس می‌توانند به انسان «حکمت نجات را بیاموزد.» در حالی که نجات قطعاً

قانون کتاب مقدس است. مشاهده اینکه چنین بیانیه‌ای کسی را مجاز می‌دارد تا به این نتیجه برسد که فقط بخش‌هایی از کتاب مقدس که مستقیماً از حقایق روحانی سخن می‌گویند، الهامی می‌باشند، مشکل است. پولس هیچ شناختی از چنین تقسیم‌بندی‌ای در کتاب مقدس نداشت. کتاب مقدس برای او کلاً الهام شده، توسط خدا بود.

۲- رساله پطرس رسول ۱: ۲۰-۲۱- اگر پولس در رساله دوم تیموتاوس ۳: ۱۶، ماهیت واقعی کتاب مقدس را به ما نشان داده است، بخش کلیدی دوم، نوشته پطرس رسول می‌باشد که به ما می‌گوید چگونه این نوشته‌های ماورای طبیعی، تولید شده‌اند. او می‌گوید، «زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا، سخن گفتند» (دوم پطرس ۱: ۲۱).

عبارت «نبوت»، در این بخش، صرفاً اشاره به پیشگویی آینده و یا حتی بیانیه‌های خاصی از افرادی که نبی نامیده می‌شدند، نمی‌باشد. کلمه نبی یعنی کسی که سخن خدا را بر زبان می‌آورد. این مفهوم از سخنانی که هارون به جای موسی به زبان می‌آورد، آشکار می‌شود. هارون سخنگوی موسی بود. وقتی موسی از عدم توانائی خود در سخن گفت به خدا گلایه نمود، خدا به او گفت، «بدو (منظور هارون است - م) سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد... و او برای تو با قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود» (خروج ۴: ۱۵-۱۶). و بعداً خدا وظیفه هارون را نسبت به موسی، اینگونه تعریف نمود، «برادرت هارون، نبی تو خواهد بود» (خروج ۷: ۱). به همین ترتیب نبی خدا، سخن خدا را بر زبان می‌آورد. وقتی

خدا ارمیا را به عنوان «نبی امت‌ها» منصوب نمود، ارمیا خود را لایق این منصب ندانست و به خدا گفت، «من تکلم‌کردن را نمی‌دانم» (ارمیا ۱: ۶-۵). خدا در پاسخ مفهوم «نبی» و نحوه سخن گفتن را به او آموخت: «به هر چه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود... اینک کلام خود را در دهان تو نهادم» (ارمیا ۱: ۷-۹). بعدها ارمیا نبی واقعی را کسی خواند که «به مشورت خداوند واقف شده است» و کسی که کلام خدا را شنیده و آنها را به مردم «بیان» می‌کند (ارمیا ۲۳: ۱۸ و ۲۲). نبی سخنگوی خدا است، بنابراین طبیعی بود که هرگاه اشاره به نبوت می‌شد، اشاره‌ای بود به حکمت کتاب مقدس به عنوان کلام خدا و این بیانیه‌ای متداول در کلیسای اولیه در اشاره به سراسر عهد عتیق بود.

نفوذ خدائی بر انسان‌های سخنگوی خودش و نویسندگان کتاب مقدس موردی است که پطرس رسول بدان اشاره نموده، مبنی بر اینکه «نبوت به اراده انسان» نیست، بلکه در نتیجه اینست که «مردمان به روح‌القدس مجذوب شدند از جانب خدا سخن گفتند.» عبارت کلیدی در این آیه «مجذوب شدن» و یا بهتر است بگوئیم «به حرکت درآمدن» می‌باشد.

در زبان یونانی از این عبارت آنگاه که کشتی بادبانی توسط باد حرکت می‌کرد، استفاده می‌شد. وقتی باد می‌وزید کشتی بادبانی حرکت می‌کرد، وقتی وزش، آرام می‌شد، کشتی هم متوقف می‌شد. برای روشن شدن می‌توانیم به حرکت قطعه چوب در جریان آب، اشاره کنیم. میزان حرکت این چوب و مسیر آن مستقیماً در ارتباط با لطف جریان آب است که آن را پیش می‌راند. این عبارت مفروض بر اینست که نویسندگان کتاب مقدس، ابزارهایی در دستان روح‌القدس خلاقه خدا، بوده‌اند. روح‌القدس آنها را هدایت می‌کرد تا کی و چه بنویسند. فرض

بر این نیست که آنها به طور کلی نویسندگان منفعلی بوده‌اند، بلکه کارهای آنها تحت کنترل روح القدس بوده است. آنها آنچه را که روح القدس می‌خواست می‌نوشتند، بنابراین در نهایت این روح القدس بوده است که مصنف کتاب مقدس است و انسان‌ها فقط کتاب مقدس را نوشته‌اند.

این دو بیانیه کلیدی به ما می‌آموزند که کلمات مکتوب کتاب مقدس محصول دمیدن خدا و روح خلاق او بوده‌اند. روش تولید آنها تحت کنترل و نفوذ روح القدس در کاتبان انسانی بوده است. در هر دو از این آیات، تأکید روی این حقیقت است که نگارش کتاب مقدس در نهایت عملی انسان نبوده است، بلکه سخنانی است که خدا می‌خواست بگوید.

ادعای نوشتن سخنان خدا

وقتی به سخنان نویسندگان کتاب مقدس گوش بسپاریم متوجه می‌شویم که آنها مدعی هستند که سخنان خدا را نوشته‌اند. در اولین بخش کتاب مقدس، متوجه عبارت «و خدا گفت» می‌شویم که حداقل ده بار تکرار شده است. بسیاری از جملات مقدماتی در کتاب مقدس، با این عبارت شروع می‌شود: «خداوند چنین می‌گوید» (عاموس ۱: ۱۳). «خداوند به من گفت» (اشعیا ۸: ۱۱). «دهان یهو صباوت تکلم نمود» (میکا ۴: ۴).

یک نفر برآورد نموده است که جملاتی نظیر آنچه که در بالا آمده است ۳۸۰۸ بار در عهد عتیق تکرار شده‌اند. فقط اشعیا نبی حداقل ۲۰ بار ادعا نموده است که «کلام خداوند» را می‌نویسد (رک اشعیا ۱: ۱۰). ارمیای نبی هم تقریباً صد بار ادعا نموده است که «کلام خدا بر وی نازل شد» (رک ارمیا ۲: ۱ و ۴ و ۱: ۲). حزقیال نبی نیز ۶۰ بار چنین ادعایی نموده است (رک حزقیال ۳: ۱۶).

گذشته از آن نویسندگان عهد عتیق تأیید نموده‌اند که خدا به آنها فرمان داده است تا کلام او را بنویسند. موسی فرمود که خداوند به او گفت:

«این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام» (سفر خروج ۲۷:۳۴).

ارمیا نیز به این مورد اشاره نموده است:

«یهوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می‌گوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفته‌ام، در طوماری بنویس» (ارمیا ۲:۳۰).

درواقع روح القدس از طریق نویسندگان عهد عتیق سخن گفته است و بنا بر اظهار پطرس رسول، آنها توسط روح القدس به حرکت درآمده‌اند. حزقیال نبی فرموده است:

آنگاه روح خدا بر من نازل شده، مرا فرمود: «بگو که خداوند چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن می‌گویید و اما من خیالات دل شما را می‌دانم.» (حزقیال ۱۱:۵).

داود در لحظات آخر زندگی‌اش اعلام داشت، «روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید» (دوم سموئیل ۲۳:۲). در جمع‌بندی کلی چنین نتیجه می‌گیریم که خدا سال‌های بسیاری با قومش سخن گفته است. نحمیای نبی نوشته است، «معهدا سالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه انبیای خود، برای ایشان شهادت فرستادی...» (نحمیا ۹:۳۰). همچنین رجوع کنید به آیه ۲۰)

نویسندگان عهد جدید مخصوصاً در مقدمه رساله‌هایشان به صراحتاً

نوشته‌های خود را آن طوری که نویسندگان عهد عتیق اعلام کرده‌اند، الهامی
 ننماید. در ماورای بیانیه این نویسندگان وعده مسیح به رسولان خود اینست
 که روح‌القدس آنها را تعلیم خواهد داد. عیسی در آخرین صحبت‌ها با شاگردانش
 در جایی موسوم به «اطاق طبقه بالا»، به آمدن روح‌القدس اشاره نمود که رسالت
 او را از طریق شاگردان ادامه خواهد داد و حتی آن را گسترش خواهد داد. او
 وعده داد که روح‌القدس «همه چیز را به [آنها] تعلیم خواهد داد و آنچه را که به
 [آنها] گفته است به یاد [آنها] خواهد آورد.» (یوحنا ۱۴:۲۶).

روح‌القدس علاوه بر به خاطر آوردن تعلیمات تاریخی عیسی، تعلیمات تازه از
 خداوند، بعد از صعودش به آسمان، خواهد آورد. عیسی به شاگردش گفت

«و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمّل آنها را
 ندارند. و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت
 خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد
 گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.» (یوحنا ۱۶:۱۲-۱۴).

این آیات حاوی وعده‌هایی از روح‌القدس می‌باشند مبنی بر اینکه چشمان
 ایمانداران را می‌گشاید و حقیقت کلام خدا را به آنها نشان می‌دهد. شاید این مورد
 کار دوم روح‌القدس باشد، اما درس مستقیم از این بیانات عیسی، راجع به رسالت
 آنانی که در آینده رسول و شاهدان او خواهند بود، می‌باشد (ر.ک یوحنا
 ۲۷-۲۶:۱۵).

آنچنان که عیسی قبلاً گفته بود، تعلیمات آنها، تعلیمات عیسی خواهند بود،
 «آنکه شما را شنود، مرا شنیده...» (لوقا ۱۰:۱۶ در ضمن رجوع کنید به
 متی ۱۹:۱۰-۲۰).

بعداً پولس رسول تحقق این وعده‌های خداوند را، اعلام نموده و تأیید نمود که رسولان، «نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه که روح القدس می‌آموزد...» سخن می‌گویند (اول قرنتیان ۲:۱۳). انجیل عیسی نه از جانب انسان، بلکه «به کشف عیسی مسیح» بود (غلاطیان ۱:۱۲؛ افسسیان ۳:۳-۴ و ۸). مسیحیان تسالونیکیه موعظه‌های پولس را «کلام انسانی نپذیرفتند، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا...» (اول تسالونیکیان ۲:۱۳) و اطمینان یافته بودند که از جانب خدا سخن می‌گویند (تیتس ۱:۲-۳).

پطرس رسول به خوانندگان رساله‌اش توصیه نمود، «به خاطر آرید کلماتی که انبیای مقدس پیش گفته‌اند، و حکم خداوند و نجات‌دهنده را که به رسولان شما داده است» (دوم پطرس ۳:۲). او در این بیانیه دو ادعا نمود. اول اینکه سخنان خود و رسولان دیگر را مساوی با سخنان انبیای عهد عتیق دانست و آنها را حاصل نفوذ روح القدس بر نویسندگان توصیف نمود (اول پطرس ۱:۲۰-۲۱). سپس تأیید نمود که رسولان دستور از خداوند دارند. یوحنا رسول، کتاب مکاشفه را «مکاشفه عیسی مسیح» معرفی نمود که «خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و به وسیله فرشته خود فرستاد» (مکاشفه ۱:۱).

نامه یوحنا رسول خطاب به هفت کلیسا، گفتگوی مستقیم خداوند قیام کرد، از مردگان، با کلیسا است (مکاشفه ۱:۲ و ۸). این نامه شامل تقاضای برکت برای کسانی است که این مکاشفه را می‌پذیرند: «خوشا به حال کسی که می‌خواند و آسانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در آن مکتوب است نگاه می‌دارند...» (مکاشفه ۱:۳). این نامه حاوی لعنت کسانی است که چیزی به کلام می‌افزایند و یا

از آن می‌کاهند:

«زیرا هرکس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی

بر آنها بیفزاید، خدا بلائای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.»

(مکاشفه ۱۸:۲۲-۱۹)

چنین زبانی قوی تنها می‌تواند بدین معنی باشد که یوحنا نوشته خود را کلام مقتدر خدا می‌داند. نمونه‌های زیادی از چنین ادعاها و مکاشفه‌هایی را می‌توان نام برد. در رسالات رسولان هیچگاه اشاره‌ای دال بر اینکه تنها بخشی از آنها از ناحیه خدا و بخشی از آنها از ناحیه انسان است، یافت نمی‌شود. از این نظر ما باید توجه کنیم به دو بیانیه پولس رسول که گاهی اوقات از آن سوءتفاهم می‌شود. پولس در توصیه‌هایش در رابطه با ازدواج ایمانداران با بی‌ایمانان، از عبارت «من می‌نویسم، نه خداوند»، استفاده نموده است (اول قرنتیان ۷:۱۲). این عبارت، این مفهوم را منتقل نمی‌کند که کلام او ارزش و اقتدار کلام خداوند را ندارد. در مقایسه با آیه دهم مشخص می‌شود که اشاره او به تعلیمات عیسی است، آنگاه که بر روی زمین می‌زیست، چونکه مسئله طلاق قبلاً مطرح شده بود، پولس توانست براساس تعلیمات عیسی فتوا دهد (متی ۱۹:۳-۱۲). اما موضوع ازدواج مختلط، یعنی ازدواج ایمانداران با بی‌ایمانان موردی نبود اشاره کرده باشد. در نتیجه پولس نمی‌توانست سخن خود را به خداوند منتسب نماید، بلکه فتوای خود را در این مورد به عنوان رسول عیسی اعلام می‌نماید. بیانیه جالب دیگر از پولس رسول در همان فصل آمده است. پولس رهنمود خود را در رابطه با زنان بیوه در شرایط خاصی که مختص به آن زمان بود، با این سخنان به پایان می‌رساند. «اما به حسب رأی من [بیوه‌زن] خوشحال‌تر است، [اگر بیوه] بماند، و من نیز گمان

می‌برم که روح خدا را دارم» (اول قرن‌تینان ۷: ۴۰). هر چند که این آیه در نگاه اول نافی الهام خدا به اوست، ولی با بررسی دقیق‌تر، مشخص می‌شود که اینچنین نیست. وقتی پولس این مورد را «به نظر» خود می‌گوید، و نه فرمان مستقیم خداوند، او نظر خود را «با رحمت خداوند» و الهام شده توسط روح‌القدس (آیه ۴۰) ، نافذ می‌گرداند.

او به عنوان یک ایماندار معمولی دیگران را اندرز نمی‌داد، و هدایت نمی‌کرد، بلکه به عنوان یک رسول عیسی.

کتاب مقدس توسط خدا تصویب شده است

یکی از قوی‌ترین نشانه‌ها از الهامی بودن عهد عتیق، نقل‌قول‌های فراوان بخش‌هایی از آن، در عهد جدید است. روجر نیکول پروفیسور الهیات در دانشگاه گوردون کان ول، به بررسی این مورد پرداخته و می‌گوید عهد جدید ۲۹۵ بار مستقیماً از عهد عتیق نقل قول نموده است. اگر ما اشاره‌های روشن و بخش‌هایی از عهد جدید را که به طور مستقیم از عهد عتیق نقل کرده، بلکه تلویحاً اشاره نموده است، به حساب آوریم، این عدد براساس برآورد محققان به ۴۱۰۵ بار می‌رسد. نه تنها این بخش‌ها به عنوان آیاتی معتبر نقل قول شده‌اند؛ بلکه نحوه نقل قول آنها برای شناخت تعلیمات کتاب مقدس راجع به الهام، بسیار مهم است. این جریان فضائی عالی برای مطالعه و بررسی تعلیمات کتاب مقدس فراهم ساخته است، اما در ضمن ما باید از دو طریق برخوردار نویسنندگان عهد جدید با نویسنندگان عهد عتیق، آگاه باشیم. راه اول شناخت آنها از نگارش دوگانه آن یعنی انسانی و خدائی، است، که در بخش‌های زیر تأیید گردیده‌اند، «تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد» (متی ۱: ۲۲)؛ «داود در روح‌القدس می‌گوید»

(مرقس ۱۲:۳۶)؛ «روح القدس از زبان داود، پیش گفت» (اعمال ۱:۱۶)؛ «روح القدس به وساطت اشعیای نبی...» (اعمال ۲۸:۲۵). هنگامی که ما از صحت نگارش دو جانبه عهد عتیق سخن می‌گوئیم، از این آیات روشن است که نویسندگان کتاب مقدس، به درستی فهمیده‌اند که مصنف اولیه کتاب مقدس خداست که با روح الهام‌بخش خود، در کار بوده است.

نمونه دوم، مستقیماً نشان می‌دهد که نویسندگان عهد جدید در مورد نگارش عهد عتیق چه تصویری داشته‌اند. عهد جدید ۶۵ بار گفته است که خدا، مصنف عهد عتیق است. برای نمونه در کتاب اعمال ۱۳:۳۴-۳۵ نقل قولی از اشعیای نبی و مزامیر آمده است که هر دو می‌گویند که عهد عتیق سخنان خدا است. مخصوصاً مورد جالب این است که بسیاری از نقل قول‌ها در واقع سخنان انسان خطاب به خدا است. مزامیری که در رساله به عبرانیان ۱:۷-۱۲ نقل شده‌اند، تماماً حاکی از ستایش مزبور سرا از خداوند، می‌باشند، با این حال به عنوان سخنان خداوند و مساوی با آن معرفی شده‌اند، مزبور ۷:۹۵ که می‌گوید، «امروز کاش آواز او را می‌شنیدید»، در عبرانیان ۳:۷، سخنان خداوند، معرفی شده است. کاتب رساله به عبرانیان، این سخنان را برای امروز ما که قرن‌ها بعد از وفات نویسندگان عهد عتیق زندگی می‌کنیم زنده و مقتدر می‌داند.

جدا از اهمیت شهادت شخصی خداوند ما، که در فصل بعد به آن می‌پردازیم. این بررسی از دیدگاه کتاب مقدس از الهام، هیچگونه شکی باقی نمی‌گذارد که نویسندگان کتاب مقدس، خود را به عنوان کانالی برای مکاشفه خاص خدا، قبول داشته‌اند. آنچه که آنها به عنوان سخن گویان خدا گفته‌اند، به او نسبت داده‌اند، آنها مدعی بودند که با امانت و وفاداری این مکاشفه‌ها را به نسل‌های بعد و به ما

رسانیده‌اند. ویلیام تمپل نویسنده معاصر و محقق در کتاب مقدس می‌گوید: «حتی یک جمله را نمی‌توان جدا از نفوذ و قدرت خدای قدوس در کتاب مقدس، پیدا نمود.»

۶

دیدگاه مسیح راجع به کتاب مقدس

تمامی مسیحیان مسیح را خداوند خود می‌نامند و او را به عنوان کسی که نه تنها راه نجات، بلکه راه حیات است، می‌شناسند. از آنجا که هدایت مسیح شامل تعلیمات او است، مسیحیان همیشه سخنان او را محترم و مقتدر می‌شمارند. هنگامی که عیسی بر روی زمین می‌زیست، ادعا نمود که تنها سخنان پدرش که او را فرستاده است، بر زبان می‌آورد (یوحنا ۷:۱۶). در انجیل متی می‌خوانیم:

«و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان» (متی ۲۹:۲۸:۷).

نظر او راجع به تعلیماتش چنین بود، «آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود» (مرقس ۱۳:۳۱). سخنانی که عیسی به زبان می‌آورد در روز آخر انسان را داوری خواهد نمود (یوحنا ۱۲:۴۸). تمام این موارد زینت‌هایی برای آراستن کتاب مقدس و همچنین بدین منظور نمی‌باشند که سخنان عیسی را به نحوی معتبرتر از بقیه کتاب مقدس جلوه دهند.

سخنان خدا از زبان انبیا و رسولان و با وساطت روح القدس، محتوای کتاب مقدس می‌باشند. با این وجود تعلیمات عیسی به خاطر جایگاه منحصر به فرد او به عنوان پسر یگانه خدا، از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشند. اگر او خداوند ما

است، ما نیز باید تعلیماتش را راجع به کتاب مقدس قبول کنیم و دیدگاه او نسبت به کلام خدا، دیدگاه ما باشد.

پذیرش کتاب مقدس توسط مسیح

گاهی اوقات می‌شنویم کسانی که بسیار نزدیک به خداوند سلوک می‌کنند، کسانی که گفتار و رفتارشان توسط کتاب مقدس اشباع شده است، «مردم کلام» نامیده می‌شوند. براساس نوشته‌های اناجیل. عیسی بهترین نمونه از چنین کسانی بود. ممکن است برخی تصور کنند که چون عیسی پسر خدا بود و سخنان پدر آسمانی‌اش را بر زبان می‌آورد، کم‌تر از کتاب مقدس استفاده می‌نمود. ولی با نگاهی به زندگی و رسالت او، عکس چنین تصویری، معلوم می‌شود. در هر موردی می‌خوانیم که عیسی از کتاب مقدس نقل قول می‌کرد و در تعلیمات خود به مندرجات کتاب مقدس، اشاره می‌کرد و زندگی شخصی او تابع قدرت و اعتبار کتاب مقدس بود.

۱- عیسی بارها از کتاب مقدس استفاده می‌نمود - سخنان عیسی خواه در کشمکش خود با شیطان، در زمان تجربه‌اش در بیابان، خواه در دادن تعلیمات به انبوه شنوندگان و یا تربیت شاگردانش، همراه بود با نقل قول‌هایی از کتاب عهد عتیق.

مندرجات عهد عتیق در دعا، حتی زمانی که بر صلیب درد می‌کشید، بر زبانش جاری می‌شد. اندیشه او چنان اشباع شده با آیات کتاب مقدس بود که از آنها برای بیان احساسات خود استفاده می‌نمود.

اندوه داود، در قرن‌ها پیش، آنگاه که عیسی بر روی صلیب فریاد برآورد، «پدر، پدر چرا مرا ترک کردی» (متی ۲۷: ۴۶). بیانگر عذاب او بر روی صلیب بود.

به همین ترتیب، ایمان او در سخنان سراینده مزامیر متجلی شد: «روح خود را به دست تو می‌سپارم» (مزامیر ۵:۳۱؛ لوقا ۴۶:۳۳).

عیسی حتی پس از صعودش به آسمان، کتاب مقدس را می‌کاوید. در کتاب مقدس ترجمه کینگ جیمز ۳۷۷۹ آیه فقط در اناجیل چهارگانه وجود دارند براساس نظریه گراهام اسکورجی (Graham Scroggie)، ۱۹۳۴ عدد از این آیات چه در کل و چه در جزء مرتبط با سخنان مسیح می‌باشند. از این ۱۹۳۴ آیه تقریباً ۱۸۰ آیه یا $\frac{1}{11}$ از این آیات شامل تعلیمات، نقل قول‌ها و یا اشاره به عهد عتیق می‌باشند.

علاوه بر آن ارجاعات خداوند از عهد عتیق سراسر سیمای تاریخی آن را دربرمی‌گیرد. مسیح در اشاره به افراد و وقایع بسیار در عهد عتیق، به خلقت انسان و تشکیل ازدواج در عهد عتیق (متی ۱۹:۶-۷)، مرگ هابیل (متی ۲۳:۳۵)، روزگار نوح (متی ۲۴:۳۷)، ویران شدن سدوم (لوقا ۱۷:۲۹)، ابراهیم (یوحنا ۸:۵۶)، تجلی خدا در بوتهٔ فروزان (مرقس ۱۲:۲۶)، زندگی داود (متی ۱۲:۳)، رسالت الیاس (لوقا ۴:۲۵) و شهادت زکریای نبی (متی ۲۳:۳۵)، اشاره نموده است. مورد جالب توجه اینست در آخرین موردی که از این اشارات ذکر کردیم، مسیح فرموده است، «تا همهٔ خون‌های صادقان که بر زمین ریخته شد ... ازخون هابیل صدیق، تا خون زکریا...» براساس ترتیب کتب در عهد عتیق در دوران عیسی، کتاب پیدایش در صدر و تا آنجا که می‌دانیم دو کتاب تواریخ ایام، در آخر قرار داشته‌اند، بنابراین عیسی در ارجاعات خود به عهد عتیق، سراسر کتاب مقدس را در اشاره به مرگ هابیل تا زکریا پوشش داده است. نشانه مشابه دیگری از چنین احاطه‌ای در اشاره او به «تورات موسی و صحف انبیا و زبور» (لوقا ۴۴:۲۴) می‌باشد. در آن روزگار عهد عتیق به سه بخش بزرگ تقسیم می‌شد: شریعت، نبوت و نوشته‌ها. مزامیر

اولین بخش این نوشته‌ها بودند. بنابراین عیسی در اشاره خود به «کتب» (آیه ۴۵) این سه بخش را در نظر داشته است.

در جای دیگر عیسی به کتاب مقدس در قالب «تورات» و «صحف انبیا» اشاره نمود (متی ۱۷:۵).

۲- نفی نقدهای مدرن توسط عیسی - بسیاری از اساتید جدید قبول ندارند
 که موسی نویسنده پنج کتاب اولیه کتاب مقدس که اکثراً آن را «تورات» می‌نامند بود، باشد. با این وجود عیسی بارها به نوشته شدن این کتابها توسط موسی، اشاره نموده است. او تقریباً ۲۴ بار متذکر شده است که موسی تورات را نوشته است و ۱۶ بار از تورات نقل قول نموده است. او به روشی در یوحنا ۱۹:۷ فرموده است، «آیا موسی تورات را به شما نداده است؟»

این محققین می‌گویند که رساله اشعیای نبی را دو یا (چند نفر) نوشته‌اند و می‌گویند فصول ۱-۳۹ این رساله توسط یک نفر و فصول ۴۶ - ۶۶ توسط نفر دوم یا «اشعیای ثانی» نوشته شده است. اما عیسی ضمن نقل قول از سراسر رساله اشعیای نبی، آن را نوشته اشعیا دانسته است. در یک نمونه خاص عیسی هم از فصل ۵۳ و هم از فصل ۶ اشعیا نقل قول و هر دو را منتسب به اشعیا دانسته است (یوحنا ۱۲:۳۸-۴۱).

بعضی از وقایع اعجازانگیز عهد عتیق، مخصوصاً وقایع اولین فصل کتاب پیدایش، بسیاری را مرعوب نموده است. به هر حال عیسی آنها را از نظر تاریخی پذیرفته است. براساس فرموده خداوند ما، خدا آدم و حوا را آفرید (متی ۱۹:۴)، قابیل و هابیل وجود داشته‌اند (لوقا ۱۱:۵۱) و در زمان نوح طوفانی بزرگ اتفاق افتاده است (متی ۲۴:۳۸).

عیسی واقعیت ویرانی سدوم را توسط آتش و گوگرد و داستان همسر لوط را تأیید نموده است (لوقا ۱۷: ۲۹-۳۲). عیسی معجزات الیاس (لوقا ۴: ۲۵-۲۶) و حتی داستان یونس و نهنگ بزرگ را، تأیید نموده است (متی ۱۲: ۴۰). بنابراین می‌توانیم بگوئیم حتی یک نمونه از سخنان عیسی دال بر عدم اعتبار و اقتدار مندرجات عهد عتیق، وجود ندارد.

۳- متابعت شخص عیسی از کتاب مقدس - احترام عیسی برای کتاب مقدس، فقط در تعدد اشارات او به عهد عتیق، تجلی نمی‌یابد، بلکه در متابعت شخصی‌اش از اقتدار عهد عتیق. آنچنانکه یعقوب فرموده است، عیسی تنها یک «شنونده» و یا «گوینده» نبود، بلکه کلام خدا را انجام می‌داد (یعقوب ۱: ۲۲-۲۳). عیسی در تجربه‌اش، در بیابان در مقابل شریک مقاومت نمود. عهد عتیق خلاف آنچه را که شیطان از عیسی می‌خواست، به او فرمان داد و عیسی اطاعت نمود. کارهایی که عیسی انجام می‌داد بارها با واکنش خصمانه رهبران دینی مواجه و او را محکوم به نقض شریعت موسی می‌نمودند ولی پاسخ عیسی به آنها همیشه یکسان بود. اگر آنها معنی واقعی شریعت را می‌دانستند، متوجه می‌شدند که او یک مرد قانون‌شکن نیست (یوحنا ۷: ۲۱). این مشکلات ناشی از این بود که رهبران دینی آن روزگار «به تقلید خود حکم خدا را باطل» نموده بودند (متی ۱۵: ۶).

اطاعت کامل عیسی از عهد عتیق در آنجا تجلی یافت که برای تحقق اراده خدا، رنج و مرگ را به جان خرید.

او اطاعت خود را از وظیفه‌ای که پدر به او داده بود و لازمه تکامل کلام خدا بود، تعریف نمود. او می‌بایست «به اورشلیم» برود و «با گناهکاران محسوب» شود، چونکه چنین مراحل لازم بود تا آنچه را که «به زبان انبیا درباره پسر

انسان نوشته شده» بود، انجام پذیرد (لوقا ۱۸:۳۱-۳۳ و ۳۷:۲۲).

بدین ترتیب حتی گرچه عیسی مکاشفه تازه‌ای از پدر آورد، اما کاملاً مطیع سخنانی بود که خدا از پیش در عهد عتیق گفته بود. این سخنان در مورد او کاملاً هماهنگ با گفتار و کردار او بود و می‌بایست تماماً تحقق یابند (متی ۵:۱۷).

استفاده مسیح از کتاب مقدس

مسیح نه تنها با کتاب مقدس آشنا بود، بلکه فکر او از حقایق کتاب مقدس اشباع شده بود، و به طور مرتب در طی رسالتش از آیات عهد عتیق استفاده می‌نمود. هرگاه که او به عهد عتیق مراجعه می‌کرد به عظمت و ارزش آن و حقانیت مطلق آن در هر موردی، تأکید می‌نمود.

۱- کتاب مقدس اساس تعلیمات او بود - علیرغم این حقیقت که عیسی مکاشفه را از پدر یافته بود، بیشتر تعلیمات او در رابطه با اصول بنیادی و طبیعی براساس آیات عهد عتیق بود. اعلام ملکوت خدا توسط او برگرفته شده از نبوت‌های عهد عتیق و مخصوصاً صحیفه دانیال بود (متی ۴:۱۷؛ دانیال ۲:۶۴). عیسی در گفتگوش با نيقوديموس به حقیقت تولد تازه اشاره نمود و تصریح کرد که حزقیال نبی و دیگر انبیا در مورد تولد تازه سخن گفته‌اند (یوحنا ۳:۵؛ حزقیال ۳۶:۲۵-۳۷).

عیسی در رابطه با مسئله طلاق، براساس الهیات و داستان پیدایش، پاسخ داد. خدا انسان را زن و مرد آفرید و هر دو در ازدواج یکی می‌شوند. این تعلیمات براساس عهد عتیق و اراده خدا است (متی ۱۹:۴-۶).

عیسی در فرصت دیگری شناخت خود را از وظیفه نهایی انسان در مقابل خدا، براساس سفر تثنیه ۶:۵، خلاصه نمود: «پس بیهوّه خدای خود را به تمامی جان و

تمامی قوت خود محبت نما» (متی ۲۲:۳۷). حتی قانون به اصطلاح طلائی اخلاقی که می‌گوید «آنچه را که به خود نمی‌پسندی، به دیگران مپسند»، را عیسی جوهر «شریعت و انبیا» نامید.

عیسی سخنانی که اشعیای نبی چندین قرن پیش در مورد مردم روزگار خود گفته بود نیز، منتسب به کاتبان و فریسیان قرن اول میلادی نمود:

«این قوم به زبان‌های خود به من تقرّب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا احکام مردم را به منزله فرایض تعلیم می‌دهند» (متی ۱۵: ۱ - ۹، نقل قول از اشعیا ۱۳:۲۹).

عیسی بعضی اوقات جمله یا فکری جزئی بنا بر شرایط آن روزگار بیان می‌فرمود. عیسی از عبارت «گوسفند بدون شبان» که بارها در عهد عتیق آمده است و بسیار متناسب با مردم روزگار خودش بود، استفاده نمود (متی ۹: ۶؛ اعداد ۲۷: ۱۷؛ حزقیال ۳۴: ۵). عیسی در مورد غصب جایگاهی که شایسته انسان نیست و نشستن در جایی که شایسته او است، هشدار داد (لوقا ۱۴: ۷-۱۱)، و این حقیقتی است که سلیمان در کتاب امثال ۶: ۲۵-۷ بدان اشاره نموده است. عیسی در مورد تداوم فقر براساس بیانیه مستقیم سفر تثنیه ۱۱: ۱۵، سخن گفت.

در این مورد به موقعیت‌های فراوانی می‌شود اشاره کرد، ولی ذکر این چند مورد برای نشان‌دادن اینکه عیسی عهد عتیق را منبعی غنی برای تعلیمات خود می‌دانست، کافی است و حتی مهم‌تر اینکه او ادعا نمود که نه از جانب خود، بلکه کلماتی که بر زبان می‌آورد، از جانب پدر است (یوحنا ۸: ۲۸؛ ۱۲: ۵۰). بنابراین عهد عتیق را می‌توان رهنمود خاص پدر، نامید.

مهم‌تر از تمام این موارد، عیسی از عهد عتیق برای نشان دادن ماهیت و رسالت خودش در این جهان، استفاده نمود. ما قبلاً دیدیم که عیسی چگونه بعد از برخاستنش از مردگان، کانون اصلی عهد عتیق را در رابطه با موادی در ارتباط با خودش به شاگردانش آموخت، ولی مدتها قبل از این جریان او به تکمیل شدن کتاب مقدس در خودش اشاره کرده بود، و فرمود:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم» (متی ۵: ۱۷).

مأموریت یحیی تعمیددهنده که پیشگام عیسی بود تکمیل نبوت اشعیای نبی بود مبنی بر اینکه پیام‌آوری فرستاده خواهد شد تا راه را برای خداوند، آماده سازد (متی ۱۰: ۱۱). عیسی رسالت خود را در ناصره با گشودن تومار در کنیسه و خواندن اشعیا ۶۱: ۱، شروع نمود:

«روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم» (لوقا ۴: ۱۸).

و سپس اعلام کرد که این نبوت در او تحقق یافته است (آیه ۲۱). در موقعیت دیگر، وقتی که شاگردان عیسی از او پرسیدند که آیا او واقعاً همان کسی است که قرار است بیاید، عیسی هویت واقعی خود را با اشاره به معجزاتی که انجام می‌داد و تحقق نبوت اشعیای نبی در مورد مسیحا و زمان آمدنش، به آنها نشان داد (متی ۱۱: ۱-۶، و رجوع کنید به اشعیا ۴۵: ۳-۶). عیسی در هیچ کجا جز در واقعه جلجتا، نمی‌توانست به درستی اعمال خود را

در تحقق نبوت‌های عهد عتیق، بیان کند. او در اطاعت از نیّات خدا، آنچنان که در کتاب مقدس آمده است، سلوک نمود. در این اطاعت در ضمن اعلام کرد که او کتاب مقدس را کامل گردانیده است. این ادعا در پایان شکنجه‌اش به روی صلیب، اثبات گردید. او قبلاً جریان تسلیم شدن و دستگیر شدن و جداشدن خود را از شاگردان و مرگ خود را اعلام نمود که تا کتاب مقدس تکمیل شود، ولی هنوز هم تا آخرین لحظه زندگیش نگران بود که آیا این نبوت‌ها در مورد او تحقق می‌یابد یا نه! انجیل یوحنا نوشته است که:

و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود،
گفت: «تشنه‌ام» (یوحنا ۱۹: ۲۸).

حتی نبوت سراینده مزامیر در مورد اینکه خادمان رنجبر خدا نوشیدنی ناگوار را از خدا می‌گیرند، در رنج‌های او تحقق یافت و گفت: «تمام شد و سر خود را پایین آورده، جان بداد» (یوحنا ۱۹: ۳۰). وقتی آنچه را که عهد عتیق راجع به او پیشگوئی کرده بود، کامل شد، رسالتی را که پدر برای نجات ما بدو بخشیده بود، تمام کرد.

۲- آخرین درخواست در مباحثه - تعلیمات عیسی مغایر با بیشتر تعالیم دینی روزگار خودش بود، و اکثراً توسط کسانی که تعلیمات او را می‌شنیدند، به چالش کشیده می‌شد. بعضی مواقع عیسی می‌خواست چشمان آنها را با طرح سؤالاتی ژرف، بر حقیقت بگشاید. عیسی در مواجهه با مخالفانش به کتاب مقدس به عنوان قدرت نهائی خودش متوسل می‌شد. عیسی در تمثیل تاکستان داستانی بیان کرد که به روشنی وجدان شنوندگان را که او را به عنوان پسر خدا قبول نداشتند (لوقا ۱۶: ۱۷)، به درد آورد.

در این مثل نتیجه طرد پسر صاحب باغ این شد که باغ از یهودیان بی‌ایمان گرفته شد و به کسانی داده شد که پیام خدا را پذیرفته بودند. اما شنوندگان فریاد زدند «حاشا» هرگز چنین واقع نخواهد شد (آیه ۱۶). عیسی با توجه به عهد عتیق در پاسخ گفت، «سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است» (آیه ۱۷). عهد عتیق در این لحظه مناسب با شرایط عیسی سخن گفت، چونکه کتاب مقدس مطلقاً قدرتمند است و ایراد آنها را منتفی می‌ساخت.

رقبای عیسی اکثراً در صدد بودند که او را با طرح سؤالاتی زیرکانه، به دام اندازند. یک روز صدوقیان که رستاخیز را قبول نداشتند، به این فکر افتادند که فرضیه رستاخیز را با مثالی از زنی که با هفت برادر ازدواج کرده بود، رد کنند و گفتند در روز قیامت آن زن به کدام برادر تعلق خواهد گرفت؟ (متی ۲۲:۲۳-۳۳). عیسی پاسخ آنان را چنین داد، «گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته‌اید» (آیه ۲۹) و درسی کوتاه از عهد عتیق به آنان آموخت:

زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند بلکه مثل ملائکه
خدا در آسمان می‌باشند. اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که
خدا به شما گفته است، من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟
خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است» (متی ۲۲:۳۰-۳۲).

این مباحثه با این بیانیه از خدا به پایان رسید: «من هستم»، اما ابراهیم، اسحاق و یعقوب دیگر از این جهان رفته‌اند، ولی خدا هنوز خدای آنهاست و اثبات نمود که زندگی پس از مرگ و قیامت وجود دارد. جالب توجه اینکه آن طور که عیسی فرمود خدا در عباراتی سخن گفت که «خوانده» می‌شد.

در فرصتی دیگر وقتی فریسیان عیسی را در مورد کارهای شاگردانش در

روز سبت به چالش کشیدند، عیسی پاسخ ایراد آنها را چنین به زبان آورد: «آیا در تورات نخوانده‌اید؟...» (متی ۵:۱۲). خطای آنها فقط غفلت از تورات نبود، بلکه قصور آنها عدم درک معنی واقعی تورات بود. بنابراین خداوند به آنها توصیه نمود، اگر این معنی را درک می‌کردید که «رحمت می‌خواهم نه قربانی»، بی‌گناهان را مذمت نمی‌کردید» (آیه ۷ به نقل از رساله هوشع نبی ۶:۶)

عیسی بارها و بارها در بحث با مخالفان خودش از عهد عتیق به عنوان رأی نهائی‌اش، استفاده نمود. حتی وقتی با اتهام جدی کفرگویی مواجه شد، پاسخ او این بود «آیا در تورات شما نوشته نشده است؟...» (یوحنا ۱۰:۳۴). استفاده درست از عهد عتیق، قابل انکار نیست، و برای مخالفانش کافی بود که بدانند عهد عتیق چنین گفته باشد، تا بپذیرند.

تعلیمات روشن مسیح از عهد عتیق

مسیح شخصاً به عهد عتیق برای هدایت و خدمت به دیگران، اطمینان مطلق داشت. هیچ‌کس نمی‌تواند چنان اعتمادی به کتاب مقدس داشته باشد، جز آنکه ایمان داشته باشد که سخنان خدا می‌باشند.

واقعیت اینست که ما استدلال زیادی در رابطه با ماهیت کتاب مقدس، توسط عیسی نیافته‌ایم، چون معاصران او هرگز در مورد اعتبار عهد عتیق از او چیزی نپرسیده بودند، چونکه آنها نیز نگرش والایی نسبت به عهد عتیق داشته و ایمان داشتند که مکتوب مقدسی است. به هر حال در بعضی از تعلیمات پراکنده عیسی، چندین بیانیه ساده درباره عهد عتیق وجود دارند که حاکی از شناخت او از ماهیت این کتاب است. در این جا به بعضی از مهم‌ترین آن تعلیمات اشاره می‌کنیم.

۱- متی ۵:۱۷-۱۸- چونکه عیسی مذهب رسمی بسیاری از هم عصران خود را

زیر سؤال برده بود، متهم بود به عدم توجه به کتب عهد عتیق و عصیان در مقابل فرامین آن. او در پاسخ به این اتهام با چنان کلماتی پاسخ داد که حاکی از دیدگاه او نسبت به این کتاب بود:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود» (متی ۵: ۱۷-۱۸).

عیسی با استفاده از عبارات «تورات» و «صحف انبیا»، به تمام نوشته‌های عهد عتیق اشاره نمود. او فرمود که این نوشته‌ها به آینده می‌نگرند، به آن زمانی که طرح خدا تحقق یابد. هر آنچه که این آیات می‌گویند مطلقاً درست و باید تماماً تحقق یافته و در تائید دیدگاهش حتی به همزه یا نقطه که کوچک‌ترین حروف در الفبای عبرانی می‌باشند، اشاره نمود.

بنابراین عیسی با این سخنان اعتبار مطلق عهد عتیق را حتی در جزئی‌ترین مطالب آن اعلام می‌کند. بعضی از این رسالات نظیر آنهایی که به تشریح نظم قربانی کردن پرداخته‌اند، در عیسی مسیح تحقق یافتند، اما به عنوان کلام خدا در عهد عتیق باقی مانده‌اند.

۲- یوحنا ۱۰: ۳۴-۳۶- یکی از قدیمی‌ترین بیانات در رابطه با ماهیت کتاب مقدس یافت می‌شود در دفاع مسیح از ادعای خدائی خودش. مسیح در پاسخ به اتهام کفرگوئی ارجاع جالبی به عهد عتیق نمود:

«آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که

کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویند کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟» (یوحنا ۱۰:۳۴-۳۶)

استدلال مسیح این بود که «اگر کتاب مقدس داوران اسرائیل را که انسان بودند، "خدایان" نامیده است، بی‌آنکه کفری گفته باشد، پس چگونه شما مرا که مدعی هستم که پسر خدا می‌باشم، به کفرگوئی متهم می‌کنید؟»
وقتی که عیسی با قطعیت اعلام کرد بزرگتر از داوران عهد عتیق و پسر خدا است، از این آیه از مزامیر برای رفع اتهام فوری کفرگوئی استفاده نمود تا بتواند فرصتی به مخالفان خود بدهد تا بیشتر در مورد حقیقت ادعایش تفکر کنند (آیات ۳۷-۳۸).

به هر حال، اوج این بحث‌ها اینست که عهد عتیق «محو» نخواهد شد. نقل قول عیسی از «خدایان» از مزامیر ۶:۸۲ است، که عیسی در قالب عبارت «تورات» از آن استفاده نمود (آیه ۳۴) تا نشان دهد که نه تنها فرامین را در عهد عتیق، بلکه تمامی عهد عتیق را معتبر می‌داند. او این عبارت مترادف را در قالب «تورات» توضیح و اعلام کرد که عهد عتیق محو نشدنی است.

عبارت «محو»، معمولاً برای بیان از بین رفتن قدرت فرامین و در نتیجه منسوخ شدن آن، به کار می‌رفت.

عیسی تعلیم داد که عهد عتیق دارای ماهیتی است که غیرممکن است محو و منسوخ شود و هر کلمه آن معتبر است.

۳- متی ۴:۱۹ آخر - یکی از بخش‌های دیگر عهد جدید، هر چند که مستقیماً ربطی به ماهیت کتاب مقدس ندارد، بلکه بیانگر برداشت مسیح از عهد عتیق است.

عیسی در بحث خود درباره ازدواج از سفر پیدایش ۲:۲۴، نقل قول نمود. وقتی ما این آیات را در سفر پیدایش بخوانیم، ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که رهنمودی از موسی است و دارای منشاء نگارش انسانی است، نه کلام مستقیم خدا.

به هر حال عیسی این آیه را با خدا مرتبط می‌سازد و می‌گوید، «مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید...؟» این جمله یا آیه از آن سبک آیه‌ها نیست که با عبارت «خداوند چنین می‌گوید» شروع شده باشد. هر عبارتی در عهد عتیق سخن خدا است، هر چند که از زبان انسان صادر و مکتوب شده باشند.

دیدگاه ما نسبت به تعلیمات مسیح

عیسی دیدگاه والائی نسبت به عهد عتیق داشت. عهد عتیق از نظر او کلام الهامی خدا بود. بسیاری از منتقدان لیبرال عهد عتیق که ارزش کمتری برای آن قائل می‌باشند، اعلام می‌دارند که عیسی به کتاب مقدس بی‌خطا ایمان داشته است. توضیحات چندی برای اینکه چرا آنان در عین حال کتاب مقدس را به عنوان کتابی ارزشمند نفی می‌کنند، و در ضمن می‌گویند عیسی به کتاب مقدسی معتبر ایمان داشت، وجود دارند.

عده‌ای بر این باورند که عیسی خود را با باورهای معاصرانش تطبیق داد. او به نفوذ و اعتبار کتاب مقدس به دلیل اینکه شنوندگان تعلیماتش ایمان داشتند که کتاب مقدس الهامی است، استناد می‌نمود، ولی خودش معتقد نبود. چنین تعریفی حداقل به دو دلیل درست نیست. اول اینکه مندرجات انجیل این را روشن ساخته است که عیسی از چالش با معاصران خود، آنگاه که با دیدگاه آنان موافق نبود،

باز نمی‌ایستاد. پس به چه دلیل او می‌بایست به قول معروف با خطاهای کتاب مقدس، خود را تطبیق دهد؟ دوم اینکه، از آنجا که عیسی باور داشت که خودش و رسالتش تحقق پیشگوئی‌های عهد عتیق است، ولی در عین حال باور داشته باشد که عهد عتیق صرفاً نوشته‌های انسانی پر از خطاست، غیرممکن است.

برخی دیگر در رابطه با تعالیم عیسی می‌گویند که وقتی او انسان شد، شناخت و آگاهی محدود شد. این محدودیت شامل امکان ایده‌های اشتباه می‌شد. چنین اتهامی پاسخ‌های زیادی دارد، ولی تنها دو پاسخ برای این اتهام، کفایت می‌کند. اول اینکه محدودیت الزاماً شامل خطا نیست. اگر عیسی در مورد کتاب مقدس که تعلیمات خود را براساس آن قرار داده بود، اشتباه می‌کرد، پس دیگر مشکل بتوان به او اعتماد نمود و دیگر تعلیمات او، برای ایمانداران فاقد ارزش می‌بود. شهادت اچ. سی. جی. مول در رابطه با این موضوع را باید هر شخص مسیحی ارزیابی کند. اسقف مول در رابطه با مسیح می‌نویسد، «او مطلقاً به کتاب مقدس اعتماد داشت، هر چند که این کتاب حاوی معماهای پیچیده‌ای است، من نه با چشم بسته بلکه با احترام تمام به این کتاب به خاطر دیدگاه مسیح نسبت به آن، اعتماد تام دارم.»

(John BattersbyHarford and Frederick Charles Mac Donald, The Life of Bishop Moule. London: Hodder and Stoughton, 1922, P.138).

۷

کتاب مقدس الهامی و بدون خطا است

آیا تمام قسمت‌های کتاب مقدس به طور مساوی الهام شده‌اند؟ آیا تک‌تک کلمات کتاب مقدس، الهامی می‌باشند؟ آیا تعلیمات کتاب مقدس از الهام بدین معنی است که کتاب مقدس بدون خطاست؟ این سؤالات در رابطه با ماهیت کتاب مقدس مطرح و کانون مباحثات می‌باشند. بررسی کوتاهی از تاریخ فرضیه الهام از زمان عهد جدید، به ما کمک می‌کند تا موضع کلیسا را راجع به کتاب مقدس درک کنیم.

الهام جامع شفاهی

عیسی و نویسندگان کتاب مقدس نگرش مثبتی نسبت به الهامی بودن کتاب مقدس، به مفهوم الهام جامع شفاهی، داشتند. تفسیرهای مختلفی از این موقعیت را توسط اساتید کتاب مقدس می‌خوانیم. چارلز هودج استاد الهیات، الهام را در عبارت «نفوذی از روح القدس در افکار برخی افراد برگزیده که آنها را برای انتقال بدون خطای فکر و اراده خدا، آماده می‌سازد»، تعریف نموده است.

بنیامین بی. وارفیلد شاید که احتمالاً می‌توان او را بزرگترین مدافع الهامی بودن کتاب مقدس در قرن گذشته، نامید، الهام را اینگونه تعریف نموده است: «نفوذی ماورای طبیعی بر نویسندگان کتاب مقدس توسط روح خدا است که بدان

وسیله نوشته‌های آنان دارای ارزش الهامی می‌شود.» کنترل روح القدس در الهام کتاب مقدس، خطاناپذیر بودن آن را تضمین می‌نماید. اشخاص خاصی به طریقی ماوراءالطبیعی و تحت نفوذ روح القدس کلام خدا را، بدون خطا در نسخه‌های اولیه نوشتند. این فرضیه شامل دو حقیقت مهم است: (۱) دامنه الهام و (۲) مراحل الهام.

۱- دامنه الهام - دامنه الهام در عبارت جامع و شفاهی تعریف شده است. منظور از عبارت جامع اینست که سراسر کتاب مقدس، الهامی است و تمامی کتاب مقدس حاصل دمیدن خدا است. به هر حال ممکن است کتاب مقدس، کتابی دنیائی به نظر برسد. منظور ما این نیست که بگوئیم تمامی کتاب مقدس در یک سطح، الهامی می‌باشند. مثلاً بخش‌های خاصی از کتاب تواریخ ایام، مانند رساله به رومیان متمرکز بر ایمان مسیحی نمی‌باشند، ولی آنها هم در سطح پایین‌تری الهامی می‌باشند. ما می‌توانیم کتاب مقدس را با بدن خود مقایسه کنیم. بخش‌هایی از بدن ما اهمیت قلب را ندارند، اما در هر حال بخش‌های زنده‌ای از بدن ما می‌باشند. به همین ترتیب بخش‌های متفاوت کتاب مقدس وظایف متفاوتی انجام می‌دهند، بعضی نسبت به بقیه، مادون‌تر می‌باشند، اما همه آنها یک کلیت سازمان یافته می‌باشند. الهام جامع یعنی تمامی کتاب مقدس شامل درجه خاصی از الهام می‌باشند. بعضی از مندرجات آن مکاشفه مستقیم خدا می‌باشند، در حالی که در بخش‌های دیگر نظیر نوشته‌های شجره‌شناسی، بدیهی است که نویسندگان برای نوشتن آنها به اسناد تاریخی دسترسی داشته‌اند. اما این تفاوت در سطح الهام تفاوت در الهام نیست. الهام به سخنان مکتوب اطلاق می‌شود. الهام کتاب مقدس است، نوشته‌های مقدس است که پولس آن را، دمیدن خدا، نامیده است (دوم تیموتاوس ۱۶:۳).

چنین مفهوم جامعی از الهام در دیدگاه عیسی و نویسندگان کتاب مقدس، بدیهی است. آنها تمایزی بین بخش‌های الهامی و نیمه الهامی کتاب مقدس قائل نبودند، و تمامی کتاب مقدس را تماماً به عنوان الهامی باور داشتند.

انکار الهام جامع کتاب مقدس مستلزم داوری است، مبنی بر اینکه الهام چه هست و چه نیست. چنین داوری‌ای جایی در کتاب مقدس ندارد و موجب محدودیت کتاب مقدس در کلیسا می‌شود، ولی قدرت نهائی آن موکول می‌شود به کنجکاوی منتقدینی که آن را نیمه الهامی تصور می‌کنند.

جی. سی. رایل اسقف لیورپول و نویسنده قرن نوزدهم به نتیجه خطرناک

چنین تصویری اشاره نموده است:

اگر ما هرگونه شکی به الهام جامع هر بخشی از کتاب مقدس وارد آوریم، کلام خدا را دروغ انگاشته‌ایم. چنین شکی نه تنها چشمه، بلکه سرچشمه را مسموم می‌کند. هرگونه شکی در این مورد اساس دینی ما را به خطر می‌اندازد. هرگونه شکی در این مورد به منزله خزیدن کرمی در ریشه الهیات است، و بدین وسیله اجازه داده‌ایم که کرم ریشه را بجود، و اگر شاخه‌ها و برگ و میوه رفته‌رفته فاسد شوند، نباید تعجب کنیم. من می‌دانم که کلیت موضوع الهام، مشکل است، اما آنچه که می‌خواهم بگویم علیرغم پاره‌ای از مشکلات که شاید نتوانیم آنها را حل کنیم، تنها زمینه سالم و قابل دفاع اینست که بر این فرضیه پایدار باشیم که هر فصل و هر آیه و هر کلمه‌ای در کتاب مقدس، توسط خدا، الهام شده‌اند. ما نباید این اصل بزرگ الهیات را صرفاً بدین جهت که ظاهراً نمی‌توانیم آن را هضم کنیم، منکر شویم.

منظور از اینکه الهام کتاب مقدس جامع است، اینست که هر کلمه‌ای از آن الهامی است. انبیا کسانی بودند که خدا کلام خود را در دهان آنان نهاد (ر.ک. ارمیا ۹:۱). پولس رسول از کلماتی سخن می‌گوید که روح القدس به انسان می‌آموزد (اول قرنتیان ۲:۱۳). کلمات کتاب مقدس، سخنان خدا تلقی شده‌اند. (ر.ک. متی ۱۹:۴-۵). در چندین مورد بحث عیسی و سایر نویسندگان کتاب مقدس مبتنی بر کلمات خاصی از کتاب مقدس بوده است. عیسی با استفاده از عبارت «خدایان» در مزامیر به عنوان کلیدی برای محکوم کردن کسانی که او را به کفرگوئی متهم نموده بودند، استفاده نمود (یوحنا ۱۰:۳۴-۳۵). وعده خدا در سفر پیدایش به «نسل» ابراهیم است، نه «نسل‌ها» و این مورد مهمی در بحث پولس با غلاطیان بود (غلاطیان ۳:۱۶).

جدا از این نشانه‌های کتاب مقدسی که قطعی به نظر می‌رسند، در واقع هیچ راه دیگری برای اینکه بدانیم کتاب مقدس الهامی است، وجود ندارد، جز اینکه بپذیریم الهامی جامع است، یعنی هر کلمه‌اش الهامی است. سخن گفتن از تفکرات الهامی، و نه سخنان، غیرممکن است. افکار از کلمات شکل گرفته و در کلمات بیان می‌شوند. مفهوم درست یک بیانیه مستقیماً در استفاده از کلام است. غالباً چنین استدلال می‌شود که تمرکز روی کلمات در کتاب مقدس موجب از دست دادن خاصیت روحانی تفکرات می‌شود. اما آنچنانکه در یک ساور می‌گوید، «روح تفکر توسط کلمات منتقل می‌شوند.» «می‌شود که کلمه را، اندام فکر نامید، که به فکر جان می‌بخشد، بنابراین اگر کلمه نامفهوم باشد، فکر هم نامفهوم است همه چیز مه‌آلود و بی‌روح می‌شود. بنابراین گفتن، "روح بدون کلمه" معادل "کلمه بدون روح" است. است و آن کلمه‌ای بی‌روح (بی‌معنی) است.» عیسی نیز همین مهم را در نظر گرفت.

او در مورد سخنان خود فرمود، «کلامی که من به شما می‌گویم روح و حیات است» (یوحنا ۶: ۲۳). چارلز اسپورجیون، این مورد را در کلامی موجز به خوبی بیان نموده است، «ما قانع شده‌ایم و ایمان داریم که هر کلامی در کتاب مقدس الهام شفاهی روح‌القدس است. در واقع ما ایمان داریم؛ هیچ نوع الهامی دیگر وجود ندارد. اگر کلمات را از ما بگیرند مفهوم دقیق جمله از بین می‌رود.»

وقتی ما از هر کلمه در کتاب مقدس در قالب «الهامی» سخن می‌گوئیم، باید تسریح کنیم که مخصوصاً به نسخه‌های اولیه کتاب مقدس و یا نویسندگان آن‌ها اشاره می‌کنیم. ما هیچ‌یک از نوشته‌های اولیه باقیمانده، از کتاب مقدس را در اختیار نداریم. کتاب‌های مقدس کنونی رونوشتی از نسخه اصلی می‌باشند. تعداد فراوانی از این رونویس‌ها و دقتی که نویسندگان در نسخه‌برداری نموده‌اند (باتوجه به مدارک تاریخی)، اساتید را قادر ساخته است تا از طریق دانش نقد متون ادبی، به رونویس‌هایی بسیار نزدیک به نسخه اصلی دست یابند. مطمئناً تفاوت‌هایی اندک وجود دارند که هنوز نتوانسته‌ایم به معادل دقیق آنها را در نسخه اصلی دست یابیم. بنابراین اگر بخواهیم از نظر فنی صحبت کنیم باید بگوئیم کتاب مقدس کنونی ما، مادام که پیام شفاهی نوشته اصلی را توسط مردانی که توسط خدا برگزیده شده بودند، برساند، الهام جامع می‌باشد.

۲- مراحل الهام - ماهیت دقیق مراحل الهام، حتی باتوجه به کارهای متعددی

که خدا در انسان انجام داده است، هنوز هم یک راز است. اینکه چگونه خدا انسان را از نو متولد می‌سازد و سپس کاری در دل انسان انجام می‌دهد تا یک ایماندار شبیه پسرش شود، موردی ناشناخته است. قطعاً ما همیشه از چنان تحولات درونی خود، آگاه نیستیم. ما ایمان داریم که خدا، هر چند که ما نیز در کاریم، با ما

برای تحقق اراده‌اش کار می‌کند. پولس رسول از ارتباط انسان و عمل خدائی، آنگاه که ایمانداران فیلیپه را اندرز می‌داد سخن گفت، «نجات خود را به عمل آورید... زیرا خداست که در شما کار می‌کند» (فیلیپان ۲: ۱۲-۱۳).

فرضیه کتاب مقدسی الهام به ما می‌آموزد که خدا توسط روح خودش در نویسندگان کتاب مقدس آنچنان کار کرده است که شخصیت فردی آنها نیز در بیان پیام، دخیل بوده است. انگیزه خدائی برای برخی از آنان از جمله آتش (ارمیا) و یا غرش شیر (عاموس)، بسیار قوی بوده است، در حالی که سایر موارد نشانه‌ای از چنین قدرتی خدائی نداشته‌اند. علیرغم تفاوت در تجارب روحانی نویسندگان کتاب مقدس، حاصل نهائی کار آنان برابر است با الهام خدا.

نشانه‌هایی از تفاوت‌های شخصیتی در نگارش کتاب مقدس به سادگی قابل تشخیص است. سبک شاعرانه مزامیر در تضاد با مطالب تحلیلی و منطقی در نوشته‌های پولس رسول است. مطالعه کوتاهی از نوشته‌های یوحنا رسول و لوقا تفاوت فاحش آنها را در گفتار و سبک نگارش، آشکار می‌سازد.

ارمیا را معمولاً به خاطر سبک حزن‌انگیز نگارشش «نبی گریان» می‌نامند.

علاوه بر تفاوت‌های سبک نگارش و گفتار، ویژگی‌های نویسندگان کتاب مقدس معمولاً از پیام‌هایی که از تجارب دست اول خود نوشته‌اند، تشخیص داده می‌شود.

رویای اشعیا، آنگاه که، «خداوند را نشسته بر کرسی بلند و عالی» می‌بیند، مستقیماً مرتبط بود با دعوتش به رسالت (اشعیا فصل ششم). سراینده مزامیر وقتی می‌نویسد:

من جوان بودن و الآن پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیدم و نه

نسلس را که گدای نان بشوند (مزامیر ۳۷:۲۵).

سراینده مزامیر در این آیات تجربه خود را بیان می‌کند. فرهنگی که کاتبان کتاب مقدس در آن می‌زیسته‌اند از طریق نوشته‌هایشان نشان داده می‌شد. ارجاعات متعدد پولس و تمثیل‌هایی از زندگی یونانی - رومی، پهلوانی و حقوقی، بازتاب تاریخی زندگی او است.

تمام این عناصر انسانی نشان می‌دهند که کتاب مقدس در واقع یک نوشته انسانی و خدائی است. اینکه روح‌القدس چگونه می‌توانسته است از ابزارهای انسانی برای انتقال پیام‌های خدا، استفاده کند، کاملاً بر ما آشکار نیست، ولی هماهنگی جالبی در نوشته‌های کتاب مقدس در رابطه با آمدن پسر خدا بر روی زمین، وجود دارد. روح‌القدس بر مریم که در واقع انسان و جایزه‌الخطا بود، نزول نمود. با این وجود توسط او و یک ارتباط فراطبیعی و مراحل رشد متداول، پسر خدا جسم انسانی بر خود گرفت و به صورت یک انسان متولد شد. او در شخصیت کامل انسان و خدا، متولد شد.

حتی مریم و ذات انسانی گناه آلودش از نظر ذاتی عیسی را آلوده نکرد و خطا و گناه انسان بر او اثر ننهاده و بدون عیب و گناه بود. روح خدا بر نویسندگان گناهکار نازل شد و آنها را بر آن داشت تا نوشته‌هایشان خدائی - انسانی شود. تمام این مراحل هنوز یک راز می‌باشند.

الهام بدون خطا

آیا الهام جامع شفاهی بدین معنی است که الهام بی‌خطاست؟ یعنی آیا تعلیمات کتاب مقدس از الهام حاکی از کلام بدون خطای خدا، یا کتاب مقدس، است؟

این سؤال بسیار مهم و شایسته دقت کامل است.

۱- مفهوم بی‌خطائی - موضوع بی‌خطائی غالباً در اصطلاحات علمی، مغشوش می‌شود. عده‌ای بر این باورند که کتاب مقدس لغزش‌ناپذیر است، اما بی‌خطا بودن آن را منکر می‌شوند. عده‌های دیگر لفظ «بی‌خطا» را دوست ندارند، چونکه دارای بار منفی است. پس بهتر است که در اینجا نخست معنی این دو عبارت را بدانیم.

فرهنگ لغات اولین مفهوم «لغزش‌ناپذیر» را در عبارت «بدون لغزش، موردی که مشمول خطا نیست»، تعریف می‌کند، و در باب «بدون خطا» می‌گوید «مستثنی از خطا؛ بری از اشتباه، بدون لغزش». اگر مفهوم دیگری برای کاربرد معمولی «بدون لغزش» و «بدون خطا»، قائل نشویم، این دو عبارت الزاماً مترادف یکدیگر می‌باشند. بهترین جائی که مفهوم این دو عبارت تمیز داده می‌شود، کتاب مقدس است. بدون لغزش بودن به طور کلی اطلاق می‌شود به پیام بنیادی کتاب مقدس در رابطه با نجات و ارتباط انسان با خدا. از سوسی دیگر بدون خطا بودن در ارتباط با تمامی محتویات کتاب مقدس است. با این مفاهیم هر کسی می‌تواند از بدون لغزش بودن کتاب مقدس دفاع کند و نه از بدون خطا بودن آن. برای اینکه بدانیم گوینده یا نویسنده این عبارات را دقیقاً به چه مفهومی به کار خواهد برد، باید بسیار دقت کنیم. ما در حالت عادی از این دو عبارت به طور مترادف استفاده می‌کنیم، اما در مورد کتاب مقدس بی‌خطایی یعنی اینکه کتاب مقدس بدون غلط است، هیچ اشتباهی در آن نیست و تمام مطالب آن مطابق با حقیقت است.

۲- آموزه‌های کتاب مقدس در مورد بی‌خطائی - هر چند که کتاب مقدس از عبارت «بی‌خطا» استفاده نکرده است، اما فرضیه کتاب مقدس از الهام و نوشته‌هایی در بیان ماهیت محتویات کتاب مقدس، مفهوم بی‌خطائی آن را

می‌رسانند.

تاکنون دیدیم که مسیح و نویسندگان کتاب مقدس ایمان داشتند که تمامی کتاب مقدس کلام الهامی خدا است. پولس رسول اعلام داشته است «تمامی کتب (کتاب مقدس) الهام خداست» (دوم تیموتاوس ۳: ۱۶)، و عیسی مسیح خداوند فرموده است که کتاب مقدس «محو» نمی‌شود (یوحنا ۱۰: ۳۵). علاوه بر آن مشاهده کردیم که آنها چگونه از بخش‌های مختلف عهد عتیق به عنوان نوشته‌های مطلقاً معتبر، نقل قول نموده‌اند و در هیچ کجای کتاب مقدس اشاره‌ای دال بر اینکه بخشی از عهد عتیق نامعتبر و یا به نحوی غیرالهامی است، پیدا نکردیم. تعاریف خاص دیگری در حمایت از بی‌خطائی مطلق آن، مطرح شده است. سراینده مزامیر اعلام نمود، «جمله کلام تو راستی است». (مزامیر ۱۱۹: ۱۶۰): «جمیع فرایض تو امین است» (مزمور ۱۱۱: ۷): «شریعت خداوند کامل است... شهادت خداوند امین است...» «احکام خداوند حق و تماماً عدل است...» (۱۹: ۷-۹). نویسنده کتاب امثال نیز به همین ترتیب گفته است، «تمامی کلمات خدا مصفی است» (امثال ۳۰: ۵). تک‌تک نویسندگان به ارزش و اعتبار کتاب مقدس اذعان کرده‌اند. لوقا گفته است که هدف از نوشته‌هایش اینست «که تا صحت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای، بیابی» (لوقا ۱: ۴) یوحنا نیز صحت کلام خدا را تأیید نموده است (یوحنا ۱۹: ۳۵).

وقتی ما این سخنان را در کنار تعلیمات کلی در مورد الهام و اعتبار کتاب مقدس قرار می‌دهیم، غیرممکن است که کتاب مقدس را لغزش پذیر تصور نمود. چنین تعلیماتی مطلقاً با ادعاهای نویسندگان کتاب مقدس هماهنگ و نشان می‌دهند که آنها سخن خدا را گفته و نوشته‌اند. خدا برجسته و «خدای حق» است (اشعیا ۱۶: ۶۵)؛ و خدائی است که هیچگاه دروغ نمی‌گوید (تیطس ۱: ۲). اگر کتاب مقدس

شامل خطا باشد، نمی‌توان آن را به عنوان مکاشفه حقیقت خدا پذیرفت. وقتی سخن از واقعیت کتاب مقدس به میان می‌آید، باید عمیق‌تر به مفهوم آن پرداخته شود. برای نمونه ممکن است که ما گفته‌ای را راست پنداریم، اما در واقع دروغ باشد. ما ممکن است چیزهایی بگوئیم که از نظر علمی درست نباشند. بنابراین آنچه که نویسنده قصد دارد بگوید، مهم است. با اطلاق این مورد به کتاب مقدس، منظور ما اینست که کتاب مقدس باتوجه به نیت نویسندگانش بدون خطاست.

چندین سؤال لازم است مطرح شوند: نخست اینکه آیا نویسنده چیزی را دروغ خوانده است، با خودش دروغ گفته است؟ در سفر پیدایش موسی به دروغ شیطان در آنجا که به حوا گفت اگر میوه ممنوعه را بخورند، نخواهند مرد، اشاره نموده است (پیدایش ۳:۴). بی‌خطائی در اینجا حقانیت این گزارش است.

ثانیاً: باید پرسیم، آیا نویسنده در نظر داشته است با زبان عامیانه مطلبش را بنویسد یا با زبان فنی و علمی؟ ما از طلوع و غروب آفتاب صحبت می‌کنیم که از دیدگاه ما واقعیت دارد ولی از نظر علمی زمین حرکت می‌کند، نه خورشید. ما رسانه‌های خود را وقتی که زمان طلوع و غروب خورشید را اعلام می‌کنند، محکوم به دادن اطلاعات غلط نمی‌کنیم.

سوم اینکه، نویسنده ممکن است از یک عدد روند صحبت کند، نه اینکه قصد داشته باشد عیناً آن عدد را بگوید. اگر عددی که گفته است تقریبی است، دروغی نگفته است.

و در آخر، ما باید برآورد کنیم که آیا نویسنده می‌خواهد استعاره‌ای صحبت کند یا علمی. عده‌ای ممکن است نویسندگان کتاب مقدس را باتوجه به دانش کیهان‌شناسی‌شان در اشاره به «چهار طرف زمین» (اشعیا ۱۱:۱۲) یا «روزن‌های

آسمان» (پیدایش ۷: ۱۱) محکوم به دروغگوئی کنند. وقتی چنین زبانی در حس تمثیلی قابل درک باشند، آنچنان که بدون شک نیت نویسنده چنین بوده است، خطائی وجود ندارد.

بعضی اوقات در خطای دستوری، آنگاه که اساس جمله‌بندی براساس نمونه متداول نباشد، بحث خطا مطرح می‌شود. ما خواه از نظر گرامری درست صحبت کنیم یا درست بنویسیم یا غلط ربطی به حقایق موضوع ندارد. گذشته از آن دلایل خوبی برای چنین مواردی که نویسندگان کتاب مقدس با سبک‌های گراممی متفاوت صحبت کرده باشند، وجود دارد.

بنابراین بدون لغزش بودن یعنی وقتی که باتوجه به مفهوم مورد نظر نویسنده، دقت کامل در بیانات کتاب مقدس بنمائیم، متوجه می‌شویم کتاب مقدس ما کاملاً در تمام بیاناتش، صادق است. تعلیم اولیه کتاب مقدس در رابطه با برنامه بزرگ آمرزش خدا، توسط مسیح است. اما در تحقق این نجات، خدا وارد جهان ما شد تا در تاریخ و جغرافیای ما، با ما برخورد نماید، و بنابراین داستان نجات خدا مانند حقایق روحانی حوزه دیگری از آگاهی است. این کتاب در ازل نگاشته شده است و الهامی است و کلام بدون خطای خداست. این بدین معنی نیست که نویسندگانش بیشتر از دانشمندان ما از تاریخ و علم آگاه بوده‌اند و یا در تمام حوزه‌های علمی دانای مطلق بوده باشند. این بدین معنی است که از آنچه که به ما گفته‌اند، از گمراهی و انحراف مبرا می‌باشند.

بی خطائی در تاریخ کلیسا

باور کلیسا صرفاً نمی‌تواند منبع نهائی ما برای اعتبار کلام خدا باشد، بلکه خود کتاب مقدس منبع نهائی ما است. با این وجود جالب است که بدانیم رهبران

کلیسا در این مورد چه می‌گویند. در قرن دوم میلادی ژوستین شهید، یکی از پدران کلیسا گفت، «ما نباید توجه خود را معطوف به گویش کسانی که الهام شده‌اند بنمائیم، بلکه معطوف به کلام خدائی که آنها را به حرکت درآورده است، بنمائیم.»

ایرینیوس هم که معاصر او و اسقف لایز بود، اعلام نمود، «تمامی بخش‌های کتاب مقدس، همانطوری که خدا آن را به ما سپرده است، کاملاً با هم متوازن می‌باشند.» آگوستین یکی از بزرگ‌ترین مردان در تاریخ کلیسا در ارتباط با کتاب مقدس از «قلم معکوس روح» سخن گفت و جروم در نامه‌ای شهادت داد، «من برای تمام رسالاتی که کانونی نامیده شده‌اند، احترام فراوانی قائلم و اکیداً ایمان دارم که هیچ کدام از نویسندگان آنها در نوشتن مرتکب خطا نشده‌اند.» مارتین لوتر گفته است، «سراسر کتاب مقدس به روح‌القدس اختصاص دارد» و «کتاب مقدس نمی‌تواند خطا باشد.»

کالوین بارها ایمان خود را به الهامی بودن کتاب مقدس تأکید نمود، و گفت: «ما کاملاً بر این باوریم که تصویر خدا در کتاب مقدسی که خدا به ما داده است، با ابزاری به نام انسان، و از زبان خدا، نقش بسته است.»

چنین اظهارنظرهایی بارها و بارها از زبان رهبران کلیسا از قرن هیجدهم، آنگاه که دیدگاه‌های انتقادی به اعتبار کتاب مقدس حمله‌ور شدند، بیان شده است. بیانات کیرسوپ لایک اسناد برجسته در سال ۱۹۲۵ به خوبی سنت کلیسا را در رابطه با این مورد خلاصه نموده است:

افراد تحصیل کرده‌ای که اطلاع کمی از الهیات تاریخی دارند به اشتباه تصور می‌کنند که بنیادگرایی شکل جدید و عجیبی از تفکر است. ولی

اینگونه نیست. این یک بررسی نارسا و عوامانه از الهیاتی است که روزگاری تمام مسیحیان بدان معتقد بوده‌اند. برای نمونه چند نفر در کلیساهای مسیحی در قرن هیجدهم نسبت به بی‌خطا بودن و الهامی بودن کتاب مقدس شک داشتند؟ شاید تعداد بسیار کمی؟ خیر! حال شاید بنیادگرایان اشتباه می‌کنند، ولی این مائیم که از سنت‌ها جدا افتاده‌ایم، نه آنها و من متأسفم برای فرجام کسانی که می‌کوشند با بنیادگرایان راجع به اساس اعتبار کتاب مقدس، بحث کنند. کتاب مقدس و نوشته‌های الهیاتی کلیسا، بنیادی می‌باشند.

(Kirsop Lake, the Religion of yesterday and tomorrow Boston: Houghton, 1926, P.61)

بررسی مشکلات در کتاب مقدس

در مطالعه دقیقی از کتاب مقدس با مشکلاتی در صفحات آن مواجه می‌شویم. شکاکان و ناقدان از این مشکلات برای زیر سؤال بردن حقانیت کتاب مقدس، استفاده می‌کنند. به هر حال اساتید معتقد به کتاب مقدس همیشه این مشکلات را تشخیص داده و در صددند آنها را با تعلیمات کتاب مقدس در مورد الهام، هماهنگ سازند.

علت این مشکلات

ممکن است ما باتوجه به فرضیه الهام فرض کنیم که هیچ مشکلی در کتاب مقدس وجود ندارد، اما توجه اندکی در ماهیت کتاب مقدس، این ایده را منتفی می‌سازد. وقتی به دوره‌ها و تنوع فرهنگ‌ها در کتاب مقدس بیندیشیم، تعجب‌آور نخواهد بود اگر با مواردی روبرو شویم که امروز نمی‌توانیم آنها را درک کنیم. فرهنگ کنونی ما مانند فرهنگ پدران ما نیست، رفتار آنان و یا اصطلاحاتی که آنها به کار می‌برده‌اند، منوط به روش زندگی آنها بوده است که ممکن است از آنها آگاه نباشیم. تحقیقات باستان‌شناسی و تاریخی در حل مشکلات کمک فراوانی نموده‌اند.

یک نمونه جالب از روشن‌گری‌های ماهیت این مشکلات، نوشته‌های تاریخی مربوط به دوران پادشاهان اسرائیل است. برای مدت‌های طولانی در طول تاریخ لااقل از دو نوع تقویم استفاده می‌شده است، یکی سالی که از بهار و دیگری سالی که از خزان، شروع می‌شده است.

علاوه بر آن مورخین عبرانی برای محاسبه سالهای حکومت پادشاهان، از دو سیستم مختلف استفاده می‌کرده‌اند. براساس یکی از این سیستم‌ها، هر بخش از تقویم مربوط به یک سال سلطنت بوده است. بنابراین برای مثال و با استفاده از تقویم کنونی اگر پادشاهی در دسامبر یک سال بر تخت می‌نشست، اولین سال سلطنتش پایان دسامبر و دوره دوم سلطنتش در ژانویه شروع می‌شد.

براساس سیستم دیگر اولین سال سلطنت فارغ از اینکه سال پیش چقدر سلطنت نموده است، از ژانویه شروع می‌شد. بدیهی است که بدون شناخت چنین سیستم‌هایی، مشکلات تاریخی عدیده‌ای به وجود می‌آید که غیرممکن بود، حل شوند. همزمان با ادامه تحقیقات باستان‌شناسان و مورخین برای یافتن داده‌های جدید، چنین مشکلاتی کاهش یافته‌اند.

پاره‌ای از مشکلات موجود در کتاب مقدس به این مورد برمی‌گردد که ما به نسخه‌های اولیه آن دسترسی نداریم. کتاب مقدسی که ما اینک در اختیار داریم، براساس دست‌نویس‌هایی است که بارها و بارها از آنها نسخه برداری شده است. هر چقدر هم در نوشتن این نسخ خطی و نسخه برداری‌ها دقت شده باشد، باز هم امکان اشتباه وجود دارد. نمونه بدیهی چنین اشتباهی، یافت می‌شود در اعداد مذکور در دوم پادشاهان ۸:۲۴ و دوم تواریخ ۹:۳۶.

براساس نوشته کتاب دوم پادشاهان، وقتی یهو یا کین هیجده ساله بوده به

تخت می‌نشیند و سه سال قبل از اینکه اسیر شود سلطنت می‌کند. اما کتاب اول تواریخ ایام می‌گوید که او هنگام نشستن بر تخت سلطنت هشت ساله بوده است و سه سال و ده روز، سلطنت می‌کند. بدیهی است که چنین تضادی در اعداد، نتیجه خطای نسخه‌برداری است، چونکه عبارت ۱۸ در زبان عبرانی به صورت «هشت» و «ده» نوشته می‌شد، و به نظر می‌رسد در دوم تواریخ ایام عبارت «ده» نوشته نشده است.

اعداد ۸ و ۱۰ در کتاب پادشاهان به صورت صحیح به هم پیوسته‌اند، ولی در کتاب تواریخ ایام، از عدد «۱۰»، نسخه بردار، ده روز اضافه را استنتاج نموده است. در واقع بعضی از خط نوشته‌های یونانی و ترجمه‌های سریانی (سوریه‌ای) از کتاب تواریخ ایام، حاکی از اینست که یهویاکین وقتی پادشاه شد، ۱۸ سال داشت. چنین خطاهای نسخه برداری نه تنها دلیل اختلافات فراوان می‌باشند، بلکه حاکی از این است که چنین اختلافاتی وجود دارند و به ما هشدار می‌دهند که امکان خطا در کتاب مقدس وجود دارد. وقتی ما به ماهیت واقعی کتاب مقدس فکر می‌کنیم، باید انتظار چنین اختلافاتی را داشته باشیم. روح خدا در انسان‌های واقعی کار کرد تا کتاب مقدس را بنویسند. خدا در این کار شخصیت آنها و زندگی آنها را با توجه به شرایط دوره تاریخی که در آن می‌زیسته‌اند، ندیده نگرفت و آنها را در موضعی قرار نداد که همگی مانند هم سخن بگویند. هر کدام از آنها کلام خدا را براساس شرایط خود و نیازهای متفاوت و گویش منحصر به خودشان نوشته‌اند. پس جای تعجب نیست که هماهنگی کامل در همه جای کتاب مقدس وجود نداشته باشد. در واقع ممکن بود از چنین هماهنگی به عنوان نشانه‌ای بر علیه اقتدار کتاب مقدس مبنی بر وجود تبانی و همدستی نویسندگان و جعل وقایع، استفاده شود.

بدین ترتیب حضور مشکلات، فرضیه الهام را ملغی نمی‌کند. در طول تاریخ کلیسا، ایمانداران با آگاهی کامل از این مشکلات به الهامی بودن کتاب مقدس اذعان نموده‌اند. آنها به دنبال راه حل و پاسخ به بسیاری از این مشکلات می‌باشند. ولی ناتوانی آنها در پاسخ به این مشکلات دلیل کافی برای ترک آنچه که بدان ایمان دارند و طرد کتاب مقدس، نمی‌باشد.

مشکلات عقیده‌ای و اخلاقی

وقتی ما پاره‌ای از اظهارات عقیده‌ای و اخلاقی را در کتاب مقدس بررسی می‌کنیم، سؤالاتی چند مطرح می‌شوند. اکثر چنین اختلافاتی وقتی که بدانیم کتاب مقدس عملاً چه می‌گوید، خود به خود رفع خواهند شد. به هر حال در سایر موارد، اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که منتقدان کتاب مقدس با اخلاقیات کتاب مقدس، موافق نمی‌باشند. در اینجا است که اگر فرض کنیم دیدگاه معترضان درست باشد، این اختلافات را ناشی از مشکلات الهامی تصور کنیم.

غالب اوقات سرشماری داود از مردم یک تضاد الهیاتی تصور می‌شود. در کتاب دوم سموئیل ۱:۲۴ می‌خوانیم که خدا داود را برانگیخت تا قوم اسرائیل و یهودا را سرشماری کند. اما در کتاب اول تواریخ ایام ۱:۲۱ می‌خوانیم که شیطان «داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد.» عده‌ای می‌گویند که این دو آیه اشاره به دو مبحث جداگانه الهیاتی است: یکی اینکه خدا جهان را تحت کنترل دارد و دیگری اشاره به کنترل شیطان بر جهان می‌کند. وقتی ما اندکی از ارتباط بین خدا و شیطان آگاهی داشته باشیم، حل این مشکل ساده است. خدا غالباً به شیطان اجازه می‌دهد که اراده‌اش را به جهت تحقق اهدافی بزرگتر، اعمال نماید. در این حالت است که خدا به عنوان علت نهائی برای انگیزش شیطان برای اغوای داود

بدین عمل، معرفی می‌شود. نمونه دیگر آن اینست که خدا شیطان را آزاد می‌گذارد تا به ایوب حمله کند (ایوب ۱:۱۲ و ۲:۶) و دیگر فرستادن روحی شریر برای آزار شاول است (اول سموئیل ۱۶:۱۴).

برای یافتن راه حلی برای چنین مشکلاتی، مهم اینست که ما درک کاملی از تعلیمات کتاب مقدس راجع به موارد فوق داشته باشیم. یک آیه گویای یک جنبه از موضوع است و آیه دیگر به نظر می‌رسد که به جنبه متفاوت آن موضوع می‌پردازد. وقتی که این دو جنبه متضاد به نظر برسند، درواقع هر دو بخشی از یک واقعیت می‌باشند.

علاوه بر آن ما باید به معنی کلمات در آن بخش مربوطه توجه کنیم. مشکل ظاهری بین پولس و یعقوب در مورد عادل شدن، آنگاه که راه مخصوص استفاده از کلمات مشابه را درک کنیم، به سادگی حل می‌شود. پولس اعلام کرد که ما با ایمان، بدون عمل، عادل می‌شویم (رومیان ۵:۴، افسسیان ۲:۸ - ۹). اما یعقوب می‌گوید که ایمان و عمل ما را عادل می‌سازد (یعقوب ۲:۲۴). اگر ما کاربرد عبارت «ایمان» و «عمل» را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که منظور یعقوب از «ایمان» آن نوع ایمانی است که حتی شیاطین هم دارند (یعقوب ۲:۱۹). او می‌گوید که چنین ایمان و عقیده‌ای برای نجات کافی نیست. ایمانی زنده و پویا که در زندگی و عمل متجلی شود، برای نجات کافی است. عمل از نظر یعقوب حاصل ایمان نجات‌بخش است.

از سوسی دیگر منظور پولس از «ایمان» باوری ناب است که در عمل نشان داده می‌شود» او از ایمانی صحبت می‌کند که «به محبت عمل می‌کند» (غلاطیان ۶:۵). وقتی که او «ایمان» و «عمل» را در مقابل هم قرار می‌دهد، منظورش ماهیتی

شرعی است که مردم بدان وسیله می‌توانند، شایستگی لازم را در پیشگاه خدا، دارا شوند.

بدین ترتیب وقتی ما به مفهوم این دو عبارت در محتوای خودشان دقت کنیم، هم پولس و هم یعقوب به یک چیز معتقد می‌باشند. هر یک از آنها به جنبه خاصی از یک واقعیت پرداخته‌اند. پولس ایمان داشت که ما فقط با ایمان عادل می‌شویم، اما ایمانی زنده. یعقوب هم به همین ترتیب معتقد بود که ما با ایمان عادل می‌شویم، اما، نه ایمانی از جنس ایمان شیاطین.

در رابطه با تعلیمات معنوی باید دقت کنیم که کتاب مقدس دقیقاً چه چیزی تعلیم می‌دهد و به محتویات آن بخش از کتاب مقدس توجه کافی مبذول بداریم. برای نمونه، گاهی اوقات گفته می‌شود که عهد عتیق چند همسری را مجاز می‌داند، اما عهد جدید، مجاز نمی‌داند، و این یک نوع تضاد را موجب شده است. کتاب مقدس ضمن اینکه می‌گوید چند همسری رسمی بوده است که حتی پاره‌ای از رهبران بدان عمل می‌کرده‌اند، ولی هیچگاه نمی‌گوید که نقشه خدا برای ازدواج، چنین بوده است.

ما باید در تمام حوزه‌های اخلاقی، واقعیت رشد در مکاشفه خدا و تقاضای او را از انسان، در نظر داشته باشیم.

وقتی که ما از عهد عتیق به عهد جدید می‌رسیم، متوجه می‌شویم که رابطه انسان با خدا نزدیک‌تر شده و آگاهی بیشتری از خدا به دست آورده است؛ در نتیجه خدا چیزهای بزرگ‌تری از انسان می‌طلبد. این به هیچ‌وجه بدین معنی نیست که خدا استاندارد کامل خود را عوض کرده باشد. بلکه بدین معنی است که خدا استاندارد خود را سخاوتمندانه و براساس شرایط انسان، انجام می‌دهد. یک پدر

آنگاه می‌تواند با رفتارهای خاصی از فرزندش برخوردار نماید که در سن ۵ سالگی باشد، نه در ۱۸ سالگی. این بدین معنی نیست که یک عمل در یک وهله درست است و در وهله دیگر غلط، بلکه مشعر است بر اینکه این استاندارد براساس مراحل رشد قابل اجرا می‌شود. در این دوره تاریخی کتاب مقدس، خدا یک نوع برخورد با انسان داشته است.

یکی از بزرگ‌ترین موانع برای پذیرش الهامی بودن کتاب مقدس، در آنجا یافت می‌شود که ما مواجه می‌شویم با فرامینی که خدا به قومش در رابطه با دشمنانشان داده است. قوم اسرائیل به فرمان خدا می‌بایست در حین فتح سرزمین موعود، تمامی دشمنان خود را نابود سازند (تثنیه ۲۰:۱۶-۱۸).

ما می‌خواهیم این واقعیت را ناشی از روح انتقام‌جویی تصور کنیم که بارها قوم اسرائیل نسبت به دشمنان خود انجام دادند (مزامیر ۵۵، ۵۹، ۷۹، ۱۰۹، ۱۳۷). نه تنها این بخش‌ها از کتاب مقدس نماد اعمال دیدگاه‌های غیراخلاقی، بلکه مغایر با سایر تعلیمات کتاب مقدس، مخصوصاً در رابطه با مسئولیت ما در جهت محبت به دشمنان (لوقا ۶:۳۵-۳۶) می‌باشند.

هدف ما این نیست که تمام تعلیمات کتاب مقدس را در این زمینه‌ها، به بحث بنشینیم. به هر حال چندین فاکتور دارای اهمیتی خاص می‌باشند. در طول کتاب مقدس خدا نه تنها به صورت خدائی با مهر و محبت بی‌کران، بلکه داور عادل، ظاهر شده است، بلکه وقتی ما واقعیت داوری آینده را که به روشنی در عهد عتیق پیشگوئی شده است (مکاشفه ۱۱:۱۹-۱۲)، در نظر داشته باشیم، متوجه می‌شویم که قطعاً هیچ تفاوتی بین خدای عهد عتیق و عهد جدید، وجود ندارد. در واقع عیسی بیشتر از نویسندگان عهد جدید در مورد موت ابدی کسانی که به سوسی خدا باز

نگردند، سخن گفته است. فریادهای انتقام خدا از دشمنان خدا و اهداف او از زبان سراینده مزامیر، تنها نشانه‌ای از مشارکت مردم با خدا، و در رابطه با اجرای عدالت و حقیقت می‌باشند. این فریادها اشاره به زمانی می‌کنند که گناه نابود و عدالت پیروز می‌شود.

ما عمق این دشمنی را می‌توانیم در کشتار مسیحیان، مشاهده کنیم. خدا بر علیه دشمنان مسیحیان که آنها را کشتند برنخاست تا پیاله شرارت آنها مملو شود. (پیدایش ۱۶:۱۵، لایوان ۱۸:۲۴-۳۰). سپس به دلیل افزایش گناهان بزرگ که سراسر جامعه را فاسد کرده بود، خدا داوری را از طریق مردم خود آغاز نمود. پروفیسور آرنلت این شرایط را به خوبی تشریح نموده است:

قبایل کنعانیان با گناهان شرم‌آلود خود، پیاله گناهان خود را لبریز کردند. وقتی که مجازات شدند تمامی آنها خواه زنان، خواه کودکان نابود شدند. این کار تقصیر خدا نبود، بلکه متوجه کسانی بود که قوانین عدالت را لگدمال نموده بودند. وقتی که دیگران آنها و خانواده‌هایشان را به عنوان برده سوار کشتی نمودند، آن کشتی تبدیل به مکانی شد پر از شرارت و سپس همگی در طوفانی ناگهانی نابود شدند. چه کسی مقصر است؟ یکی از جنبه‌های ترسناک گناه فریادهائی است که چون گردبادی هر آنچه را در اطرافش هست می‌مکد و به اعماق فرو می‌کشد... زنان کنعانی هرزه بودند و مردان اسرائیلی را از سلوک در راه حقیقت بازمی‌داشتند، و برای کودکان کنعانی نیز بهتر این بود که در شیرخوارگی نابود شوند، تا اینکه رشد کنند و بت‌ها را پرستش کنند و مرتکب شرارت شوند.

(W. Arnlt, Bible Difficulies, St. Louis, Concordia publishing House, 1932, PP.

مشکلات تاریخی

ایرادهایی تاریخی از کتاب مقدس خواه از منابع خارجی، و خواه در رابطه با به اصطلاح تناقضات درونی آن، مطرح می‌شوند. اعتراضات بیرونی از کتاب مقدس معمولاً به دلیل پیش‌فرض‌های تاریخی در رابطه با امور خارق‌العاده است، نه عملی. برای مثال، منتقدین با ارزیابی انسان‌ها و فرهنگ آنها، می‌گویند که پنج کتاب اول کتاب مقدس که آن را تورات می‌نامند، نمی‌تواند متعلق به دوران موسی باشند، زیرا مردم بی‌سواد بوده‌اند و موسی هم قادر به نوشتن نبوده است. سپس قانون حمورابی کشف شد و از آن به بعد کتاب مقدس در حدود سال ۱۷۲۸ قبل از میلاد، نوشته شد و بدین ترتیب نگارش تورات را توسط موسی رد می‌کنند. از سوسی دیگر چون تاریخ غیردینی هیچ زکری از مکان و یا مکان‌هایی که در کتاب مقدس آمده‌اند، نکرده است، آنها را افسانه می‌پندارند. میلر باروس باستان‌شناسی از دانشگاه ییل به منبع واقعی چنین مشکلاتی اشاره کرده می‌نویسد:

باستان‌شناسی در بسیاری از موقعیت‌ها دیدگاه منتقدین مدرن را تکذیب می‌کند. در نمونه‌های فراوانی مشاهده می‌شود که این دیدگاه‌ها بر اساس حدسیات دروغ و غیرواقعی و طرح‌های ساختگی از رشد تاریخی است.

یکی از معروف‌ترین باستان‌شناسان معاصر و استاد یهودی نلسون گلوک، یافته‌های خود را در رابطه با واقعیت تاریخی کتاب مقدس، چنین بیان می‌کند:

در واقع می‌شود قاطعانه گفت که هیچ‌یک از کشفیات باستان‌شناسی نافی ارجاعات کتاب مقدس نمی‌باشند. معیارهای باستان‌شناسی، با قاطعیت تمام جزئیات تاریخی کتاب مقدس را تائید نموده‌اند.

با چنین اظهاراتی، دیگر اصرار به اینکه مشکلات هنوز در این زمینه حل نشده‌اند، نوعی تعصب کورکورانه است.

وقتی ما به این به اصطلاح تضادهای تاریخی در کتاب مقدس نگاه کنیم، باتوجه به تمام این اطلاعات، توضیح قابل قبولی برای آن داریم. تنوع گزارشات اناجیل از یک واقعه برای بسیاری تبدیل به این مشکلات شده‌اند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها در این مورد انکار پطرس و بانگ خروس است. براساس گزارش مرقس ۱۴:۳۰ و ۱۴:۷۲، در حالی که متی و لوقا می‌گویند قبل از اینکه خروس بانگ برآورد، پطرس سه بار خداوند را انکار خواهد کرد (متی ۲۶:۳۴، ۷۴-۷۵؛ لوقا ۲۲:۳۴؛ ۶۰-۶۱).

به هر حال تضاد مستقیمی در اینجا مشاهده نمی‌شود. متی و لوقا در مخالفت یا مرقس نگفته‌اند که خروس یک بار بانگ زد. بلکه فقط به بانگ زدن خروس اشاره کرده‌اند. اگر به خاطر داشته باشید که «بانگ خروس»، اشاره و بیانی برای آغاز روز است، آنگاه می‌توانیم متوجه شویم که این سخنان کاملاً هماهنگ می‌باشند. براساس انجیل مرقس ۱۳:۳۵، ساعت رومی از شام و نصف شب با «بانگ خروس» نام برده است. اما خروس در ضمن می‌تواند زودتر و در نیمه شب هم بخواند. متی و لوقا نکته اصلی پیشگوئی عیسی را در رابطه با اینکه پطرس قبل از شروع صبح که با بانگ خروس شروع می‌شود، سه بار او را انکار خواهد کرد، به ما گفته‌اند. از سوسی دیگر مرقس به جزئیات بیشتر از سخنان عیسی پرداخته است، و هر دو گزارش درست می‌باشند.

مشکلات مربوط به تنوع گزارشات نظیر آنچه که در مورد بانگ خروس گفته شد، چنانچه ما اصول خاصی را در ذهن داشتیم باشیم، به سادگی حل می‌شوند.

قبل از هرچیز را باید اطمینان داشته باشیم که جریان ماجرا یکی است، نه دو جریان مشابه. دوم اینکه باید به خاطر داشته باشیم که هر نویسنده ممکن است توسط روح القدس هدایت شود، که تأکیدات متفاوتی حتی نسبت به بخش‌های مختلف یک مکالمه، داشته باشد.

مشکلات علمی

بیشتر مشکلات علمی که امروز در مورد کتاب مقدس مطرح شده است ریشه از یک به اصطلاح برخورد علمی با وقایعی است که امور مافوق‌الطبیعی را دربر می‌گیرند.

امروز معجزات را به عنوان افسانه و به دلیل اینکه متناقض با قوانین طبیعت می‌باشند، منکر شده‌اند. به هر حال وقتی که واقعیتی به نام خدا پذیرفته شود، هیچ دلیل منطقی برای انکار دخالت مافوق‌الطبیعی او، در هر کجا و هر زمان که لازم بدانند وجود ندارد. ایراد دیگر اینست که، گزارش کتاب مقدس از اعمال دیوها واقعاً براساس باور به پیش‌فرض‌های اثبات نشده، و نه دانش واقعی، غیرعلمی و خرافاتی است.

احتمالاً این موارد، بیشترین کشمکش را بین کتاب مقدس و فرضیه تکامل به وجود آورده‌اند. از آنجا که فرضیه تکامل هرگز از دیدگاه علمی اثبات نشده است، اساسی برای محکوم نمودن کتاب مقدس به افسانه‌سرائی وجود ندارد. فرضیه تکامل صرفاً یک فرضیه اثبات نشده است که مورد پذیرش دانشمندان معتقد به کتاب مقدس و بسیاری از علاقه‌مندان به این فرضیه، قرار نگرفته است.

جرالد. الف. کرکوت که معتقد به اصل آفرینش در کتاب مقدس نیست، کتابی

نوشته است تحت عنوان کاربرد تکامل. (ELMS Ford, New York: Perganom)

(Press 1960)

او در این کتاب برای فرضیه تکامل هفت اصل بنیادی را ذکر کرده است. اما هیچ کدام از این اصول هرگز ثابت نشده‌اند.

اعتراضات دیگری بر کتاب مقدس وارد است. از جمله اینکه کتاب مقدس فاقد اطلاعات علمی درست می‌باشد، و یکی از قدیمی‌ترین نمونه در این باب را سخن عیسی که می‌گوید «دانه خردل از سایر دانه‌ها کوچکتر است» (متی ۲۳:۳۲) نام می‌برند و از آنجا که گیاه‌شناسان دانه‌هایی کوچکتر از خردل را، نام برده‌اند، بنابراین عیسی را محکوم به خطای علمی نموده‌اند. جدا از این حقیقت که ما نمی‌توانیم چنین سخنانی را از زبان عیسی، با ادعای او مبنی بر اینکه حقیقت را می‌گوید، تطبیق دهیم، ولی اگر این سخن را در جای خود استفاده کنیم، کاملاً مناسب است. در میان بذرهائی که یهودیان می‌کاشتند، خردل کوچکترین دانه بوده است، به همین دلیل دانه خردل نماد کوچکترین دانه شده است (متی ۱۷:۲۰ و لوقا ۱۷:۶).

عیسی از این تمثیل برای روشن نمودن حقیقتی روحانی استفاده نمود. اگر او فقط قصد داشت عبارتی علمی به زبان آورد که تمامی دانه‌ها را شامل شود، می‌توانیم او را محکوم به خطا کنیم.

دست‌نویس‌های اصلی، بی‌خطا نبوده‌اند

اعتراضات در رابطه با الهامی بودن بدون خطای کتاب مقدس، از آنجا ناشی می‌شود که ما نسخه‌های اولیه آن را در اختیار نداریم. دست‌نویس‌های عبری و یونانی کتاب مقدسی که ما در اختیار داریم، نسخه‌های کاملی از نسخه اولیه نمی‌باشند، بنابراین نوشته‌هائی بی‌خطا در اختیار نداریم که به آن استناد نمائیم.

عده‌ای معتقدند که چون ما نسخه اصلی را در اختیار نداریم، پس دیگر بحث کردن از بی‌خطائی و الهامی بودن کتاب مقدس، بیهوده است.

هر چند چنین استدلالی ممکن است منطقی باشد، ولی بررسی بیشتری نشان می‌دهد که در چنین برداشتی، حقایق مهمی ندیده انگاشته می‌شوند. در درجه اول باور ما به الهامی بودن و بی‌خطابودن کتاب مقدس، در نهایت بر این ادعا قرار ندارد که می‌توانیم ثابت نمائیم که کتاب مقدس بدون خطا است، بلکه بر این حقیقت استوار است که مسیح و کاتبان کتاب مقدس، این حقیقت را به ما آموخته‌اند و این یعنی اعتقاد به بدون خطابودن نوشته‌های اولیه، حتی با وجودی که از بین رفته‌اند. ما همگی اذعان داریم که قوانین و معیارهای موجود موبه‌مو براساس استانداردهای اصولی واقع در اداره ملی استانداردها در واشنگتن، انجام نمی‌شوند، بلکه تا درجه‌ای با آنها مطابقت دارند. شاید ما از وجود چنان معیاری اساسی آگاه باشیم، با این وجود، حتی کاربرد ناقص آنها به خاطر اینکه براساس یک استاندارد مطلق قرار دارند، شایسته است.

به همین ترتیب کتاب مقدس کنونی ما، حتی با نواقص اندکش، ارزشمند است، چونکه یک استاندارد مطلق در ورای آنها قرار دارد.

اعتقاد به بی‌خطا بودن نسخه اولیه راهی مطمئن برای دستیابی به حقیقت است. اگر ما باور داشته باشیم که کتاب مقدس اصلی و اولیه بدون خطا بوده است، آنگاه می‌توانیم، بخش‌هایی از آن را که حاوی تعلیمات علمی می‌باشند، تغییر دهیم تا هرچه نزدیک‌تر به منبع اصلی آن باشد.

وقتی ما به بی‌خطا بودن نوشته‌های اصلی باور نداشته باشیم، با توجه به استاندارد ظاهری حقیقت، می‌توانیم کتاب مقدس را براساس استانداردهای خارج

از آن بپذیریم و یا رد می‌کنیم.

عقیده به یک نسخه اولیه بدون خطا و تغییرناپذیر، بر دیدگاه ما در استفاده از کتاب مقدس کنونی مان، اثر می‌گذارد.

به هر حال ما نباید این اعتراض‌ها را بدون توجه به نزدیکی کتاب مقدس کنونی با نسخه اصلی، ندیده بگیریم.

ما تاکنون به پاره‌ای از تفاوت‌های کوچک نسخه‌های قدیمی، کتاب مقدس کنونی اشاره کردیم. تعداد زیادی از این نوشته‌ها که در اختیار داریم، این امکان را برای اساتید فنی فراهم می‌سازند تا مقایسه‌های لازم را انجام دهند. یکی از اساتید عهد جدید به نام اف. اف. بروس، در مورد عهد جدید می‌نویسد: «قرائت‌های متفاوت از موارد مورد شک حل نشده... اثری بر وقایع تاریخی یا ایمان و عمل مسیحی نمی‌گذارد.»

خبرهای دیگر در این زمینه، گفته است: «نمی‌شود با قاطعیت تمام تأیید نمود که ماهیت کتاب مقدس کنونی، مانند نسخه اولیه است. بخصوص در مورد عهد جدید کنونی، باتوجه به تعداد رونوشت‌ها و ترجمه‌های قدیمی آن و ابهاماتی در رابطه با قدیمی‌ترین نوشته‌های کلیسا، آنقدر ابهامات زیاد است که عملاً نمی‌توان قرائت درست از هر بخش مشکوک را در یک یا بعضی از این نسخه‌های معتبر قدیمی پیدا نمود.»

بررسی نهائی

هرگاه با موضوع مشکلات در کتاب مقدس روبرو می‌شویم، باید چند نکته را در خاطر داشته باشیم. هر چند که هنوز هم پاره‌ای مشکلات حل نشده وجود دارند، اما باید در نظر داشته باشیم که هیچگاه نمی‌توان کتاب مقدس را باتوجه به

دقت شگفت‌انگیز و پدیده‌های آن با سایر نوشته‌های باستانی مقایسه نمود. اریک ساور در نوشته زیر به حقایق جالبی اشاره نموده است:

موسی در حکمت مصریان کاملاً تربیت یافته بود. چه چیزی موجب شد که تورات را بدون استفاده از گاه شماری باستانی مصریان، که بعدها مانتو این مورد را در نوشته‌هایش ذکر کرد که گاه‌شماری باستانی مصریان از سی هزار سال پیش از میلاد مسیح شروع شده بود، بنویسد؟ چه چیزی بر دانیال که در علوم کلدانیان خبره بود، اثر نهاد تا گوش به افسانه هیولاهای کلدانی و آفرینش جهان، نسپارد. پولس که با عالی‌ترین علوم عصر خود آشنائی داشت، چرا ما نمی‌توانیم در سخنان او کلمه‌ای مشابه ایرادهای تمسخرآمیز آگوستین از فرضیه نقاط تقابل و یا دیدگاه آمبروس مبنی بر اینکه خورشید آب بر خود پاشید تا خنک شود و از گرمای فوق‌العاده بیاساید (از «ابدیت تا ابدیت»، *Grand Rapids: Eerdmans, 1954*, P.106) پیدا کنیم؟

الهام ماورای طبیعی تنها راه برای صحت کتاب مقدس در ۶۶ رساله و ۱۱۸۹ فصل است، مخصوصاً وقتی که آن را با خطاهای فاحش چه در حوزه انسانی و چه در حوزه خدائی، با سایر نوشته‌های باستانی مقایسه کنیم. تعداد مشکلات حل نشده در واقع بسیار کم است. تاریخ نشان داده است که وقتی دانش جدیدی ظهور نموده است، مشکلات بسیاری حل شده‌اند. پس حکمت ژرف اقتضاء می‌کند که همیشه نیم نگاهی به این مشکلات داشته باشیم، نه اینکه در عمل به عنوان یک حقیقت نهائی کتاب مقدس را محکوم به خطا کنیم. علیرغم تمام کشفیات باستان‌شناسی تا امروز، کسانی که در این حوزه آگاهی دارند، به ما می‌گویند، این خطاها در مقایسه با متون امروزی، خراشی سطحی بیش نمی‌باشند. باتوجه به

نشانه‌های مثبت در رابطه با فرضیه الهام جامع، کاملاً منطقی است که باز هم برای نشانه‌های تازه‌تری که باستان شناسی افشا خواهد نمود، منتظر بمانیم.

دیدگاه آگوستین نسبت به مشکلات کتاب مقدس بسیار منطقی است. او در نامه‌ای به جروم می‌نویسد: «اگر در هر کجا راجع به موردی که ظاهراً با حقیقت توافق ندارد، دچار شک شوم، نمی‌گویم که نوشته معیوب است با مترجم دقیقاً افکار نویسنده اولی را منتقل نکرده است، بلکه می‌گویم، من موضوع را نفهمیده‌ام...»

مراجع

1- William Arndt, Does the Bible Contraict Itsesf?

(ST.Louis: Concordia, 1967)

Bible Dificulties (ST.Louis Concordia, 1975)

John W.Haley, An Examination of the Alleged Discrepancies of the Bible.

کانون رسالت کتاب مقدس

کلمهٔ «Canon» برآمده از یک واژهٔ یونانی است که به معنی «نی» می‌باشد، و مفهوم میله‌ای مستقیم را به عنوان معیار اندازه‌گیری می‌رساند، و مفهوم دیگر آن یک «هنجار مجاز» می‌باشد و می‌توان از راه‌های مختلف از آن استفاده نمود. برای نمونه استانداردهای مجاز در اخلاقیات، هنر و گرامر. پولس از این کلمه برای اصول رفتاری مسیحیان غلطیه استفاده نموده است (غلاطیان ۶:۱۶).

در کلیسای اولیه «کانون» به نوشته‌هایی اطلاق می‌شد که مجاز و بخشی از «اصول ایمان» محسوب می‌شدند. نوشته‌های پذیرفته شدهٔ مجاز در کلیسا، کانونی نامیده می‌شدند که شامل مجموعه نوشته‌هایی در قالب «کانون کتاب مقدس» بودند. اولین کاربرد روشن این عبارت در کتاب مقدس احتمالاً توسط آگوستین اسقف اسکندریه در حدود سال ۳۵۰ پس از میلاد بوده است.

وقتی ما از کانون کتاب مقدس صحبت می‌کنیم باید دقیقاً آگاه باشیم که منظورمان چیست. چونکه دورهٔ تاریخی جمع‌آوری ۶۶ رسالهٔ کتاب مقدس شامل بررسی زندگی کسانی است که مواردی را کانونی اعلام نموده‌اند. ولی این مورد تنها کافی نیست، نوشته‌های کتاب مقدس با توجه به الهامی بودن آنها، معتبر است. چون این نوشته‌ها کلام خدا می‌باشند، از همان لحظه که نگاشته شده‌اند، کانونی

بوده‌اند. مردان خدا در پذیرش این نوشته‌ها به عنون نوشته‌های کانونی می‌دانستند که این نوشته‌ها ذاتاً کانونی شده‌اند. آنطوری که جیمز پارکر می‌گوید، «کلیسای عهد جدید کانونی را به ما عرضه داشت و این چیزی فراتر از قانون جاذبهٔ اسحاق نیوتون بود. خدا با آفرینش خود قانون جاذبه، و با کانون عهد جدید توسط الهام، تک تک رسالات را به ما عرضه داشت.

(J.J. Parker, *God Speaks To Man*, London: Hodder - and Stoughton 1965, P. 81)

واقعیت این است که داوری انسان در این مورد مرحله‌ای بوده است. اما گفتن اینکه داوری انسان عنصر کلیدی در استقرار کانون است، کافی نیست. نخست اینکه برای تشخیص واقعیت چیزی باید معیاری برای واقعیت وجود داشته باشد. بدین ترتیب تأیید انسان از الهامی بودن کتاب مقدس، آن را الهامی نمی‌سازد، الهامی بودن آن مقدم بر تأیید انسان است.

دوم اینکه، این حقیقت زائیده مراحل تاریخی کانونی نمودن، نوشته‌های مختلف است. ما هرگز شورائی کلیسایی را سراغ نداریم که گفته باشد، «ما این نوشته را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که خوب است و باید مشمول کانون شود.» به جای مشورت روی کانونی بودن یک کتاب، صدور رأی همیشه براساس شناخت مجامع پراکنده‌ای بوده است که قبلاً آن کتاب را کانونی اعلام کرده‌اند. در مواجهه با پاره‌ای مشکلات در رابطه با تشخیص دقیق اینکه جزئیات پذیرفته شود، رأی شورا بدین شرح بود که، «کتاب‌هایی هستند که از قبل پذیرفته شده‌اند.» الهام نوشته‌های کتاب مقدس توسط خدا، آنها را کانونی نموده است. آنها توسط خدا محافظت شده‌اند و سپس توسط مردم خدا تشخیص و به عنوان الهام او و کلام مقدس پذیرفته شده‌اند. ال.گوسن در کتاب قدیمی‌اش به نام «الهام روح القدس»

(Chicago: Moody Press, 1949)، مراحل گزینش کتاب مقدس را با تصویری از یک زن که در باغی قدم می‌زند، نشان داده است. او ضمن قدم زدن در باغ گل‌ها را یکی یکی می‌چیند تا اینکه سبدی از گل برای خودش پُر می‌کند. اینک سبد گل او به منزله همان گل اولی است که چیده است. بدین طریق کانون از آن لحظه که اولین نوشته الهامی توسط خدا به انسان داده شد، در میان مردم خدا بوده است. در همین نوشته‌های اولیه که خدا داد، قوم او کتاب‌های دیگر را که خدا می‌خواست بدان وسیله کانون کتاب مقدس را تکمیل نماید، پذیرفتند.

کانون عهد عتیق

ما شرح تاریخی کاملی از پذیرش هر یک از کتب عهد عتیق، به عنوان کانون، نداریم. به هر حال نمونه‌هایی به عنوان پذیرش نوشته‌های آن با توجه به برخورد مردم خدا با آن، با کتاب مقدس در اختیار داریم. نوشته‌های موسی بلافاصله به عنوان کلام مقتدر خدا، آنچنانکه در سفر خروج ۲:۲۴، می‌خوانیم، پذیرفته شدند:

پس موسی آمد، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم باز گفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همه سخنانی که که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.»

بعداً می‌خوانیم که سخنان یوشع در «کتاب تورات خدا» نوشته شد (یوشع ۲۶:۲۴).

رساله سموئیل نیز «در کتاب نوشته شد و در نزد خدا آورده شد» و این نشانه‌ای است دال بر اعتبار مطلق آن رسالات در جامعه مردم خدا. دانیال معاصر

جوان ارمیا سخنان ارمیا را، وقتی نوشت «من دانیال عدد سال‌هایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود، از کتب فهمیدم...» (دانیال ۲:۹)، کلام خدا، تلقی نمود.

روشن است که مردم خدا نیز نوشته‌های انبیا یا سخن‌گویان خدا را به عنوان کلام خدا پذیرفته و کانونی اعلام نمودند.

شناخت کتاب‌های مخصوص منجر به سؤال بزرگی می‌شود مبنی بر اینکه معیار مردم برای تشخیص و تعیین کتابی خاص در کانون، چه می‌باشد؟ چندین پیشنهاد توسط اساتید لیبرال که منکر الهامی بودن این نوشته‌ها بودند، مطرح شد. این معیارها مربوط می‌شد به سن کتاب. اگر کتاب قدیمی بود، کانونی محسوب می‌شد. مشکل اینست که سایر کتب قدیمی، پذیرفته نشدند.

معیار دیگر این بود که کتاب به زبان عبری نوشته شده باشد. به هر حال سایر کتب عبری از جمله بخشی از کتاب دانیال و عزرا که به زبان عبرانی نوشته نشده بودند، بلکه به زبان آرامی نوشته شده بودند، در کانون پذیرفته نشدند.

پیشنهاد دیگر این بود که نوشته‌هایی که با تورات یا رسالات موسی هماهنگ می‌باشند، کانونی تشخیص داده شدند، در حالی که بقیه عهد عتیق که هماهنگ با نوشته‌های موسی، و سایر نوشته‌های یهودیان که هماهنگ با تورات نبودند، در کانون پذیرفته نشدند.

و در آخر عده‌ای نیز پیشنهاد کرده‌اند که هر کتابی که دارای ارزش دینی باشد شامل کانون شود. اما کتاب‌هایی هم وجود دارند که ارزش دینی دارند، مانند کتاب‌هایی که امروزه مسیحیان می‌نویسند، ولی هرگز در کانون کتاب مقدس پذیرفته نشده‌اند.

در تجزیه و تحلیل نهائی در پاسخ به این ابهامات نهایتاً به موضوع الهام می‌رسیم مبنی بر اینکه کتاب‌هائی که توسط خداوند الهام شده‌اند، توسط مردم، کانونی تشخیص داده شده‌اند.

مردم چگونه تشخیص می‌دهند که نوشته‌های خاصی دارای ارزش الهامی می‌باشند؟ دو اصل اساسی برای چنین تشخیص وجود داشته است، اصل اول حضور مردان و زنانی به عنوان نبی و نبیّه در میان مردم. مردم خدا الهام خدائی را به انبیائی که رسالت داشتند الهام خدا را به مردم برسانند، قبول داشتند. چنان رهبرانی پیام خود را توسط اعمال معجزات و پیش‌بینی وقایع آینده و ماهیت پویای پیام خود، سندیت می‌بخشیدند. نمونه روشن آن موسی بود که خدا به او قدرت داده بود تا با اعمال اعجاز بر مردم اثبات نماید که فرستاده خدا است (ر.ک. خروج ۱:۴ الی آخر).

اصل دوم کار روح خدا در میان مردم بود تا بتواند صدای خدا را در سخنان انبیا، تشخیص دهند. عیسی فرمود: «گوسفندان من، آواز مرا می‌شنوند» (یوحنا ۱۰:۲۷).

در دوران پیامبران عهد عتیق، درست مانند روزگار عیسی، بعضی افراد، صدای خدا را در پیام‌های نبوتی به عنوان هنجاری مجاز برای زندگی تشخیص نمی‌دادند. مردم تنها از طریق نفوذ روح القدس تشویق به پذیرش نوشته‌های مقدس به عنوان کلام معتبر خدا، شدند.

بدون شک فاکتورهای عملی دیگری برای تشخیص ماهیت نبوتی یک نوشته وجود داشته‌اند. خطاهائی واقعی طبیعتاً، پاره‌ای از نوشته‌ها را، فاقد ماهیت نبوتی می‌نمود. اختلاف عقاید در پذیرش استاندارد کلام خدا موجب پذیرفته نشدن

پاره‌ای از نوشته‌ها می‌شد. و در آخر، مورد پذیرش واقع شدن یک رساله توسط مردم آن روزگاری که نوشته شده بود، یکی از معیارهای پذیرفته شدن آن رساله بود. به هر حال استانداردهای مقبول در پذیرش یک کتاب این بود که آن کتاب آیا واقعاً نبوتی و الهام خدا است یا نه؟

البته در رابطه با مسیحیان، اعتبار نهائی کتب عهد عتیق در بیانات عیسی و نویسندگان عهد جدید، یافت می‌شود. وقتی عیسی از شریعت و انبیا و مزامیر سخن می‌گفت (لوقا ۲۴:۴۴)، به سه جنبه کانون عبری که حاوی آن کتاب‌ها که همان عهد عتیق امروز است، اشاره می‌نمود. این سه جنبه یا انشعاب، کتاب مقدس را تشکیل می‌دادند که عیسی آن را کاملاً معتبر و کانونی، می‌دانست (یوحنا ۳۵:۱۰).

در نوشته‌های عهد جدید، الهامی بودن تمامی عهد عتیق، تأیید شده‌اند و با نقل قول از تمام بخش‌های آن، معتبر بودن آن هم تأیید گردیده است. در عهد جدید از تمام کتب عهد عتیق بجز رساله عوبدیا، ناحوم، عزرا، نحمیا، استر، غزل غزل‌های سلیمان و جامعه، نقل قول شده است. به هر حال ناحوم و عوبدیا بخش‌هایی از یک کتاب در کانون عبرانی بودند که کتاب دوازده نبی نامیده می‌شدند. رسالات عزرا و نحمیا در اصل یک کتاب بودند با منشاء تاریخی. استر، غزل غزل‌های سلیمان و جامعه متعلق به گروهی از کتاب‌ها بودند که «نوشته‌ها» نامیده می‌شدند و مزامیر هم از آن زمره بود. با توجه به این تقسیم‌بندی، ما می‌توانیم بگوئیم که نویسندگان عهد جدید از هر بخش از عهد عتیق نقل قول و اعتقاد خود را به کانونی بودن همگی آنها، اعلام نموده‌اند.

گسترش کانون عهد عتیق

کتاب مقدس چیز زیادی در مورد مراحل واقعی جمع‌آوری کتاب‌های مختلف کانونی، نگفته است و جای تعجب هم ندارد، چونکه این نوشته‌ها مورد پذیرش مردم خدا قرار گرفته بودند. هیچ رهبر و یا شورائی برای کانونی نمودن آن نوشته‌ها الزامی نداشت. با این وجود، ایده‌هایی از گسترش تدریجی کانون، در اختیار داریم.

نوشته‌های موسی بلافاصله پذیرفته و تبدیل به زمینه‌ای شدند برای جمع‌آوری نوشته‌های معتبر که بعداً کتاب‌های نبوتی بیشتری به آنها افزوده شدند. شریعت موسی در خیمه اجتماع کنار صندوق عهد قرار داشت (تثنیه ۳۱:۲۴-۲۶) و کاهنان آنها را برای تمامی جماعت بنی‌اسرائیل می‌خواندند (تثنیه ۳۱:۱۱) و پادشاهان آینده رونوشت‌هایی از آن را در اختیار داشتند (تثنیه ۱۷:۱۸).

موسی از ابتدا، پیش‌بینی کرده بود که انبیای آینده مبعوث خواهند شد تا کلام خدا را به مردم بگویند (تثنیه ۱۸:۱۵-۱۹). در ضمن موسی به مردم یادآوری نمود از انبیای دروغین، که شما را به پیروی از خدایان دروغین تشویق می‌کنند، حتی اگر اعجاز کنند، دوری کنید (تثنیه ۱۳:۱-۵ و ۲۰:۱۸-۲۲). بدین ترتیب مردم به تدریج چنان حلقه‌ای از نوشته‌های نبوتی را شناخته و پذیرفتند. یوشع نیز سخنان خود را «در کتاب تورات خدا نوشت» (یوشع ۲۴:۲۶)، و سموئیل نیز «رسوم سلطنت را بر قوم بیان کرده، در کتاب نوشت و آن را به حضور خدا گذاشت» (اول سموئیل ۱۰:۲۵). نویسندگان کتب پادشاهان و تواریخ ایام از بسیاری از پیام‌های نبوتی که تمامی دوران تاریخی بنی‌اسرائیل را از داود تا تبعید (اول تواریخ ۲۹:۲۹، دوم تواریخ ۹:۲۹)، پوشش می‌داد، آگاه بودند. دانیال نیز در زمان خود به «کلام

خدا» اشاره نموده است که شامل انبیا و شریعت موسی بوده است (دانیال ۲:۹ و ۶ و ۱۱).

نشانه‌های بیشتر رشد کانون، نوشته‌های بعدی براساس نوشته‌های قدیمی بودند که بدان وسیله ماهیت معتبر نوشته‌های قدیمی‌تر را تأیید نمودند. سراسر کتاب مقدس مشحون از نقل قول از رسالات موسی است (یوشع ۷:۱؛ اول پادشان ۳:۲؛ ملاکی ۴:۴). کتاب داوران از یوشع نام برده است (۱:۱ و ۸:۲). تاریخ اسرائیل از پیدایش تا پادشاهان در کتاب تواریخ ایام، مرور شده است (اول تواریخ ۱:۱ تا ۲:۱۵). کتاب اول پادشاهان ۴:۳۲ و دانیال ۲:۹ به امثال و غزل غزل‌های سلیمان، اشاره کرده‌اند.

به مراجع دیگری نیز می‌توان اشاره نمود، ولی تا این اندازه کفایت تا اطلاعاتی از آنچه که مردم خدا در دوران عهد عتیق به تدریج برای جمع‌آوری نوشته‌های الهامی که خدا بدان‌ها داده بود، انجام دادند، به دست آوریم. وقتی که دوران نبوت به پایان رسید، هیچ کتاب دیگری به کتاب‌های کانونی، افزوده نشد. در کتاب تلمود که معرف باورهای یهودیان باستانی است، آمده است، «بعد از یحیی نبی، رگریای نبی و ملاکی نبی، روح‌القدس از اسرائیل رخت برپست.» این بیانیه به روشنی حاکی از این است که روح‌القدس دیگر رسالت نبوتی را ممنوع نمود.

ژوزهین مورخ یهودی قرن اول پیش از میلاد گفته است، هرچند که نوشته‌ها از زمان Artaxerxes (۴۶۴-۴۲۴ قبل از میلاد)، محفوظ مانده‌اند، اما مساوی با نسخه‌های مقدس قدیمی تلقی نشده‌اند، «چونکه دیگر انبیائی جایگزین انبیای قدیم نشدند.»

گسترش کانون

با توجه به نوشته‌های بنیادی موسی و سپس انبیا، نوشته‌های کانونی طی دو بخش مهم جمع‌آوری شدند: شریعت موسی و کتب نبوتی. و این روش ترجیحی بود که عهد جدید بدان اشاره نموده است (متی ۱۷:۵؛ لوقا ۱۶:۱۶، ۲۹، ۳۱؛ اعمال ۱۵:۱۳).

ظاهراً گروهی کتاب‌های قدیمی‌تر نیز در این سه بخش با روشی که در کتاب مقدس امروز مشاهده می‌شود، یعنی شریعت، انبیا، و نوشته‌ها وجود داشته‌اند. آخرین دسته‌بندی شامل کتاب‌های خاصی بوده‌اند که دارای ماهیت دوگانه بوده‌اند که ظاهراً مسیح از آنها آگاه بوده است (لوقا ۲۴:۴۴). اما این ماهیت دوگانه به هیچ وجه از قدرت و اعتبار آنها نکاسته است، چونکه مزامیر هم از زمره این گروه از کتاب‌ها است.

یهودیان عهد عتیق را به عنوان کتابی کانونی پذیرفتند، و بعدها مسیح و کلیسای اولیه، دقیقاً همان ۳۹ کتاب موجود در کتاب مقدس را، به عنوان نوشته‌های کانونی پذیرفتند. بیشتر اساتید کتاب مقدس معتقدند که در ابتدا ۲۴ کتاب به عنوان کانونی پذیرفته شده‌اند. بعدها ترجمه یونانی کتاب مقدس تحت عنوان سپتورجنت (۲۵۰-۱۵۰ قبل از میلاد)، آنها را ۲۲ کتاب معرفی نمود. این ترتیب‌های متفاوت، به سادگی مرکب از پاره‌ای کتاب‌ها بوده‌اند که از کتاب مقدس کنونی جدا شده‌اند. برای نمونه کتاب‌های اول و دوم پادشاهان، یک کتاب را تشکیل داده‌اند.

هیچ یک از این کتاب‌ها بدون بحث و جدل پذیرفته نشده‌اند. گاهی اوقات ابهاماتی در رابطه با غزل‌های سلیمان، جامعه، استر، حزقیال و امثال، مطرح شده‌اند. این ایرادهای مختصر هیچگاه نظر شوراها را در رابطه با کانونی بودن

این رسالات، تغییر نداد. به هر حال نوشته‌های قدیمی بسیاری از ورود به کانون، باز ماندند. این دسته از نوشته‌ها را Pseudepigrapha یا مشکوک نامیدند.

Pseudepigrapha نام گروه بزرگی از نوشته‌های یهودی در بین سال‌های ۲۰۰ قبل از میلاد تا ۲۰۰ پس از میلاد بودند که ادعا می‌شد توسط آدم و خنوخ و موسی و عزرا نوشته شده‌اند، چونکه معتقد به الهامی بودن آنها بودند. این کتاب‌ها حاوی نوشته‌های مختلف از افسانه‌های تاریخی تا رویا و خواب‌های دروغین در رابطه با نقل ایمان یهودی طی دورانی از رنج‌های غیرمعمولی بودند. ادعای دروغین آنها مبنی بر اعتبار خدائی‌شان، همراه با ماهیت توهم‌آمیز آنها از پاره‌ای وقایع و پاره‌ای تعلیمات دروغین، یهودیان را از مشمول نمودن آنها در کانون به عنوان نوشته‌های مقدس، باز داشت.

کتاب‌های مشکوک شماره ۱۴ و ۱۵، موجب بحث و جدل فراوانی در کانونی بودن آنها شد. کلیسای کاتولیک روم تمام این کتاب‌ها را بجز سه جلد، به عنوان کتاب‌های کانونی پذیرفت، اما یهودیان و کلیسای پروتستان، هیچکدام را نپذیرفت. این کتب نوشته شده بین سال‌های ۲۰۰ قبل از میلاد تا ۱۰۰ بعد از میلاد، حاوی صحت قابل توجهی در بیان امور دینی، سیاسی و شرایط اجتماعی سال‌های حدفاصل عهد عتیق و عهد جدید می‌باشند که زمینه‌هایی برای مطالعه چیزهای خاصی از نوشته‌های عهد جدید، فراهم ساخته‌اند.

در حالیکه بعضی از نوشته‌های مسیحیان قدیمی ظاهراً نقل قول‌هایی از این کتاب‌ها، به عنوان منابع معتبر می‌باشند، دلایل چندی برای نپذیرفتن آنها به عنوان کتب کانونی، وجود دارند. اول اینکه، هیچ یک از کانون‌های عبری عهد عتیق حاوی چنین کتاب‌هایی نمی‌باشند. دوم اینکه، وقتی که نویسندگان عهد جدید و مسیح از

عهد جدید نقل قول نموده‌اند، اما هیچگاه از کتب مشکوک به عنوان کتب مقدسه معتبر، نقل قول نکرده‌اند. جالب اینجاست که رسولان بارها از سپتورجنت یا ترجمه یونانی عهد عتیق موجود در آن زمان، بارها نقل قول نموده‌اند.

قدیمی‌ترین نسخه سپتورجنت که ما در اختیار داریم (قرن چهارم پس از میلاد)، شامل رسالات مشکوک یا اپوکریفاها می‌باشد، و اگر در عهد جدید نیز چنین اتفاقی افتاده باشد، ما اطلاعی نداریم. اما اگر چنین می‌بود، اجتناب عیسی و نویسندگان عهد جدید از نقل قول از آنها، اهمیت فراوانی دربر دارد.

دلیل سوم برای عدم پذیرش آنها در کانون اینست که با چند استثنای مختصر، در هیچ یک از فهرست‌های کتاب‌های کانونی در چهار قرن اول میلادی، نامی از آنها برده نشده است.

دلیل چهارم اینست که محتویات این کتاب‌ها، برعلیه کانونی بودن آنها می‌باشند. در حالیکه شامل حقایق ارزشمندی می‌باشند، فرایض نادرستی نیز مثل رسوم و افسانه‌های قدیمی، الهامی بودن این نوشته‌ها را غیرممکن می‌سازند. علاوه بر آن این کتاب‌ها هم ادعائی مبنی بر الهامی بودن خود ندارند و در واقع مربوط به دوران عدم حضور پیامبران در اسرائیل بوده‌اند.

به این دلایل، کلیسا به طور عام هیچگاه کتاب‌های مشکوک را به عنوان کتب کانونی نپذیرفته است. پذیرش آنها توسط کلیسای کاتولیک روم، با این استدلال توجیه شده است که کتب اپوکریفا، حامی باور کاتولیک روم مبنی بر دعا برای مردگان است که چنین کاری هرگز در کانون‌های یهودی و پروتستان، یافت نمی‌شود.

کانون عهد جدید

اصول تشخیص و جمع‌آوری کتب عهد عتیق در مورد عهد جدید هم مصداق پیدا می‌کند. فرق عمده در بین آنها طول زمان لازم برای پذیرفتن این کتاب‌ها است. کلیسا مانند جامعه مردم خدا در عهد عتیق درهم تنیده نشده بود، بلکه در سراسر جهان پراکنده بود.

تشخیص نوشته‌های کانونی

رسالات عهد جدید در دوره‌ی زمانی کوتاهی نوشته شدند. به این دلیل ما اشاره کمی در کتاب مقدس از گزینش‌های بعدی پذیرفته شده داریم.

پطرس نوشته‌های پولس را، مقدس خواند (دوم پطرس ۳: ۱۵-۱۶). پولس هم احتمالاً از انجیل لوقا در رساله اول تیموتاوس ۱۸: ۵، به عنوان کتاب مقدس یاد کرده است (انجیل لوقا ۱۰: ۷). با این وجود می‌بینیم که نوشته‌های عهد جدید در جلسات عام کلیساها همراه با نوشته‌های عهد عتیق خوانده می‌شوند (اول تسالونیکیان ۵: ۲۷؛ کولسیان ۴: ۱۶؛ مکاشفه ۱: ۳؛ اول تیموتاوس ۴: ۱۳).

وقتی از ما می‌پرسند با کدام معیاری بعضی از کتاب‌ها معتبر نامیده شدند، بلافاصله با مفهوم قدرت رسالتی در کلیسای عهد جدید، مواجه شویم. رسولان توسط مسیح دعوت شدند و از سوسی او مأمور شدند که شاهدان مجاز او باشند. به آنها وعده داده شد که الهام روح‌القدس را خواهند یافت تا آنها را هدایت کند که حقیقت را بیان کنند (یوحنا ۱۶: ۱۲-۱۶). آنها در نوشته‌های خود، مدّعی بودند که مکاشفه خدا را بر زبان می‌آورند. کلیسا، نفوذ تعلیمات مسیح را در تعلیمات رسولان تشخیص داد که «تعلیم رسولان» نامیده شدند (اعمال ۲: ۴۲، همچنین ر.ک

افسیان ۲:۲۰).

معیار کانونی بودن آنها تشخیص منشأ نگارش آنها توسط رسولان و نویسندگانی نزدیک به رسولان بود، مانند مرقس که همراه با پطرس بود و لوقا که همراه پولس بود، و یا رسالاتی که به روشنی فرایض رسالتی را نوشته‌اند. و در آخر، هر نوشته‌ای که خطاب مستقیم رسولان به کلیسا بوده است.

توسعه کانون عهد جدید

کلیساهای اولیه با توجه به نیاز به شناخت تفاوت بین نوشته‌های دروغ و واقعی، وارد مرحله گزینش شد. لوقا، انجیل خود را برای شناخت درست وقایع زندگی مسیح نوشته بود (لوقا ۱:۱-۴). پولس به ایمانداران تسالونیکیه راجع به رسالات دروغ موجود در آن زمان، هشدار داد (دوم تسالونیکیان ۲:۲). فرامینی مبنی بر مطالعه و بررسی کتاب‌های معتبر و مجاز در توسعه و انتخاب کارهای کانونی دخیل بودند.

ارجاع پطرس به نوشته‌های پولس به عنوان «کتاب مقدس» موجب پیوستن آنها به مجموعه‌های کانونی عهد عتیق شد.

در قرن‌های بعد به این نتیجه رسیدیم که پدران کلیسا هم الهامی بودن و کانونی بودن. تمامی رسالات عهد جدید کنونی ما را، تأیید نموده‌اند. جدا از تفاوت‌های ناچیز در رابطه با این حقیقت که بعضی از رسالات در شرق و یا در غرب مقبولیت بیشتری دارند، ترجمه‌ها و فهرست‌های کانونی از قرون دوم و سوم، اعتبار آن رسالات را تأیید نموده‌اند. با توجه به شوراها هیپو (۳۹۳ میلادی) و کارتاژها (۳۹۷ میلادی)، کلیسا به طور گسترده‌ای ۲۷ رساله موجود در عهد جدید را به عنوان رسالات کانونی، پذیرفته است، چونکه در آن زمان هیچگاه

چالشی جدی در رابطه با ارزش این نوشته‌ها وجود نداشته و چیزی به آنها افزوده نشده و چیزی از آنها کاسته نشده است.

گسترش کانون

در اولین قرن میلادی، تقریباً سیصد نوشته مربوط به کلیسا، پا به عرصه میدان نهادند. محتویات این نوشته‌ها به طور عمده الحادی و توهم‌آمیز بودند و جریان اصلی مسیحیت آنها را به عنوان «کاملاً پوچ و ملحدانه»، رد نمود. چند کتاب دیگر به عنوان عهد جدید دروغین شناخته شدند که بیشتر در مورد عبادت و فن خطابه بودند، که به طور موقت در موقعیت‌های محدودی پذیرفته می‌شدند، اما هرگز موقعیت کانونی را در کلیسا کسب نکردند.

در میان کتاب‌هایی که به دروغ به عنوان عهد جدید پذیرفته شدند، هفت مورد از آنها برای مدتی مورد بحث و جدل بودند.

بعضی از رهبران کلیسا در رابطه با تعلیمات خاصی در رساله به عبرانیان، یعقوب، دوم پطرس، دوم و سوم یوحنا، یهودا و مکاشفه، ابهاماتی داشتند. در رابطه با رساله به عبرانیان منشاء رسالتی آن مشخص نبود. به هر حال براساس شهادت قدما، آنگاه که حقایق در مورد این رسالات آشکار شدند، همگی آنها به عنوان رسالات کانونی، پذیرفته شدند. وقتی این حقایق در اختیار تمام کلیساها قرار گرفت، بلافاصله آنها را به عنوان رسالات کانونی پذیرفتند. در قرن چهارم بعد از میلاد تمامی ۲۷ رساله عهد جدید به عنوان کلام خدا، مصوبه جهانی را به عنوان کلام خدا، به دست آوردند.

۱۰

روح القدس و کلمه

در میان تمامی کتاب‌ها، کتاب مقدس منحصر به فرد است. کتاب‌های دیگر ساخته فکر انسان و به جهت انتقال اندیشه‌های انسان، به انسان است. اما کتاب مقدس پیامی است از سوسی خدا به انسان. خدا در میان کتاب مقدس با دل و فکر انسان سخن می‌گفت و این کار را توسط روح القدس خودش انجام می‌دهد و روح القدس با استفاده از سخنان انسان در کتاب مقدس، پیام خدا را مستقیماً به روح انسان، منتقل می‌کند. الهیات‌دانان این مراحل را کار روح در روشن‌گری کتاب مقدس نامیده‌اند.

نیاز به روشن‌گری

دو قلم عمده روشن‌گری روح القدس را نیازی مطلق برای درک کتاب مقدس، می‌سازند.

قلم اول در رابطه با ماهیت کتاب مقدس است. کتاب مقدس حقیقت خدا است، نه فکر انسان. قلم دوم در رابطه با اثرات گناه در افکار ما است. ما می‌توانیم مشکلات خود را به صورت دره‌ای عمیق تصور کنیم. در یک سوسی این دره عمیق حقیقت خدا در کتاب مقدس قرار گرفته است و در سوسی دیگر فکر انسان.

برای پل زدن به این فاصله که این دو را از هم جدا کرده است به چه چیزی نیاز داریم؟

برای پل زدن به این فاصله کافیهست که خدا از طریق روح القدس خود، وارد عمل شود.

۱- روح القدس خدا را می‌شناسد - اگر ما می‌خواهیم خدا را بشناسیم، لازم است که او خود را بر ما مکشوف سازد. خدا کسی و چیزی نیست که کسی بتواند او را تشریح کند و یا با قدرت استدلال او را بشناسد. خدا یک شخص است، و مانند هر شخص دیگری، واقعاً نمی‌توانیم او را بشناسیم مگر اینکه هستی خود را بر ما آشکار سازد.

پولس در یکی از بخش‌های کلیدی رساله‌اش به تشریح رسالت روح القدس پرداخته است و سخن از چیزهایی می‌گوید که چشمان ما نمی‌بینند و گوش‌های ما نمی‌شنوند، چونکه اموری هستند در سطوحی متفاوت که مافوق درک طبیعی انسان می‌باشند و تنها روح القدس می‌تواند آنها را ببیند و بشنود. سپس به تشریح این حقیقت می‌پردازد که خدا را می‌توان تنها از طریق کار روح القدس شناخت: «... زیرا که روح همه چیز حتی عمق‌های خدا را نیز تفحص می‌کند. زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بدانند جز روح انسان که در وی می‌باشد.

همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا... لیکن ما آن روح را که در خداست [یافته‌ایم]، تا آنچه که خدا به ما عطا فرموده است، بدانیم. که آنها را بیان می‌کنیم، نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه که روح القدس می‌آموزد...» (اول قرنتیان ۲: ۱۰-۱۲۳).

براساس این آیات انسان نمی‌تواند خدا و طریق او را واقعاً بشناسد جز اینکه

روح القدس بر او آشکار سازد. این مکاشفه حاصل تعلیمات روح القدس و موعظه رسولان است. بدون رسالت روح القدس، رسولان نمی‌توانستند سخنی در جهت مکاشفه خدا بگویند، بلکه تنها روح القدس آنها را قادر ساخت تا در دل‌ها و ارواح مردم، نفوذ کنند. چون تنها روح القدس است که حلقهٔ اتصال مستقیم بین فکر خدا و فکر انسان است.

۲- کوری گناه - روح القدس به این دلیل که تنها اوست که فکر خدا را می‌داند، نه تنها باید روشنگر کلام و معلم نهائی کلام باشد، بلکه باید کلام را برای چشمانی که از نظر روحانی و به دلیل گناه نابینا شده‌اند، تشریح کند. در باغ عدن قبل از اینکه گناه وارد جهان شود انسان برای شناخت قلبی و واقعی خدا به روح القدس نیاز نداشت. اما با ورود گناه به جهان، این نیاز به وجود آمد. براساس کتاب مقدس، کسانی که توسط روح القدس لمس نشده باشند، کلاً احترامی برای حقیقت خدا قائل نمی‌باشند. چنین کسانی:

در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که به جهت سخت‌دلی ایشان در ایشان است (افسیسیان ۴:۱۸).

آنها پذیرای امور خدائی نمی‌باشند، و حتی مادام که روشنگری روح القدس را نپذیرند، جاهل توصیف شده‌اند (اول قرنتیان ۲:۱۴).

علاوه بر اثر نابینائی گناه، شیطان نیز در کار است تا چشمان نجات نیافتگان را ببندد. پولس رسول نوشته است:

لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است، که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبدا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است، ایشان را روشن سازد (دوم قرنتیان ۴:۳-۴).

بدون کار روح القدس از پیام کتاب مقدس پرده برداشته نمی‌شود. سخنان انسان کاری از پیش نمی‌برد. تنها خدا با روح خودش می‌تواند نور حقیقت را در تاریکی بتاباند.

شخص نجات یافته، متفاوت است. تولد تازه شامل توانائی مشاهده امور روحانی است. با این وجود حضور گناه موجب کوری انسان می‌شود.

به تشبیهی دیگر پولس فرمود که ایمانداران قرن‌تس نمی‌توانستند تعلیماتی در حدود «غذای مقوی» را پذیرا باشند، چونکه گناه در آنان وجود داشت، بنابراین دادن «غذای رقیق» به آنان اکتفاء نمود (اول قرن‌تیان ۳:۱-۳). به همین ترتیب کاتب رساله به عبرانیان مدعی شد که ایماندارانی که رساله‌اش را خطاب به آنان نوشته بود «گوش‌هایشان (به دلیل گناه) سنگین شده است» (عبرانیان ۷:۵-۱۴).

بدین ترتیب رسالت روح القدس در روشنگری کلام خدا برای ایمانداران و هم برای بی‌ایمانان، لازم است. ما نزد مسیح به عنوان روح روشنگر حقیقت نجات بر دل‌هایمان، آمده‌ایم و در حقیقت تنها از طریق کار روح القدس، رشد می‌کنیم. تنها او می‌تواند اثرات تیره گناه را در زندگی ما، خنثی سازد.

کار روشنگری

وقتی ما از وظیفه روشنگری روح القدس سخن می‌گوئیم، وارد سطحی فوق‌العاده مهم از حقیقت می‌شویم، ولی در عین حال اموری اسرارآمیز وجود دارند. مکاشفه و الهام در ارتباط با انتقال ذهن خدا به ما می‌باشد. روشنگری در ارتباط است با مکاشفه و کاربرد کلام خدا در دل‌ها و فکرهایمان. اعمال خدا تا اندازه‌ای متوجه ذات ما است که همیشه در ماورای ادراک ما قرار دارد. برای نمونه چه کسی می‌تواند وظیفه روح القدس را در تولد تازه توضیح دهد. با این

وجود، کتاب مقدس پاره‌ای از حقایق بنیانی را در رابطه با رسالت روح القدس، با کلام خدا، آنچه را که لازم است بدانیم بر ما آشکار ساخته است.

۱- تعریف روشنگری: شاید ما بتوانیم روشنگری را در قالب کار روح القدس برای تفهیم کتاب مقدس، تعریف کنیم. بعضی از الهیات‌دانان می‌گویند که این رسالت تنها برای ایمانداران است. اما کار دیگر روح القدس موجب می‌شود که انسان پیام نجات را درک کند و برای نجات نزد مسیح بیاید. روشنگری برای مسیحیان، کار مستمر روح القدس است در جهت رشد ما در شناخت و کاربرد آن در زندگی‌هایمان.

ما می‌توانیم شناخت گسترده‌تری از روشنگری کلام در رابطه با مکاشفه و الهام به دست آوریم. مکاشفه پرده‌برداری و یا مفهوم نمودن حقیقت خدا است. الهام این امکان را به وجود می‌آورد تا بیانیه درستی از آن حقیقت بر زبان انسان جاری شود. انبیا و رسولان تحت رسالت روح القدس حقیقت خدا را به دیگران انتقال داده‌اند. هم در مکاشفه و هم در الهام، حقیقت خدا برای ما آشکار می‌شود. یعنی ما را با موردی مواجه می‌سازند که خارج از ما است.

در روشنگری، روح القدس کلام را می‌گیرد و آن را مستقیماً به دل انسان‌ها منتقل می‌سازد. کالوین این مورد را برجسته نموده و گفته است که همان روح که «که از زبان انبیا سخن می‌گفت، باید به دل‌های ما نفوذ کند و پیام را بارها برای ما تکرار نماید.» یک جنبه دیگر از تعریف ما در اینجا شایسته بررسی است و آن اینکه روح القدس کلام را روشن می‌سازد.

هر از چند گاه در طول تاریخ کلیسا مدعیانی به عنوان سخنگوی خدا ظهور کرده‌اند، و ادعا نموده‌اند که توسط روح القدس تنویر شده‌اند و حقایقی تازه کشف

نموده‌اند که در کلام خدا، نیامده‌اند. غالباً این «انبیا» مبنای ادعای خود را ملهم از مقایسه پولس در بین «رساله» و «روح» (دوم قرنتیان فصل سوم). مبتنی بر ارجحیت مستقیم حقیقت به دل‌ها توسط «خود»، می‌دانند.

اما چنین تفکیکی نمی‌تواند مورد نظر پولس باشد. در طول صفحات کتاب مقدس رسولان رسالت روح القدس را به کلام خدا پیوسته‌اند. روح القدس آنگاه که نویسندگان انسانی را برانگیخت تا کلام خدا را بنویسد، کلام را به وجود آورد (دوم پطرس ۱: ۲۱). روح القدس وقتی چنان حقیقتی را با الهام دریافت کرد و آن را به دل‌ها آموخت و روشن نمود، خود، خدا بود. این کلام خدا است که شمشیر روح است (افسسیان ۶: ۱۷). کلام ابزار خدا در اعجاز تولد تازه (یعقوب ۱: ۱۸، اول پطرس ۱: ۲۳) و تقدیس مردم خدا است (یوحنا ۱۷: ۱۷).

از آنجا که مسیح موضوع و کانون کتاب مقدس است، روح القدس کتاب مقدس را آنچنان روشن می‌کند تا تبدیل به راهی برای شناخت او با تمامی جلالش باشد.

ماهیت روشنگری

کار روشنگری روح القدس از کلام، برای هرکسی در مراحل ایمان آوردن آغاز می‌شود. یک انسان معمولی بدون داشتن روح القدس نمی‌تواند کتاب مقدس را بفهمد. او می‌تواند کتاب مقدس را بخواند و حتی پیام آن را به صورت ورد بخواند، ولی آنچه را که می‌خواند، برایش مفهوم نیست. اشعیای نبی به تعریف چنین شرایطی پرداخته است، «چیزهای بسیار می‌بینی، اما نگه نمی‌داری، گوش‌ها را می‌گشاید لیکن خود نمی‌شنود» (اشعیا ۴۲: ۲۰). وقتی که پولس انجیل را موعظه می‌نمود، انجیل برای بسیاری از یهودیان موجب لغزش و برای غیریهودیان موجب حماقت می‌شد (اول قرنتیان ۱: ۲۳).

علت چنین واکنشی، براساس سخنان پولس حاکی از این حقیقت بود که آن کلام تماماً توسط روح القدس به انسان آموخته شده است، و بدون روح القدس، «امور روح را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است» (اول قرنتیان ۲: ۱۴). در مراحل متحوّل شدن و ایمان آوردن روح خدا پرده را از چشمان و دل‌های کور بر می‌دارد و حقایق خدا را به مردم می‌گوید تا در یابند که واقعاً چه می‌باشند. این رسالت روح القدس در شخص ایماندار، در قالب رشد در شناخت خدا از طریق کلامش، متجلی می‌شود، و پولس رسول فرمود که ایمانداران «نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به سبب آنچه که روح می‌آموزد» (اول قرنتیان ۲: ۱۳)، هدایت شده‌اند. در نتیجه تعلیمات روح القدس، شخص ایماندار، دارای «فکر مسیح» می‌شود (آیه ۱۶).

یکی از برانگیزاننده‌ترین بخش‌های کتاب مقدس در رابطه با روشنگری روح القدس در رساله اول یوحنا یافت می‌شود. معلمان دینی مانند صوفیان «معرفت» را برای نجات می‌ستودند. آنها معتقد بودند که کلید معرفت را در اختیار دارند، و هر آنکس که آن کلید را می‌خواهد می‌تواند از طریق تعلیمات انحصاری آنان صاحب شود. یوحنا در واکنش به این تعلیمات، اصرار داشت که تمام ایمانداران «از آن قدوس، مسح یافته‌اند» (اول یوحنا ۲: ۲۰).

یوحنا روح القدس را هدیه‌ای از سوسی خدا می‌پنداشت که متعلق به هرکسی است که به مسیح ایمان آورد. در نتیجه یوحنا به خوانندگان رساله‌اش فرمود شما «حاجت ندارید که کسی شمار را تعلیم دهد، بلکه چنانچه خود آن مسیح شما را از هر چیز تعلیم می‌دهد... در او ثابت می‌مانید» (آیه ۲۷).

بعضی از مسیحیان برداشت درستی از این بخش ندارند و تمامی معلم‌های

انسانی را مطرود می‌دانند و می‌گویند « ما نیازی نداریم که کسی چیزی به ما یاد دهد، روح‌القدس به طور مستقیم به ما تعلیم داده است.»

چنین موضعی غفلت از نشانه‌های کتاب مقدس مبنی بر اینست که خدا تعلیم ما را به کلیسا سپرده است. یوحنا به ما سفارش نکرده است که تمام معلمان را حقیق بشماریم، بلکه گفته است که ما نباید کاملاً وابسته به تعلیمات معلمان بشری در رابطه با حقیقت خدا باشیم. معلم‌ها ما را کمک می‌کنند تا کلام خدا را درک کنیم، اما روح‌القدس است که در نهایت حقیقت کلام را به افکار و دل‌های ما می‌آموزد.

احتمالاً افرادی بوده‌اند که یوحنا آنها را «ضد مسیح» تعریف نموده است و آنها کسانی بوده‌اند که تعلیماتی برخلاف حقیقت، در مورد عیسی مسیح، می‌دادند (اول یوحنا ۲: ۱۸-۲۳). یوحنا با تأکید بر این موضوع که ایماندار می‌تواند حقایق مربوط به عیسی مسیح را درک کند، چونکه دارای روح‌القدس است که کارش تجلیل نمودن مسیح برای مردم خداست، پاسخ آنان را داد (یوحنا ۱۶: ۱۴).

میکائیل گرین داستان سربازی را نوشته است که در اثر تعلیمات او مسیحی می‌شود و از بلافاصله بعد از اینکه ایمان می‌آورد او را به شمال آفریقا می‌فرستند. گرین دیگر نمی‌تواند حقایق بنیادی ایمان را به او بیامورد. چند ماه بعد، نامه‌ای از سرباز جوان به دست او می‌رسد مبنی بر اینکه کلاس آموزش کتاب مقدس را در اقامتگاه خود تشکیل داده است.

نه تنها همکاران او به کلاس می‌رفتند، بلکه افسرانی با درجات بالا از کلاس او استفاده می‌نمودند. در این نمونه بدون کمک معلمان انسانی، این ایماندار از روح‌القدس حقایق کتاب مقدس را تا آن درجه آموخت که حتی دیگران را در شناخت آن هدایت نمود.

مورد خاصی که روح القدس در این رسالت انجام می‌دهد چیست؟ آیا روشنگری او تفسیر واقعی بخش‌های مشکل را به ما می‌دهد؟ آیا شهادت او جای آموزش ساعیانه ما را می‌گیرد؟ در پاسخ به این سؤالات کتاب مقدس چندین جنبه بنیادی از کار روشنگری روح القدس را، آشکار می‌سازد.

اول: روح القدس ما را قادر می‌سازد تا مفهوم کتاب مقدس را در یابیم. منظور ما این نیست که کسی بدون روح القدس کاملاً ناتوان از یک تفسیر درست از آنچه که کتاب مقدس می‌گوید، می‌باشد.

بسیاری از بی‌ایمانان بر کتاب مقدس اشراف کامل دارند. تعلیمات استادانه آنها در رابطه با پیشینه تاریخی و مفاهیم عبری و یونانی، بسیار مفید و مهم می‌باشند. روح القدس درک هوشمندانه‌ای فراتر از شناخت روحانی، عرضه نمی‌دارد. یا به عبارت دیگر روح القدس مفاهیم را به دل‌ها می‌سپارد نه به مغزها، مشکل شخصی که از کمک روح القدس برخوردار نیست، نه نفهمیدن کلمات در صفحات کتاب مقدس، بلکه اینست که این سخنان حس خوبی در او نمی‌آفریند. نمی‌خواهد مفاهیم را در رابطه با خودش در یابد.

ممکن است ما این مفهوم را با توجه به سخنان والدینی مهربان که فرزندان جوان خود را از بازی با تفنگ و یا خوردن شیرینی زیاد منع می‌کنند، روشن سازیم. سخنان والدین برای فرزندان کاملاً روشن و قابل درک است. اما مشکل اینست که بچه‌ها آنها را به عنوان حقیقت نمی‌پذیرند، در نتیجه آنها را نفی می‌کنند. به هر حال بعداً وقتی که بزرگ می‌شوند، نه تنها متوجه صداقت و اهمیت سخنان والدین خود می‌شوند، بلکه اکثراً خودشان چنان رهنمودهائی به فرزندانشان می‌دهند. به همین ترتیب وقتی که کتاب مقدس بدون کمک روح القدس به چنین

افرادی آموخته شود، هیچگاه مفهوم واقعی پیام کتاب مقدس را نمی‌فهمند و در زندگی خود به کار نمی‌برند.

بنابراین روشنگری روح‌القدس، جای آموزش را نمی‌گیرد. به ما توصیه شده است که ساعیانه «کلام خدا را انجام» دهیم (دوم تیموتاوس ۲: ۱۵) و کتاب مقدس تفتیش دقیق مفهوم خود را توصیه نموده است (اعمال ۱۷: ۱۱). اما آموزش ساعیانه بدون مدد روح‌القدس، هیچگاه فهم واقعی پیام کتاب مقدس را نمی‌رساند. جنبه دوم، روشنگری روح‌القدس، تازه ساختن کتاب مقدس است. سراینده مزامیر دعا نمود، «چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب ببینم» (مزامیر ۱۱۹: ۱۸). چیزهای عجیب در رابطه با کتاب مقدس اینست که آنها را از تمام نوشته‌های دیگر متمایز می‌سازد، و دیگر اینکه انسان می‌تواند آنها را بخواند و در هر خواندنی بارقه‌ای از حقیقتی جدید را در آنها بیابد. آنها مانند خزاینی بی‌پایان می‌باشند که هرکسی آنها را بخواند می‌تواند دائماً، گنج‌های تازه‌ای کشف کند. به هر حال این گنج‌ها با چشم‌هائی گشوده شده توسط خدا و از طریق روح‌القدس کشف و ذخیره می‌شوند. گاهی اوقات وقتی کتاب مقدس را از زبان کسی می‌شنویم که سال‌های درازی صرف مطالعه آن نموده است، از دیدگاه‌های تازه‌ای که از هر صفحه کتاب مقدس به دست می‌آوریم، هرچند که آنها را بارها و بارها خوانده‌ایم، متعجب می‌شویم. این دیدگاه‌های افزوده شده و کاربرد آنها در زندگی که در مکتب خدائی، یا روح‌القدس، آموخته‌ایم، تأثیرات شگرفی به جا می‌گذارد.

جنبه سوم روشنگری اینست که رسالت روح‌القدس همیشه متمرکز بر کتاب مقدس و اهداف آن برای زندگی ما است. عیسی اعلام فرمود که کتاب مقدس به او

شهادت می‌دهد (یوحنا ۵: ۳۹). بدین ترتیب روح‌القدس ضمن روشن‌گری کتاب مقدس، به طور مستمر به نجات دهنده و کار او اشاره می‌کند. نجات دهنده کسی است «که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت و جلال خدا در چهره عیسی مسیح، از ما بدرخشد» (دوم قرنتیان ۴: ۶).

مسیح قول داد که روح‌القدس، او را جلال و به او شهادت خواهد داد (یوحنا ۱۴: ۱۶ و ۲۶: ۱۵). علت آن هم روشن است. هدف کتاب مقدس اینست که ما خدا را بشناسیم، یعنی همان خدائی را که خود را در شخص مسیح و کار او، بر ما مکتشف ساخته است.

بدین ترتیب رسالت روشن‌گری روح‌القدس، این مکاشفه را در دل‌ها و افکار ما، کامل می‌سازد. تمرکز روح‌القدس بدین معنی است که وقتی ما را تعلیم می‌دهد، نخست ما را از تاریخ مردم باستانی خدا و یا حتی در قالب کتاب تعلیمات دینی، تعلیم نمی‌دهد، بلکه توجه ما را معطوف به مکاشفه خدا از خودش در عیسی مسیح می‌نماید (ر.ک افسسیان ۱: ۱۶-۱۷).

اهمیت این رسالت مکاشفه‌ای اینست که ما بدانیم چگونه با خدا سلوک کنیم. اشتیاق سراینده مزامیر این بود که «چیزهای عجیب» را از کلام خدا ببیند، باشد که کلام او را «حفظ» نماید (مزامیر ۱۷: ۱۹-۱۸). به همین ترتیب دعای پولس رسول برای ایمانداران کولیسه این بود که، «از کمال معرف اراده (خدا) در هر حکمت و فهم روحانی پُر [شوند]، تا [آنها] به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار [نمایند]» (کولیسان ۱: ۹-۱۰). رسیدن به آگاهی، از طریق تنویر کتاب مقدس توسط روح‌القدس در زندگی عابدانه، ممکن می‌شود.

۳- نتیجه روشن‌گری - اوج نتیجه نهائی رسالت روح‌القدس در روشن‌گری

نمودن کلام خدا در دل‌ها و فکرهای ما اینست که خدا را خواهیم شناخت. شناختی که فقط نتیجهٔ روشنگری روح‌القدس است از «سرّ مسیح» (کولسیان ۲:۲) است. یوحنا نیز مشابه این را گفته است:

اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق حیات جاودانی (اول یوحنا ۵: ۲۰).

چه نزدیک است این آگاهی از خدا با سخنی که کتاب مقدس در مورد کاشته شدن کلام در دل ایمانداران گفته است (یعقوب ۱: ۲۱). و برخی آن را چنین تعریف می‌کنند: «کلام عمیقاً در شما ریشه می‌گیرد.» این حضور پایدار کلام خدا است که شخصی را به عنوان مسیحی مشخص می‌کند (اول یوحنا ۸:۱ و ۱۰ و ۴:۲). بدین ترتیب، حضور کلام به دلیل رسالت روح‌القدس و شناخت واقعی خدا، یکی می‌باشند. مارتین لوتر، رهبر اصلاحات، این یگانگی را با سخنان زیر نشان داده است:

از آنجا که این وعده‌های مقدس، واقعی، درست، رایگان و سخنان آرام بخش و سرشار از نیکویی است، جانی که بدان‌ها با ایمانی قوی آمیخته شود، با آنها متحد می‌شود و نه تنها در قدرت آنها جذب می‌شود، بلکه اشباع و مجذوب آنها می‌شود و در آنها حظ می‌کند. اگر تنها یک لمس عیسی شفا بخش است، چقدر بیشتر این تماس لطیف روحانی، این کلام جذاب خدا همه چیز را که به کلامش تعلق دارد، منتقل می‌سازد.

(*"The Freedom of a Christian" Lather's Worke, XXXI, 349.*)

پذیرش روشنگری

تنویر کتاب مقدس خود به خود، اتفاق نمی‌افتد. بلکه مستلزم اینست که رهنمود خدا را برای پذیرش رسالت روح‌القدس، پیروی کنیم. این رهنمود شامل دیدگاه و اعمال ما است.

۱- دیدگاه ایمان فروتنانه - «خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را

فیض می‌بخشد» (یعقوب ۶:۴).

آشکار شدن مفهوم واقعی کتاب مقدس، اقدامی از ناحیه فیض خدا است و ما می‌توانیم تنها فروتنانه مطیع آن باشیم. هرکسی که معتقد است فهم است و یا هرکسی که می‌خواهد حکمت را از کتاب مقدس و از طریق آکادمیک کسب کند، هیچگاه رسالت نجات‌بخش روح‌القدس را تجربه نخواهد کرد. خدا حقایق خود را از «دانیان و خردمندان» مخفی داشته و بر «کودکان مکشوف» ساخته است (لوقا ۲۱:۱۰).

دیدگاهی فروتنانه از ایمان در سروده مزمور سرا آشکار است، کسی که خود را دانا نمی‌پندارد، بلکه دانائی را از خدا طلب می‌کند: «چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزی‌های عجیب ببینم» (۱۸:۱۱۹): «طریق فرایض خود را بر من بیاموز... مرا فهم بده...» (آیات ۳۳ و ۳۴).

۲- اطاعت از یافته‌های خدا - رشد در آگاهی از کتاب مقدس تحت هدایت

روح‌القدس موکول به تابعیت ما از آنچه هست که او به ما می‌دهد. مصیبت بزرگ در روزگار عیسی این بود که همه خود را عادل می‌پنداشتند و روی از نوری که کتاب مقدس به آنان تابانده بود، برگردانیده بودند. در نتیجه عیسی از طریق مثل‌ها به آنان تعلیم داد، باشد که پیروانش که مایل به شناخت حقیقت خدا بودند آن را

درک کنند، و کسانی که واکنش منفی نسبت به مکاشفه بودند، کور بودند (متی ۱۳:۱۶-۱۷).

مسیحیان امروز هم می‌توانند نسبت به تعلیمات روح‌القدس از طریق گزینش راه جسمانی خود، کندذهن باشند. یکی از اعضای کلیسا روزی با غرور اعلام کرد که سالی پنج بار تمام کتاب مقدس را می‌خواند. کشیش به او پاسخ داد «کتاب مقدس چند بار تو را می‌خواند؟» تلاش جدی برای سلوک در یک فرمان کتاب مقدس موجب شناخت بیشتر آن، بدون تلاش برای اطاعت از آن می‌گردد.

۳- تأمل روی کتاب مقدس - رشد در آگاهی واقعی از کتاب مقدس مستلزم اینست که ما وقتی به آن اختصاص دهیم و خود را در معرض حقایق آن قرار دهیم و فعالانه روی سخنانش تأمل و تعمق کنیم. سرایندهٔ مزامیر نوشته است، «از وصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست می‌دارم... و در فرایض تو تفکر خواهم نمود... شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم... چشمانم برپاس‌های شب سبقت جسته است تا در کلام تو تفکر نمایم» (مزامیر ۱۱۹: ۴۷-۴۸، ۹۷، ۱۴۸).

برخورد متفاوت مردم در مطالعه کتاب مقدس به خوبی در فعالیت‌های یک پروانه و یک گیاه شناس و یک زنبور، نشان داده می‌شود. پروانه برای یک یا دو لحظه شیفتهٔ گلی زیبا می‌شود و سپس به سوسی گل دیگر پرواز می‌کند و گل‌های بسیاری را لمس می‌کند، اما بهرهٔ زیادی از آنها نمی‌برد. گیاه‌شناس وقت خود را صرف یک شاخه گل می‌کند و آن را دقیقاً می‌آزماید و یادداشت‌های زیادی از آن بر می‌دارد. وقتی کارش تمام شد دفترش را می‌بندد و فکر خود را متوجه چیزهای دیگر می‌کند و بیشتر اطلاعات خود را در دفتر بسته نگه می‌دارد. ولی زنبور روی هر گلی وقت می‌گذارد، و شکمش را با گرده و شهد پُر می‌کند و پرواز کرده از باغ

می‌رود.

به همین ترتیب بعضی از افراد وقتی کتاب مقدس را مطالعه می‌کنند، از اینجا به آنجا می‌پرند، چند آیه دلخواه را می‌خوانند، ولی بهره کمی از آنها می‌برند. بعضی دیگر با جدیت کتاب مقدس را مطالعه می‌کنند. حقایق و فرایض را در مغز خود انباشته می‌کنند، ولی در واقع اجازه نمی‌دهند که روح‌القدس دل‌های آنان را تعلیم دهد. ولی عده‌ای هم مثل زنبور هستند. وقت کافی برای مطالعه کلام اختصاص می‌دهند، کلام را می‌خوانند و روی آن تأمل می‌کنند تا فکر خود را با حکمت آسمانی پُر کنند، تا هرگاه لازم شود این اندوخته‌ها گام‌هایشان را در راه‌های زندگی، هدایت کنند.

۱۱

قدرت کلام خدا

وقتی عیسی توسط توسط شیطان تجربه شد که سنگ را به نان تبدیل کند و گرسنگی خود را رفع کند، به شیطان گفت، «انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴: ۴). قرن‌ها قبل موسی چنین گفته بود (تثنیه ۳: ۸).

عیسی بدین وسیله ارزش کانونی کتاب مقدس را صحّه نهاد مبنی بر اینکه کلام زنده و مقتدر و پویای خدا است و وسیله‌ای است که از طریق آن خود را به جهانیان مکشوف ساخته است. این حقیقت همیشه بیانگر جایگاه منحصر به فرد کتاب مقدس در زندگی و دل‌های مردم خدا است. هیچ کتاب دیگری جز کتاب مقدس وجود ندارد که براساس خود خداوند و لازمه زندگی باشد.

این ادعا بلافاصله سؤالات بسیاری را موجب می‌شود. چگونه کلمات مخصوص نوشته شده بر کاغذ می‌توانند زنده باشند؟ چگونه می‌توانند حیات‌بخش باشند؟ چه چیزی را تحقق می‌بخشند؟ این سؤالات از دیدگاه ما نسبت، کاربرد کتاب مقدس در زندگی روزانه خودمان، حیاتی می‌باشد.

انرژی کلام خدا

عیسی در مثالی مشهور، بزرگی کلام خدا را به بذر تشبیه نمود (لوقا ۸:۱۱). دانه خشکی از گندم یا ذرت در ظاهر ماده‌ای پیچیده نیست. در واقع بدون شک می‌توان نوع مصنوعی آن را ساخت به طوری که با دیدن و لمس کردن نتوان آن را از دانه حقیقی تشخیص داد. امتحان واقعی کاشتن آن در خاک است. دانه زنده ثمر زنده می‌دهد، در حالی که دانه مصنوعی در خاک مدفون می‌شود. به همین ترتیب ممکن است کتاب مقدس در نگاه اول مانند سایر کتاب‌ها باشد، ولی وقتی پذیرفته شود، دارای قدرت اعجاب‌انگیز در ایجاد زندگی روحانی است. یعقوب با اشاره به مثل عیسی درباره دانه گندم، نوشته است، «با فروتنی کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جان‌های شما را نجات بخشد» (یعقوب ۲۱:۱). کلام خدا، بذر خدا است که مانند دانه‌ای طبیعی است که ثمره آن حیات است.

ارزش زنده بودن کلام خدا توسط کاتب رساله به عبرانیان، به خوبی تعریف شده است: «کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم... و ممیز افکار و نیتهای قلب است» (عبرانیان ۱۲:۴)، جالب اینست که عبارت «زنده» توسط همان کاتب بارها و بارها به خود خدا اطلاق شده است (عبرانیان ۱۲:۳؛ ۱۴:۹؛ ۱۰:۳۱؛ ۱۲:۲۲). خدا، «خدای زنده» است و کسی است که کلام خود را با حیات خود فرستاده است.

چونکه کلام خدا «زنده» است، «فعال» نیز می‌باشد. عبارت یونانی *Energes* ریشه عبارت انگلیسی "Energy" و "Energetic" است و اشاره به چیزی قدرتمند، اکتیو و مؤثر می‌کند. از همین عبارت به صورت صفت برای بیان کار خدا در ما و

تحقق اراده‌اش، استفاده شده است (فیلیپیان ۲:۱۲). بدین ترتیب همانطوری که حیات خدا از طریق پذیرش کلام خدا بر ما آمده است، انرژی و قدرت خدا توسط کلام او در ما کار می‌کند. عیسی تعلیم داد که سخن او، سخنان پدر آسمانی است (ر.ک یوحنا ۱۷:۱۴) و فرمود «کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است» (یوحنا ۶:۶۳).

وقتی که عیسی چنین سخنی بر زبان آورد، بسیاری از کسانی که او را متابعت می‌کردند، به او پشت نمودند. اما شاگردانش سخنان عیسی را دریافتند و قدرت آنها را تجربه کردند. وقتی عیسی از آنها پرسید، آیا آنها هم او را ترک می‌کنند، پطرس که بدون شک از جانب همه شاگردان سخن می‌گفت پاسخ داد، «خداوندا نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است» (۶:۶۸). خدا در متهم نمودن انبیای دروغین که از جانب خود سخن می‌گویند و به مردم «هیچ نفع» نمی‌رسانند (ارمیا ۲۳:۲۲)، قدرت واقعی خود را اعلام نمود: «آیا کلام من مثل آتش نیست، و مانند چکشی که صخره را خرد می‌کند؟» (آیه ۲۹). او به ارمیای نبی اعلام نمود «همانا من کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم را هیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید (۵:۱۴).

وقتی که ارمیا مدتی از کلامی که خدا به او داده بود، سخن نگفت، «دلش [مثل آتش افروخته شد و] اسنخوان‌هایش [بسته گردید]» (ارمیا ۲۰:۹).
برعکس تمثیل‌های آتش و چکش که فرض بر قدرت مخرب کلام است، اشعیا عناصر مولد طبیعت را نشانه‌ای از قدرت مؤثر کلام خدا دانست. خدا در رابطه با نجات به نبی گفت:

و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را

سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می‌بخشد، همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید (اشعیا ۵۵: ۱۰-۱۱).

این سخنان در رابطه با زنده بودن و فعال بودن کلام خدا نباید اینطور تلقی شود که کلام خدا فقط در مقاطع زمانی خاصی که خدا اراده می‌نموده است، مصداق داشته است و در هیچ کجای کتاب مقدس این فرض را مشاهده نمی‌کنیم که کلام خدا در مقاطع خاصی، پویا بوده باشد. واقعیت اینست که اثرات این کلام زنده همیشه آشکار نمی‌باشد، و این موکول به قصور انسان در فهم آن است. واقعیت اینکه یک بذر باید کاشته شود تا ثمر دهد، به هیچ وجه نافی حیات در بذر نیست.

مهم‌تر اینکه، آنچنانکه خواهیم دید، حتی وقتی کلام خدا ندیده انگاشته و انکار شود، باز هم در روز داوری مؤثر خواهد بود.

نجات توسط کلام خدا

اگر کلام خدا با قدرت خدا در میان ما متجلی شود، نشان می‌دهد که ما هدف نیت بزرگ او در نجات هستیم. همانطوری که مسیح در کلمه خدا آمد تا گمشده را بجوید و نجات بخشد، کتاب مقدس نیز ابزاری است برای انتقال نجات به انسان. برای برخورداری از نجات، دو نکته خیلی مهم است: شناخت انجیل و با ایمان آن را پذیرفتن، و هر دو نکته از طریق مکاشفه خدا در کتاب مقدس، تحقق می‌یابند.

۱- انجیل در کلام خدا - جایگاه کلام خدا در طرح نجات توسط پولس رسول

بیان شده است. او در رساله‌اش به قرن‌تیان گفته است، «خدا بدین رضا داد که به

وسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد» (اول قرنتیان ۱:۲۱). به همین ترتیب عیسی در مقایسه نجات با تقدس به شاگردانش تعلیم داد که کتاب مقدس ابزاری است که توسط آن ما، نجات می‌یابیم. و به شاگردنش گفت «الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام، پاک هستید» (یوحنا ۱۵:۳).

جایگاه کتاب مقدس در نجات با توجه به درخواست خدا مبنی بر اطاعت انسان از او، روشن شده است. در صحیفه اشعیای نبی خدا ما را چنین دعوت نموده است: «گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید... گوش‌های خود را فرا داشته نزد من بیائید و تا جان شما زنده گردد، بشنوید» (اشعیا ۵۵:۲-۳). خدا نجات خود را از طریق شنیدن کلامش، مقرر نموده است. تنها کتاب مقدس می‌تواند، «تو را حکمت آموزد برای نجات» (دوم تیموتاوس ۳:۱۵).

اثرات کلام خدا در نجات، در تلاش‌های دشمن برای حذف کتاب مقدس، آشکار شده است. در آخرین دوره عذاب بزرگ مسیحیان، قبل از اینکه مسیحیت آئینی قانونی در امپراطوری روم تلقی شود، حاکمان رومی بارها و بارها تلاش کردند تا مسیحیت را برای همیشه از بین ببرند. یک مسیحی به اصطلاح کافر وقتی شنید که شورای امپراتوری سخن از سوزاندن تمام مسیحیان می‌گویند، گفت: «سوزاندن مسیحیان فایده‌ای ندارد، چون اگر امروز تمام مسیحیان را بسوزانید، اما یک جلد کتاب مقدس باقی بماند، کلیسای مسیح فردا شکوفا خواهد شد.» در نتیجه امپراتور فرمانی مبنی بر از بین بردن کتاب مقدس صادر نمود.

کتاب مقدس ابزاری است برای نجات، چونکه بشارت نجات را در عیسی مسیح می‌دهد. پولس در هنگام شهادت به رومیان به قدرت نجات بخش کتاب مقدس اشاره نمود:

زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اوّل یهود و پس یونانی (رومیان ۱:۱۶).

از یک دیدگاه تمرکز انجیل روی مرگ مسیح برای گناهان ما و رستخیز پیروزمندان اوست (اول قرن‌تین ۱:۱۵-۱۶). به هر حال از دیدگاهی گسترده‌تر، کلیت کتاب مقدس بیانگر ذات گناه‌آلود ما و نجات خدا است، و از این نظر کتاب مقدس را می‌توان انجیل (خبر خوش) نامید. چون جدا از نور کلام خدا که وضعیت گمشده ما را آشکار می‌سازد، مکاشفه کار مسیح بیهوده خواهد بود. بدین ترتیب تمامی کتاب مقدس، کلام خدا است. خدا کلام خود را به صورت بذری روحانی در دل‌هائی که آن را پذیرفته‌اند، کاشته است.

۲- ایمان از طریق کلام خدا - شاید وسوسه شویم و بگوئیم، «بله، کلام خدا بذری حیات بخش است، اما این بذر باید پذیرفته شود. آنچه لازم است اینست که آن را بپذیریم و بدان ایمان آوریم.» به هر حال کلام حیات بخش خدا وسیله مقرر شده، برای ایمان است. مطمئناً روح‌القدس جان‌ها را آماده و گوش‌ها و دل‌ها را می‌گشاید تا به کلام خدا ایمان آورند، اما روح‌القدس چنین کاری را توسط کلام خدا انجام می‌دهد، حتّی گرچه رسول اعلام می‌دارد، «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰:۱۷).

فقط آنگاه که خود را در اختیار کلام خدا قرار دهیم و اجازه دهیم که روشنگری روح‌القدس حجاب را از چشمان ما بر دارد، آنگاه به کلام خدا ایمان خواهیم آورد. تنها وقتی که نگاه خود را بر کلمه خدا که همان نجات دهنده است متمرکز کنیم و اجازه دهیم که روح‌القدس او را در پیش چشمان ما جلال دهد، خود را به او تسلیم خواهیم نمود.

از آنجا که خدا از کلامش برای انگیزش ایمان استفاده می‌کند، استفاده از آن در بشارت مطلقاً الزامی است. بعضی از دوستان رالف. سی نوترون مدیر یک هیئت بشارتی، می‌گویند او تقریباً در تمام نوشته‌هایش از کتاب مقدس به طور انحصاری استفاده می‌کند. و از نوترون می‌پرسند: «اگر کسی که ایمان نیاورده، کتاب مقدس را به عنوان یک منبع معتبر نپذیرد، شما چکار می‌کنید؟» نوترون می‌گوید، «بسیار خوب، اگر من یک شمشیر دموکلس زیبا و دو لبه برنده داشتم در جنگ آن را به خاطر اینکه طرف دیگر باور ندارد که شمشیر من برنده است، غلاف نمی‌کردم.» اصل براین نیست که بررسی نشانه‌ها برای موثق بودن کتاب مقدس ارزشی ندارد. دلیل برای باور نمودن کتاب مقدس، کمک به درک حقایق آن است. ولی ما باید همیشه به خاطر داشته باشیم که «شمشیر روح» سخنان ما نیست، بلکه کلام خدا است. روح القدس با استفاده از نور کتاب مقدس در تاریکی‌های افکار انسان نفوذ می‌کند (افسیان ۱۷:۶).

یک فیزیکدان برجسته در مواجهه با دی. ال. مودی متوجه نفوذ او شد و تأیید نمود و گفت: «من می‌دانم که مودی دانشمند نیست و مطمئناً که اشکالات زیادی در سخنانش پیدا می‌کنم، اما می‌بینم نمی‌توانم! او کتاب مقدس را جمله به جمله بر روح من شلیک می‌کند تا درست مثل یک گلوله فشنگ از تفنگ به قلب من بنشیند. بگذارید به شما بگویم که قدرت مودی در اینست که کتاب مقدس نوک زبان اوست.»

رشد مسیحائی از طریق کلام خدا

کلام خدا تنها در آوردن ما در پیشگاه مسیح، فعال نیست، بلکه وسیله‌ای برای رشد در مسیح است. شهادت یک پیرمرد مسیحی منعکس کننده افکار درونی تمام

ایمانداران است: «من ذاتی بسیار فاسد و گناه‌آلود داشتم. و هرچه را که اراده می‌کردم، انجام می‌دادم و نمی‌توانستم خود را پاک کنم. کاری هم از دوستانم برای اصلاح من ساخته نبود، و حتی اگر فرشته‌ای هم از آسمان می‌آمد نمی‌توانست مرا اصلاح کند، تنها یک چیز مرا اصلاح کرد. خواندن کتاب مقدس و ایمان آوردن به آنچه که در آن است.»

عیسی وقتی با وسوسه‌کننده‌اش صحبت نمود، به این حقیقت اشاره کرد، «انسان نه فقط محض نان زیست می‌کند، بلکه هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴: ۴). غذای جسمانی لازمه رشد جسمانی است، و به همین ترتیب رشد روحانی مستلزم کلام خدا است.

عیسی در دعایش برای پیروان خود، از پدر تقاضا نمود «پدر، ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است» (یوحنا ۱۷: ۱۷). بعدها پطرس بعد از اینکه تعلیم داد ایمانداران از طریق کلام خدا در مسیح زاده می‌شود، ارزش غذایی کلمه خدا را به شیر برای کودکان تشبیه نمود (اول پطرس ۱: ۲۳) و افزود «چون اطفال نوزاد، مشتاق شیر روحانی و بی‌غش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید» (۲: ۲). رشد مسیحائی مستلزم اینست که ما از کلامی تغذیه کنیم که حیات را بر ما بخشید.

پولس رسول، اثر کلام خدا را بر ایمانداران، چنین خلاصه نمود:

تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در

عدالت مفید است، تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود (دوم

تیموتاوس ۳: ۱۶ - ۱۷)

کاربرد و مفهوم این حقیقت چه در رفتار افراد و چه عملکرد کلیسا، بسیار مهم است. پولس به دلیل قدرت کلام برای ایمانداران کولسیه، برکت طلبید: «کلام مسیح

در شما به دولتمندی و به کمال حکمت ساکن شود...» (کولسیان ۱۶:۳). وقتی ما این بخش‌ها را می‌خوانیم، متوجه اثرات ساکن شدن در کلام خدا و تشابه آن با حیات پر از روح، می‌شویم (ر.ک افسسیان ۱۸:۵-۲۰).

این پُری وقتی مفهوم می‌شود که بدانیم روح از طریق کلام در کار است و فقط شمشیری بر علیه دشمنان روحانی نیست (افسسیان ۱۷:۶)، بلکه وسیلهٔ خدا برای رشد ما است. پولس توانست پیروان ایماندار خود را در افسس به والاترین حامی‌شان در زندگی بسپارد، «الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد» (اعمال ۳۲:۲۰).

کتاب مقدس نه تنها قدرت خود را در گسترش رشد روحانی تعلیم می‌دهد، بلکه طریقه‌هایی را نیز برای این تکامل، پیشنهاد می‌کند.

عیسی فرمود کلام خدا نافذ است، چونکه حقیقت است (یوحنا ۱۷:۱۷). کتاب مقدس کتابی جادویی نیست که صرفاً به دلیل دانستن و خواندن آن، اعمال اعجاب‌انگیزی بیافریند. خواندن ما باید توأم با فهمیدن باشد. کتاب مقدس تنها وقتی مؤثر است که مفهوم و پذیرفته شود.

به هر حال، برشمردن تمام حقایق خردریزی که خدا در کتاب مقدس به ما مکشوف ساخته است، دشوار است. بررسی و مطالعه شخصیت نجات دهنده، شیرین‌ترین حقایق در کتاب مقدس است. به هر حال دو موضوع بنیادی و مهم در کتاب مقدس آشکار شده است که مشتمل بر حقیقت رشد روحانی می‌باشند: (۱) نشان دادن گناهان ما و (۲) نشان دادن نجات دهنده. رشد در زندگی مسیحائی مستلزم تأثیر قدرت این دو حقیقت بنیادی از طریق ایمان ما در زندگی است.

کلام خدا، گناه را آشکار می‌سازد. در مکاشفه گناه، کلام خدا استانداردهای عدالت خدا و کوتاهی ما در اجرای آنها را افشا می‌کند. سرایندهٔ مزامیر می‌گوید، «به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد؟ به نگاه داشتن موافق کلام تو (۹:۱۱۹)».

یعقوب کلام خدا را به آینه‌ای تشبیه می‌کند که در آن خود را می‌توانیم آنچنانکه هستیم، ببینیم. معیار در این آینه استاندارد خدا یا «شریعت کامل» اوست که نواقص ما را نشان می‌دهد (یعقوب ۱:۲۳-۲۵). در حالی که تشبیه آینه بازتاب دهنده‌ای منفعل را تداعی می‌کند، کاتب رساله به عبرانیان می‌گوید که کلام خدا فعالانه ما را می‌کاود. هیچ چیز ما از نظر او پنهان نمی‌ماند. تعریف کلام خدا در عبادت «زنده و مقتدر و برنده‌تر از هر شمشیر دودم»، در زبان یعقوب بدین معنی است که کلام خدا بر عمق‌های وجود ما نفوذ می‌کند و «افکار و نیّت‌های قلب» ما را می‌کاود (عبرانیان ۴:۱۲). نتیجهٔ نفوذ کلام خدا این است که «هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست، بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می‌باشد (آیه ۱۳)».

یک مرد چینی بعد از اینکه برای اولین بار پیام کتاب مقدس را شنید به مبشر گفت، «من می‌دانم که این کلام خداست، چونکه به من می‌گوید که چه هستم!» ما می‌توانیم اثرات کاونده کلام خدا را برای ایمانداران در تجربهٔ پطرس مشاهده کنیم. در شبی که عیسی دستگیر شد، پطرس بلافاصله بعد از اینکه برای سومین بار او را انکار کرد، «خداوند رو گردانیده به پطرس نظر افکند، پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد» (لوقا ۲۲:۶۱). چیزی که به یاد پطرس آمد، پیشگویی عیسی از انکار او بود، و این اصلی است که در تمام

موارد مصداق پیدا می‌کند. این کلام خداست که موجب می‌شود شخص ایماندار گناه خود را مشاهده کند و توبه کند. سراینده مزامیر می‌سراید: «شریعت خداوند کامل است و جان را بر می‌گرداند» (مزامیر ۷:۱۹).

۲- حاصل کلام خدا، نجات است. مشاهده استاندارد مقدس خدا در کتاب مقدس یک مورد است و ملتزم شدن به کوتاهی‌هایمان در رسیدن به آن و نحوه عملکرد ما در رسیدن به آن، چیز دیگری است. یک شب در سر میز شام، دخترمان به بینی من نگاه کرد و گفت که بینی من کج است. البته این برای من کشف جدیدی نبود، چون بارها آینه آن را به من نشان داده بود. مشکل این بود که کاری از من برای حل آن ساخته نبود. مشکل ما با گناه نیز همین طور است. کتاب مقدس می‌گوید که همه انسان‌ها گناهکارند و از طرح خدا برای زندگی کوتاه آمده‌اند. اما همانقدر که چنین اکتشافی برای ما سودمند است، ولی اگر آن را نفهمیم، فایده‌ای به حال ما نخواهد داشت.

به هر حال کتاب مقدس چیزی بیشتر از مکاشفه استاندارد خدا و آینه‌ای برای مشاهده کوتاهی‌های ما است. کتاب مقدس شامل کلام خدا و کار عظیم نجات توسط مسیح است. وقتی پولس رسول انجیل را «قدرت خدا برای نجات» نامید، به این مهم اشاره می‌کند. نجات طرحی است که خدا برای ما در فکر داشته است.

ما در انجیل زندگی مسیحائی را شروع می‌کنیم، و با انجیل رشد می‌کنیم. وقتی پولس رسول می‌خواست ایمانداران روم را دعوت به تقدس و رشد روحانی بنماید توجه آنها را معطوف به نحوه نجات یافتنشان نمود (رومیان ۱:۶-۱۱).

آنها با مسیح مرده بودند و با مسیح برخاسته بودند تا حیات تازه‌ای در او آغاز کنند. گناهان آنان آمرزیده شده بود و تبدیل به آدم‌های تازه‌ای شده بودند.

براساس بیانات رسول کلید رشد توجه به واقعیت‌های بزرگ انجیل و زیستن براساس آنها است. برای عملی نمودن چنین زیستی، کتاب مقدس اعلام می‌دارد که ما باید هر روزه با ایمان حقیقت انجیل را بپذیریم. ما از بندگی گناه رها شده‌ایم، گناهان ما بخشوده شده‌اند و توسط روح القدس در حیات و قیام مسیح زندگی می‌کنیم. این آموزش سخاوتمندانه موضوع کانونی انجیل است. بنابراین وقتی کتاب مقدس را می‌خوانیم، روح خدا، کلام او را در فکرها و دل‌های ما روشن می‌گرداند و ایمانی تازه را در ما می‌آفریند. روشنگری قداست و تازگی و قدرت کلام خدا در عهد عتیق و داستان قربانی نمودن گاو ماده سرخ، بیان شده است (اعداد فصل ۱۹).

براساس شریعت موسی کسی که ناپاک می‌بود می‌بایست قبل از اینکه جایگاه خود را در اجتماع به دست آورد، تطهیر شود. برای پاک شدن از هر نجاستی، گاو ماده سرخی را گرفته و در بیرون از لشکرگاه اسرائیل قربانی می‌کردند. قسمتی از خون آن هفت بار به عنوان قربانی برای خداوند بر خیمه اجتماع پاشیده می‌شد. بعد از آن کاملاً سوخته می‌شد تا تبدیل به خاکستر می‌شد. و خاکستر آن با آب مخلوط می‌شد و «آب تنزیه» نامیده می‌شد (آیه ۹). وقتی که بنی‌اسرائیل نجس می‌شدند از این آب برای تطهیر خود استفاده می‌نمودند. اثرات این آب این بود که شامل خاکستر قربانی بود، و هر بار که مردم از آن استفاده می‌کردند، فواید و منافع آن قربانی به ایشان یادآوری می‌شد. در مورد کتاب مقدس نیز چنین است. کتاب مقدس شامل کار ایثارگرانه مسیح برای پاک نمودن ما است (ر.ک افسسیان ۲۶:۵). خونی که یکبار و برای همیشه در جلجتا بر صلیب افشانده شد، ایمانداران را وارد ارتباط با خدا نمود. ولی مادام که زنده هستیم و در این دنیا زندگی

می‌کنیم، به ناچار آلوده و نجس می‌شویم و نیازمند به کاربرد مجدد و مجدد پیروزی مسیح به گناه و تازه شدن در حیات او، می‌باشیم. این پیامی در کلام خدا خطاب به ما است. وقتی ما این پیام را بخوانیم و روی آن تأمل و تعمق کنیم، روح خدا از آن به عنوان «آب تنزیه» برای تطهیر زندگی‌هایمان، استفاده می‌کند.

کتاب مقدس علاوه بر مکاشفه ناجی به عنوان کسی که زندگی ما را پاک می‌سازد، خلوص و پاکی بی‌نظیر او را نیز بر ما آشکار ساخته است. او سر و الگوی ما است، و ما باید به صورت او متشکل شویم (رومیان ۸: ۲۹). مراحل شبیه شدن ما به مسیح توسط پولس رسول در دوم قرن‌تینان ۱۸:۳ تشریح شده است:

لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

جایگاه روح‌القدس در این پروسه مکاشفه جلال مسیح است. روح‌القدس و شهادت او کانون اصلی کتاب مقدس است (یوحنا ۵: ۳۹).

همانطور که روح خدا کتاب مقدس را تنویر می‌بخشد، نور خود را بر مسیح و جلال او می‌تاباند تا ما او را در جلالش مشاهده کنیم (یوحنا ۱۶: ۱۴). پولس می‌گوید، وقتی مسیح را می‌بینیم، رفته رفته شبیه او می‌شویم.

همه ما می‌دانیم که اگر مدت زیادی را با کسی در ارتباط باشیم که او را می‌ستائیم و برایش احترام قائل هستیم قطعاً پاره‌ای از خصوصیات فردی او را تقلید می‌کنیم.

مراحل شکل‌گیری آنگاه قرین موفقیت خواهد بود که برای مسیح وقت بگذاریم و روی کلام خدا تعمق و تأمل کنیم. از این طریق قدرت روح خدا در ما کار می‌کند تا ما را شبیه مسیح سازد.

مکاشفهٔ مسیح قطعاً بیانیه بزرگ سراینده مزامیر است، آنجا که می‌گوید، «کلام تو را در دل خود مخفی داشتم، که مبادا به تو گناه ورزم» (۱۱:۱۱۹). برای ممانعت از گناه در زندگی هیچ قدرتی بالاتر از تصویر همیشگی خداوندمان در ذهن و مطالعهٔ مستمر کلام خدا، وجود ندارد.

داوری در کلام خدا

عیسی فرمود که من «نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم، بلکه تا جهان را نجات بخشدم» (یوحنا ۱۲:۴۷، و رجوع کنید به یوحنا ۳:۱۷)، با این وجود آمدن او با نور خدا، داوری را به کسانی که او را رد کردند، اعمال می‌کند (یوحنا ۳:۱۹). کلام خدا همین اثر همه جانبه را دارد و ما قدرت او را در نجات و تغذیه حیات روحانی، مشاهده می‌کنیم، ولی نمی‌توانیم از این قدرت بدون توجه به قدرت داوری کلام، نتیجه‌گیری کنیم. عیسی فرمود، «هرکه مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز واپسین بر او داوری خواهد کرد» (یوحنا ۱۲:۴۸).

دیدگاه پولس رسول به رسالت کلام خدا به مثابه عطری است که «از حیات الی حیات»، برای کسانی که آن را می‌پذیرند و «از موت الی موت» برای کسانی که به آن پشت می‌کنند (دوم قرنتیان ۲:۱۵-۱۷).

کلام خدا شامل داوری و موت است، چونکه مقتدر و زنده است و باید تصمیم گرفت یا آن را پذیرفت و یا در مقابل پیامش مقاومت نمود.

ادامهٔ ایستادگی در مقابل کلام خدا، سختی‌هایی در پی دارد که نهایت آن موت است. ما می‌توانیم کارهای روح‌القدس را با خورشید مقایسه کنیم. بعضی از مواد در زیر نور خورشید ذوب می‌شوند، در حالیکه مواد دیگر سخت می‌باشند، و چنین

است درباره کلام خدا: کلام خدا عده‌ای را متقاعد می‌سازد و توبه می‌کنند و عده‌ای دیگر گردن‌کشی می‌کنند و سرانجام مجازات می‌شوند.

سفارش پولس رسول

کاربرد قدرت کلام خدا به خوبی در سفارش پولس به تیموتائوس جوان بیان شده است: «به کلام موعظه کن» (دوم تیموتائوس ۲:۴).

کلام خدا «شمشیر روح است»، ولی این تنها سلاح او نیست. ما دعوت شده‌ایم تا «شمشیر روح را برداریم» و از آن استفاده کنیم. قدرت روح در آن وجود دارد، و بر ما است که آن قدرت را مشاهده کنیم. اگر ما به طور جدی شروع به آموزش کتاب مقدس نمائیم و روی انرژی آن تأمل کنیم، یاد می‌گیریم که نجات نیافتگان را در یابیم و چه به صورت فردی و چه در کلیسا، زندگی مسیحائی را عملی سازیم.

۱۲

استفاده از کتاب مقدس

آموزش فرایض کلام خدا در صورتی که همراه با استفاده عملی از آن در زندگی نباشد، مفید نخواهد بود. در آخرین بخش از این کتاب می‌خواهیم روی سه موضوع حیاتی و مهم برای کاشتن حقایق کلام در زندگی خود، تمرکز کنیم. نخست اینکه باید کلام خدا را محترم بشماریم - کلام خدای قادر مطلق که با اقتدار و کفایت تام در تمام مراحل زندگی، صاحب نظر می‌باشد - دوم اینکه باید آنچه را که واقعاً می‌گوید بدانیم و چیزی از فکر خود به آن نیفزائیم. و در آخر باید کلام را بشنویم و یا به اصلاح کتاب مقدس، توجه کنیم و اطاعت کنیم.

احترام به کلام خدا

ما در طول زندگی با درخواست‌های مختلفی روبرو می‌شویم. مثلاً فرزندان ما چیزهایی از ما می‌طلبند، رؤسای ما خواسته‌هایی از ما دارند. و ما می‌خواهیم که هر نوع درخواستی را محترم شمرده و با صداقت انجام دهیم. اما خواه که با تقاضای کتاب مقدس واکنش نشان دهیم یا ندهیم، بخشی موکول به اینست که این پیام از سوسی کیست. اگر کسی، با ما سخن می‌گوید بر ما فرمان می‌راند و کلام او شخصاً خطاب ما است، آنگاه باید گوش خود را باز کنیم و پیام را بشنویم و

اطاعت کنیم. اما اگر از سوسی دیگر متوجه قدرت گوینده نشویم، غالباً نمی‌توانیم راجع به پذیرش یا رد کردن فرمان او تصمیم بگیریم.

این اصل در مورد کتاب مقدس هم صادق است. تنها وقتی می‌توانیم کتاب مقدس را احترام بگذاریم که آن را در آنچه که هست بپذیریم و اطاعت کنیم.

۱- **اقتدار کتاب مقدس** - همه ما وقتی رهبری کسی را بر خود قبول می‌کنیم به پاره‌ای از قدرت‌های او آگاهی داریم. این ممکن است بستگی به احساس شخصی باشد، ممکن است، دیدگاه کسانی را پیروی کنیم که برای آنها احترام قائلیم و یا ممکن است ناشی از یک مکاشفه ماورای طبیعی باشد. امروز در میان بسیاری از ایمانداران متداول است که تجارب شخصی خود را برای معیار اقتدار کتاب مقدس استفاده می‌کنند. کتاب مقدس ممکن است چیزی به یک نفر بگوید، ولی به دیگران چیزی نگوید، هرکسی به نحوی مفهوم و اقتداری خصوصی برایش قائل است.

چنین موضعی نسبت به کتاب مقدس در واقع انکار قدرت مطلق کتاب مقدس است. اگر کتاب مقدس حقایق مختلف را به افراد مختلف بگوید، در واقع حقیقتی دربر ندارد. حقیقت خلاف دروغ را می‌رساند. اما اگر دیدگاه هرکسی درست باشد نه دروغی وجود دارد و نه حقیقتی. چنین منبع خصوصی از حقیقت در واقع یافتن حقیقت در خودمان و به زبان کتاب مقدس گذاشتن است.

سی. اس. لوئیس زمانی در رابطه با اخلاقیات گفته است که انسان نمی‌تواند معیار نهائی را بنیاد نهد و نوشته است که «فکر انسان قدرتی برای خلق یک ارزش جدید بالاتر کاشتن خورشید جدید در آسمان و یا ایجاد رنگ تازه‌ای در طیف، ندارد.» در مورد حقیقت نیز چنین می‌شود گفت. ما به عنوان موجوداتی فانی نمی‌توانیم منبع حقیقت نهائی باشیم. راه دوم برای درک قدرت کتاب مقدس دیدن

آن از دیدگاه جامعه ایمانداران یا کلیسا است. این یک موضع سنتی از کلیسای کاتولیک روم است. نویسنده کاتولیک کارل آدم در کتاب روح کاتولیک، می‌نویسد، «کتاب مقدس مستقل از کلیسا نیست.»

امروز چنین دیدگاهی توسط پاره‌ای از اساتید لیبرال پروتستان، ارتقاع یافته است. آنها با توجه به باور موجود مبنی بر الهامی بودن و قدرت کتاب مقدس، تجربه کلیسا را یعنی آنچه که کلیسا در تاریخ خودش در رابطه با حقانیت صدای خدا، تعلیم داده است، به عنوان داور نهائی حقیقت می‌پندارند. بدین ترتیب کتاب مقدس نه به عنوان کلام مقتدر خدا، بر کلیسا تفوق بخشیده است، بلکه کلیسا در بیان چگونگی هنجارها، بر کتاب مقدس تفوق جسته است. در نهایت چنین موضعی، ریشه در حقیقت آن منبع اولیه دارد، یعنی فکر انسان. تنها در این حالت است که مشارکت فردی و جمعی بر فکر فردی غالب می‌آید.

هرچند که کتاب مقدس توسط خدا از طریق کسانی که خودشان بخشی از جامعه مسیحیان بوده‌اند، داده شده است، به هیچ وجه نمی‌توان آن را محصول کلیسا و تحت نفوذ کلیسا، تصور نمود. رسولان اصرار داشته‌اند که قدرتشان از کلیسا ناشی نشده است، بلکه مستقیماً از ارباب کلیسا، برگرفته شده است. کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که انبیا و رسولان، اساس کلیسا بوده‌اند (افسسیان ۲:۲۰)، نه اینکه محصول کلیسا باشند. بدین ترتیب کلام الهامی کتاب مقدس اساس ایمان و عمل در کلیسا است. کلیسا خود را به «تعلیمات رسولان» اختصاص داده است، نه به تعلیمات کلیسا (اعمال ۲:۲۴ و همچنین غلاطیان ۱:۸). کلیسا باید پیرو فرامین رسولان باشد، چونکه رسولان کلام خدا را بر زبان می‌آورند (اول قرنتیان ۱۴:۳۷؛ اول تسالونیکیان ۲:۱۳).

راه دیگری برای تشخیص قدرت کتاب مقدس، نگاه خارج از ذهن خودمان به مکاشفه مشهود خدا است. آنچنانکه در دروس قبلی مشاهده کردیم کتاب مقدس مدعی است که مکاشفه‌ای، و کلام الهامی خدا است و به همین ترتیب مدعی قدرت مطلق بر تمامی انسان‌ها می‌باشد.

نبوت اشعیا با این کلمات شروع می‌شود: «ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر، زیرا خداوند سخن می‌گوید» (اشعیا ۱:۲). وقتی بعدها مردم از اطاعت خدا سر پیچیدند و صداهای دیگری را غیر از آنچه که نبی خدا گفته بود، پیروی کردند، نبی گفت: «به شریعت و شهادت (توجه نمائید) و اگر موافق این سخن نگوئید، پس برای ایشان روشنائی نخواهد بود» (اشعیا ۸:۲۰).

ارمیای نبی نسبت به چنین قدرتی در کلام خدا، اخطار داده است: «ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود» (ارمیای ۳:۱۱). افزون بر بسیاری از بیانات در رابطه با شاد بودن در شریعت خداوند، سراینده مزامیر اوج احترام خود را به شریعت خداوند، با این سخنان، بیان می‌کند: «موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوری‌های تو ترسیدم» (مزامیر ۱۱۹:۱۲۰).

در عهد جدید هم پطرس رسول به قدرت کتاب مقدس اشاره نموده است (دوم پطرس ۲:۳). علاوه بر تمام این موارد، عیسی که کلیسا او را به عنوان خداوند و استاد خود تأیید نموده است، قدرت کامل کتاب مقدس را پذیرفته و سراسر زندگی‌اش را به حقیقت و قدرت آن تسلیم نموده است.

کاربرد این اقدام برای کتاب مقدس به عنوان صدای خدای کائنات، فراوان است. این کاربرد در هیچ کجا به اندازه زندگی خداوند ما، مشاهده نمی‌شود. فکر او سرشار بود از تعلیمات کتاب مقدس و نشان داد که بیشتر وقت خود را صرف

مطالعه و تفکر روی حقایق کتاب مقدس می‌نماید. او قطعاً همان دیدگاهی را نسبت به کتاب مقدس داشت، و همان لذت را از کتاب مقدس می‌برد که سراینده مزامیر (مزامیر ۱:۲؛ ۱۱۹:۱۴ و ۱۶ و ۴۷-۴۸ و ۹۷). چنین شناختی از کتاب مقدس به عنوان کلام مقتدر پدر آسمانی، عیسی را برآن داشت که مطیع کامل رهنمودهای آن باشد.

برخورد ما نیز با کتاب مقدس باید با این شناخت و حرمت به قدرت مطلق آن، شروع شود. این خدای قادر مطلق است که در کتاب مقدس با ما صحبت می‌کند. شناخت ما از این حقیقت، باید موجب آرامش و شادی بزرگ ما شود، آنچنانکه سراینده مزامیر در کلام خدا احساس آرامش و شادی دارد.

خدای کائنات ما را به سوسی خود فرا خوانده است و نه تنها اراده‌اش را برای زندگی ما اعلام نموده است، بلکه در محبت و فیض خود به ما قول داده است که ما را قادر خواهد ساخت تا با او مشارکت داشته باشیم. شناخت قدرت کتاب مقدس به زودی هیبتی توأم با احترام در دل‌های ما نسبت به حضور خودش می‌آفریند، آنچنانکه در دل سراینده مزامیر آفرید. بارها و بارها خوانده‌ایم که از خداوند بترسیم. این ترس «آغاز حکمت» (مزامیر ۱۱:۱۰) و «چشمه حیات» (امثال ۱۴:۲۷) است. قطعاً ترس از خداوند به مفهوم هراسیدن از او و کلام او نیست.

۲- کفایت کتاب مقدس - ما نه تنها باید نسبت به قدرت کتاب مقدس متقاعد شویم، بلکه باید ایمان داشته باشیم که محتویت آن لازمه زندگی ما است. ممکن است محتویات کتاب مقدس ارزشمند باشند، اما برای نیاز ما کافی می‌باشند؟ و یا باید جای دیگری پناه ببریم؟

وقتی ما این سؤالات را می‌پرسیم، پاسخ خود را از پولس رسول می‌گیریم که

کتاب مقدس را برای کاملیت و عمل نیکوی انسان، کافی می‌داند (دوم تیموتاوس ۱۷:۳). عیسی نیز انسان را از افزودن هر کلامی توسط خودش به پیام مکتوب کتاب مقدس منع فرمود (متی ۳:۱۵ و ۶).

این «شریعت و شهادت» است که ما همیشه آن را پاسخی برای زندگی می‌دانیم (اشعیا ۸:۲۰).

به هر حال ادعای تکافو باید از محتوا و اهداف کتاب مقدس، درک شود. کتاب مقدس هیچ ادعائی در رابطه با شناخت کامل از تمام علوم ندارد. بدیهی است که مثلاً حقایقی از زیست‌شناسی در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند. هدف کتاب مقدس اینست که ما را «حکمت آموزد برای نجات» (دوم تیموتاوس ۳:۱۵). اینک نجات در مفهوم کاملش یعنی یک زندگی کامل برآمده از شناخت خدا و اراده او و سلوک در نور کامل مکاشفه او.

چنین آگاهی از خداوند و هدایت او برای زندگی کفایت تام کتاب مقدس است آنچنانکه متیو هنری گفته است، «در کتاب مقدس نوشته نشده ما فضاورد شویم، بلکه نوشته شده ما باید مقدس شویم.»

به طور خاص کتاب مقدس حاوی تمام چیزهائی است که ما لازم داریم برای نجات و مسیحائی زیستن از آنها آگاه شویم. بدین جهت است که پولس رسول در هنگام شکار جان‌ها برای مسیح از «کتاب مباحثه می‌کرد» (اعمال ۱۷:۲ و ۲۲:۲۶). پولس، تیموتاوس جوان را اندرز داد که به «کلام موعظه کند و بشارت دهد (دوم تیموتاوس ۲:۴ و ۵). مورد خاص دیگر پاسخ عیسی به مردی بود که از عیسی معجزه‌ای طلبید تا برادرانش را از حقیقت آگاه کند، عیسی در پاسخ گفت: «هرگاه موسی و انبیا را نشوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند

یافت». (لوقا ۱۶:۳۱). انجیل قدرت خدا است برای نجات، و هیچ انجیلی جز آنچه که در کلام خدا هست، وجود ندارد.

به همین ترتیب کتاب مقدس به کفات کامل خود برای سلوک مسیحائی ما، شهادت می‌دهد. بعضی از عمیق‌ترین بیانیه‌ها در این رابطه، سروده‌های سراینده مزامیر در مزمور بزرگ ۱۱۹ می‌باشد. مزمورسرا در کلام خدا امید (آیه ۴۹ همچنین رومیان ۴:۱۵) را یافته است. در کلام خدا تسلی و زندگی را یافته است (آیه ۵۰). حکمتی بزرگتر از تمام دشمنان خود و بصیرتی مافوق جمیع معلمان از کلام خدا یافته است (آیات ۹۸-۹۹).

آگاهی نتیجه تجربه و پیری است، اما سراینده مزامیر می‌گوید «از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم» (آیات ۱۰۰ و ۱۰۴). «کلام تو برای پای‌های من چراغ، و برای راه‌های من نور است» (آیه ۱۰۵). این نور و آگاهی در نجات متمرکز است، نه در علوم انسانی.

هیچ قلمروی از دانش تحت تأثیر حقایق کتاب مقدس تأثیر خود را از دست نداده است. عده‌ای گفته‌اند، کتاب مقدس نه تنها آشکارکننده خدای ناشناخته به انسان است، بلکه تفسیر بزرگ خدا از طبیعت است. «در مکاشفه خدا کلیدی به ما داده می‌شود که گشاینده عمیق‌ترین رموز آفرینش است.» فلسفه، تاریخ، و تمام سطوح علمی توسط کلام خدا تأیید شده‌اند تا از آنها در جهت اهداف خدا استفاده کنیم. دیگر اینکه کتاب مقدس استاندارد است. توسط کتاب مقدس است که می‌توانیم معنی زندگی و چگونگی تحقق اهداف خدا را برای زندگی خودمان، درک کنیم.

بدون کتاب مقدس ما تنها گروهی انسان‌های نابینا هستیم که در راه زندگی

سرگردانیم. اما با کتاب مقدس می‌توانیم در نور آن قدم برداریم.

درک کلام خدا

چند ماه پیش همسایه ما که می‌دانست من در دانشگاه الهیات تدریس می‌کنم، راجع به کتاب مقدس سؤالی پرسید و گفت که موعظه‌های مختلفی را از تلویزیون شنیده است و متوجه شده است که واعظان هر کدام آیه‌ای انتخاب کرده و در سخنرانی خود از آن استفاده می‌کنند. و پرسید «آیا تمام رسالات کتاب مقدس با یکدیگر تطبیق دارند؟»

کتاب مقدس برای بسیاری از انسان‌ها کتابی بسته است، چونکه آن را نفهمیده‌اند. کتاب مقدس با زبانی عجیب از اتفاقاتی که مدت‌ها پیش واقع شده‌اند، سخن می‌گوید. به همین علت کلیسای قرون وسطی غالباً مردم عادی را از استفاده از کتاب مقدس منع می‌نمود.

چنین استدلال که ریشه در عدم آگاهی آنان داشت، فقط موجب اغتشاش شد. تفسیر کتاب مقدس فقط برعهده اساتید در کلیسا بود، برعکس چنین دیدگاهی اصلاح‌گران پروتستان صراحت و روشنی کتاب مقدس را اعلام نمودند. منظور آنها از این صراحت این نبود که همه چیز در کتاب مقدس مطلقاً روشن است. بلکه منظورشان این بود که پیام بنیادی کتاب مقدس توسط مردم متوسط قابل درک می‌باشد. داشتن مهارت در زبان اصلی کتاب مقدس و آگاهی از تاریخ و فرهنگ دوران کتاب مقدس، در فهم بخش‌های مشکل کتاب مقدس بسیار مؤثر است، اما حقایق اساسی نجات و سلوک ما با خدا ممکن است برای همه کس قابل فهم باشد. پشتوانه چنین دیدگاهی خود کتاب مقدس است، چون صرفاً خطاب به رهبران نوشته نشده است، بلکه مخاطب آن تمام مردم خدا می‌باشند.

علاوه بر آن کتاب مقدس می‌بایست در کلیساها خوانده می‌شد (کولسیان ۱۶:۴ و مکاشفه ۳:۱). و در آخر، این مردم بودند که با توجه به حقایقی که از کلام خدا دریافت کرده بودند تشخیص دهند که ادعای چه کسی راست است (تثنیه ۱۳:۱-۵ و غلاطیان ۱:۸-۹).

در اینجا چند اصل کلی هست که ما را در فهم آنچه که خدا در کتاب مقدس می‌گوید، کمک می‌کند.

۱- تفسیر طبیعی - تفسیر طبیعی کتاب مقدس این است که ما زبان کتاب مقدس را، زبانی جز آنچه که بدان تکلم می‌کنیم، تصور نکنیم. خدا به نویسندگان انسانی نوعی زبان مرموز را الهام نکرد، اگر چنین می‌بود می‌بایست کلیدی برای درک آن به ما می‌داد. فرضیه الهام به هر حال به ما می‌آموزد که خدا توسط روح القدس از زبان مردم عادی برای انتقال حقیقت خود، استفاده نمود.

زبان معمولی انسان تشکیل شده است از کلماتی که در ارتباط گرامی خاصی تشکیل شده است. ما پیامی را با توجه به مفاهیم این کلمات و ارتباط آنها در ساخت یک جمله، متوجه می‌شویم. به همین ترتیب نیز متوجه پیام‌های کتاب مقدس می‌شویم. علاوه بر آن زبان معمولی از کلمات از راه‌های مختلفی استفاده می‌کند. گاهی اوقات مستقیماً متوجه مفهوم جمله می‌شویم و گاهی اوقات از تنوع بیانیه‌های تمثیلی، از جمله، تشابهات، استعارات، مبالغه و امثال. نویسندگان کتاب مقدس از همین نمونه‌ها برای رسانیدن پیام خود استفاده نموده، و مهم اینست که ما می‌توانیم آنها را تشخیص دهیم. برای تشخیص تفاوت بین جمله‌ای ضمنی از تمثیلی، ما باید از تمام تعلیمات کتاب مقدس و آگاهی از دانش روز استفاده کنیم.

برای مثال وقتی کتاب مقدس از «بال‌های باد» صحبت می‌کند، شناخت ما از

باد به ما می‌گوید که از بال به طور استعاره‌ای استفاده شده است. از سوسی دیگر وقتی کتاب مقدس اشاره می‌کند که خدا «بر کروبین سوار شد» (دوم تیموتائوس ۱۱:۲۲)، نباید بلافاصله چونکه کروی بی را ندیده‌ایم، نتیجه بگیریم که عبارت کروبین استعاره‌ای است.

امروز واقعیت‌های علمی موجب می‌شوند که بسیاری به سرعت نتیجه می‌گیرند که بخشی از کتاب مقدس تاریخی نیست، چون شامل وقایعی می‌باشند که هرگز انسان آنها را تجربه نکره است. سقوط انسان، برای نمونه بر اثر خوردن میوه درخت شناخت نیک و بد و صحبت با مار و یا یونس و ماهی بزرگ را داستان‌هایی افسانه‌ای برای آموزش حقایق روحانی، تصور می‌کنند. به هر حال تصور اینکه چگونه کسی که به خدای کتاب مقدس که در کار مخلوقات خود و برای خیریت آنها مداخله می‌کند، ایمان دارد، و در عین حال این وقایع مافوق طبیعی را با توجه به اینکه هرگز ندیده است انکار کند، مشکل است.

۲- تفسیر مشروط - یکی از اصولی که ما را در تفسیر درست و کاربرد کتاب مقدس کمک می‌کند اطلاع از ساختار اساسی کتاب مقدس است. کتاب مقدس حاوی حقایق بی‌پایانی که خدا به نحوی از آسمان بر دل تاریخ بارانیده باشد، نیست، بلکه برداشتی از مکاشفه خدا با قومش در تاریخ است که قرن‌های متمادی طول کشیده است تا خدا سراسر تاریخ را از اهداف خود، مطمئن ساخته است.

برخورد خدا با قومش در طول این قرن‌ها آنگاه که برنامه‌اش فاش شده است، عوض شده است. بدین ترتیب در برخورد با هر بخش از کتاب مقدس حائز اهمیت فراوان است که پرسید: «این بخش کی و خطاب به کی نوشته شده است؟» برای مثال شریعت موسی با تمام آئین‌نامه‌هایش به قوم اسرائیل داده شد و براساس

کتاب مقدس با آمدن مسیح رسالتش تمام شد (غلاطیان ۳: ۲۴-۲۵). در حالیکه اصول عدالت که در شریعت موسی آمده است جاودانی می‌باشند و به کلیسای عهد جدید تسری یافته‌اند، ما نباید اصرار داشته باشیم که موارد خاصی از شریعت که برای صلاح قوم اسرائیل در دوره‌ی زمانی خاصی در تاریخ بوده است، توسط مردم در تمام دوران‌ها، اجرا شوند. مثلاً ممکن است کسی فکر کند که قوانین خاصی مربوط به رژیم غذایی، برای سلامتی مفید باشد. اما اصرار براینکه آنها قوانین خدا برای تمام زمانه‌ها می‌باشد، برداشتی کاملاً ناجاست.

نه تنها ما باید زمان و مردم خاص و شرایط آنها را در نظر داشته باشیم، بلکه باید فرهنگ کسانی را که کلام خدا خطاب به آنان است، در نظر داشته باشیم. کتاب مقدس خطاب به افرادی خاص نوشته شده و رهنمودهای مخصوصی برای زندگی در فرهنگ خودشان به آنها داده است. نمونه روشن این مورد را می‌توان در سفارش پولس مبنی بر «جمیع برادران را به بوسه‌ی مقدسانه تحیت نمائید» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۶) و یا «پای‌های یکدیگر را بشوئید» (یوحنا ۱۳: ۱۴)، یافت.

در نمونه‌هایی از این دست، مفسر باید بپرسد آیا اقدام به چنین کارهایی، یک فرمان جهانی است، و یا حاکی از برداشت فرهنگ خاصی از اصول جهانی است. هرچند که بعضی مسیحیان هنوز هم رسم پای یکدیگر شستن را در کلیسا ننگه داشته‌اند، اما بیشتر مسیحیان این دو فرمان را به عنوان نمونه‌هایی فرهنگی برای بیان اظهار محبت از اصول روحانی، پذیرفته‌اند. محبت در بین برادران یک اصل همیشگی است، و چنین محبتی در آن فرهنگ خاص در بوسیدن، همانطوری که امروز هم در بسیاری از فرهنگ‌ها، متداول است و شستن پا به عنوان اوج خدمتگزاری، در آن روزگار، ابراز می‌شده است. اصول پایدار تعهد به خدمت در

هر فرهنگی، ماندگار است.

شناخت اندکی از مراسم مختلف دوران کتاب مقدس و مطالعه ارتباط آنها با حقایق روحانی، ما را در طبقه‌بندی حقایق روحانی پایدار که خدا به ما گفته است، کمک می‌کند. هیچ اشاره‌ای مبنی بر اینکه بوسیدن در سراسر کتاب مقدس متداول بوده است، و یا حتی تکلیفی برای همه مردم بوده است. و یا به طور غیرمستقیم به تأثیر روحانی چنان اعمالی، وجود ندارد.

۳- تفسیر^(۱) Holistic. توماس واتسون، کشیش پیوریتن به اصل مهم دیگری برای فهمیدن کتاب مقدس اشاره نموده و نوشته است، «کتاب مقدس مفسر خودش است، یا به عبارت دیگر روح القدس در آن سخن می‌گوید، الماس را فقط الماس می‌برد، هیچ چیز نمی‌تواند کتاب مقدس را تفسیر کند، جز کتاب مقدس.» هرچند که کتاب مقدس توسط نویسندگان انسانی طی قرون متمادی نوشته شده است. اما کاملاً یکدست و هماهنگ است، چونکه همزمان و توسط یک روح حقیقت، نوشته شده است.

بدین ترتیب بخش‌های مختلف کتاب مقدس از هم جدا نمی‌باشند و باید با توجه به حقیقت کلی سراسر کتاب مقدس، تفسیر شوند. وقتی ما بیانیه خاصی را جدا از سایر بخش‌های حاوی آن حقیقت، تعبیر می‌کنیم، مرتکب اشتباه می‌شویم.

برای مثال وقتی می‌خوانیم که عیسی داوری نمودن دیگران را منع نمود (متی ۱:۷)، باید آن را با توجه به تعلیمات پولس رسول، مبنی بر اینکه ایماندارن نباید برای فیصله دعوی خودشان به دادگاه‌های کافران بروند، بلکه اختلافات خود را در کلیسا حل و فصل کنند (اول قرن‌تین ۱:۶-۲)، تفسیر نمائیم. مشابه آن می‌تواند به فرمان خداوند مبنی بر بخشش دیگران، همانطوری که خودش ما را می‌بخشاید،

اشاره نمود، که مفروض براین نیست که سخاوتمندانه هر عمل خطائی را که نسبت به ما انجام می‌دهند، فراموش کنیم، ولی در ضمن باید به خاطر داشته باشیم کلام مسیح را مبنی براینکه اگر طرف خطاکار «توبه کرد، او را ببخش» (لوقا ۱۷:۳). تفسیر درست هر بخش از کتاب مقدس، زمانی است که آن را با توجه به کل کتاب مقدس تفسیر کنیم.

بدهی است که تفسیر هر موردی در کتاب مقدس، فراتر از آگاهی سطحی، مستلزم زمان و تلاش و آموزش است. اما اگر ما نامه‌ای از کسی که دوستش داریم، داشته باشیم، حتی اگر به زبان دیگری نوشته شده باشد، تمام تلاش خود را در درک مندرجات آن، به کار می‌بریم. ماهیت کتاب مقدس به عنوان کلام خدا و حقایق حیات بخش آن برای زندگی ما، آن را شایسته برای تلاش ما برای درک آن می‌نماید.

شنیدن کلام

آخرین حلقه برای کاربرد کتاب مقدس در زندگی، شنیدن است. جی.ای. بارکر نوشته است، «خدا سخن گفته است و خدادوستی و خداپرستی یعنی شنیدن سخنان او.» شنیدن کلام خدا یعنی گوش خود را به آن بسپاریم، به آن توجه کنیم، آن را یاد بگیریم و تمرین کنیم. چنین شنیدنی یعنی وقتی وعده‌های خدا را می‌خوانیم و مفهوم آنها را درک می‌کنیم، آنها را تمرین می‌کنیم. ما با ایمان متکی به ارزش کلام خدا می‌باشیم، چونکه سخنان مقتدرانه خدای ما می‌باشند. شنیدن کلام خدا همچنین بدین معنی است که اصول آن را در هر گونه ارتباط در زندگی، یعنی ارتباط بین انسان و خدا، زن و شوهر، بچه‌ها و والدین، شهروندان و حاکمان، حتی در رابطه با دشمنان و دوستان، اطاعت نموده‌ایم.

ما آنگاه شنونده راستین کلام خدا هستیم که آن را بر شادی‌های زودگذر،
مقدم بشماریم، چونکه ایمان داریم به کسی که خیلی بهتر از ما راه‌های شادی
واقعی را می‌شناسد.